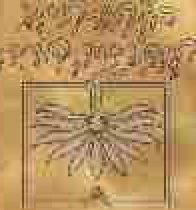






سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران




که در این مجموعه هست نوشته شد

شافیه

شافیه

صرف میر

عوامل منظوم

عوامل جرجانی

عوامل جرجانی

ملا محسن

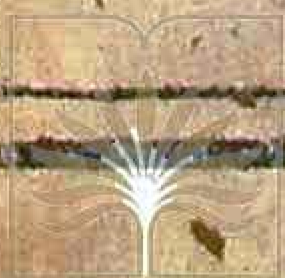
تصریف

... مشکله در حاشیه نوشته شده

در دفتر کتب کتابخانه ملی
۳۰۹۴۱

هو الله تعالی

تمام
شد کتاب
سرور الناظرین بزرگ
معرفت اصول دین و فضایل اهل
بیت طاهرین و ائمه راشدین
و معجزات آل طه و یس صلوات
الله وسلامه علیهم
اجمعین



فهرست کتاب سرور الناظرین فی معارف اصول الدین



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

من تألیفات معتمد الخاقان میرزا عبدالوهاب خان دیوان بیگی شیرازی

مقصد هشتم در معجزات حضرت امام علیه السلام	مقصد نهم در معجزات حضرت امام علیه السلام	مقصد دهم در معجزات حضرت علیه السلام	مقصد چهاردهم در معجزات حضرت ختم النبیین علیه والصلوه
مقصد یازدهم در معجزات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام	باب پنجم مشتمل بر فصل است	فصل اول در اثبات وجود مبارک امام عصر عجل الله فرجه	فصل دوم در نصوص که بر وجود مبارک آن حضرت رسیده
فصل سیم مشتمل بر سه مقصد است	مقصد اول در اسامی اشخاصی که در زمان [illegible]	مقصد دوم در اسامی اشخاصی که بحضور آنحضرت [illegible] اند	مقصد سیم در معجزات آن حضرت علیه السلام
فصل چهارم مشتمل بر سه مقصد است	مقصد اول در علامات ظهور مبارک آنحضرت	مقصد دوم در کیفیت ظهور و وقایع ایام سلطنت آنحضرت	مقصد سیم در رجعت ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین
فصل پنجم در بیان مختصری از معاد	خاتمه کتاب مشتمل بر یک فصل است	فصل اول در بعضی [illegible]	فصل دوم در [illegible] حضرت امیر علیه السلام



هذا کتاب سرور الناظرین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هو الخالق اللوح والقلم وموجد السماء والارض من العدم الذی افضل
من بین مخلوقاته بنی آدم والصلوة والسلام علی نبیه محمد المصطفی المنتجب المکرم وعلی
وصیه واولاده ائمة الحق ومصابیح الظلم **اما بعد** در عهد سلطنت ناصر
شریعت غرا و سالک مسالک ملت بیضا مالک الملوک عرب و العجم والمالک لرقاب
طوایف الامم بکف او دهنده زمام مهام عالم وارث سریر سلیمان دارنده تخت و تاج
کیان شاهنشاه جمجاه ملائک سپاه آسمان بارگاه اسلامیان پناه والی لوا دولت
وارث سریر سلطنت ظل الله فی العالمین باسط مهاد الامن فی الارضین مروج شریعت
سید المرسلین سلطان السلاطین وخاقان الخواقین السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر صاحبقران **ناصر الدین شاه
قاجار الغازی** فی اصلاح الدین المفضل علی السلاطین کما فضل الله
المجاهدین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

المجاهدین علی القاعدین لازالت اقطار الارضین بنور عدله و داده منیرا

که معموره دار الدوله کرمانشاهان از حسن تربیت و فرمانفرمائی گوهر برج شرافت
زیب جامه خلافت مفتاح ابواب سلطنت لیث غاب مرحمت غیث سحاب مکرمت مرکز
دایره مروت منطقه فلک فتوت برازنده اریکه معدلت زیبنده مسند عظمت
ماه اسمان صباحت یوسف مصر ملاحت سهیل درخشان فلک تاجداری مظهر انوار الهی مصدر
فیوض نامتناهی ظل ظل اللهی حضرت اشرف اقدس افخم والا شاهنشاه زاده اعظم ظل السلطان
حبذا





حبذا ذات همایون تاجدار سروری — کاستانش جسته است از عرش اعظم برتری

در زمان عدل او از بیم نتواند نمود — باز اندر دل خیال سینهٔ کبک دری

کوه بگریزد چنانک از هیبت صرصر عنان — هر کجا عزم جهانگیرش نماید یاوری

دشنه او را بحر گفتم در جواهر بحر گفت — حاش لله قطره ننماید بعمان همسری

تا کند در کاخ گردون جلوه این رخشنده مهر — تا کند خاقان ملک آرا بگیتی داوری

این همایون آفتاب آسمان سلطنت — در جهان بر سرفرازان باد چون همای سروری

واز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و از یمن توجه و اقبال خدیوی که با حشمت و جاهش دستگاه خسروی پست و بعرش
هزار و فریدون پای بست و وجود مبارکش بحر کمال و ذات ستوده شیمش آسمان جلال و رای
متینش چو صراط مستقیم و فکر صائبش خبیر اسرار علیم امور ملکش بسامان بی نظمی از
عدلش کوه وقار جبال و فقیر بی صره دهد و بحر افضالش مسکینی بده بخشد کو دینش
خصم مغفر تیغش دشمن سر دو زمش قتال مفسد بن عزمش مروج دین مبین احکام
صحیحه اش از کذب مبرا صدق نیتش کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا لمؤلفه

قادر بحکم تو همه کس آسمان صفت فایض بجود بر همه کس آفتاب وار

نتیجه جد نبوت مرکز دایره معدلت ناظم مناظم مهام دولت بهادر کلاردار
ملة مشید و مروج شریعت جناب الاجل الاکرم محمد حسین خان
حسام الملک امیر تومان صاحب اختیار عراقین العرب و العجم
ادام الله اظلاله و اسعد اقباله لمؤلفه

فروغش آفتاب هفت اورنگ شکوهش کرده جا بر آسمان تنگ

و از حسن کفایتش و از بناهای عمارات دلکشش عرصه این بلد عبرت افزای بهشت
گشته و بوستانها بساط علیین و لخت گسترده و مرغان چمن بنوای فانظروا الی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها دمساز گشته خرابها رو بآبادی نهاده
و اهالی آن در بستر شادی غنوده لمؤلفه بسکه در ایام او دست ضعیفان
شد قوی بسکه شایع شد بعهدش رسم عاجز پروری در نشیب بیشه شیری میکند
آهوی لنگ بوزر از کوه بازی میکند کبک دری و از طرز سلوک و اطوار پسندیده اش
ساکنان بلاد بعیده ترک اوطان خویش نموده بمحل امن و مقام کریم روی نهاده
لمؤلفه هاتفی داد این ندا از جانب عرش برین هذه جنات عدن فادخلوها خالدین



چون این بنده حقیر فقیر عبد الوهاب محمد جواد شیرازی الملقب به نواب یکی از خوانین دولت
هند است بر حسب امر اولیای دولت قاهره در این بلد اقامت دارد و از عنایات الهی از
جمله خانه زادان مخلص این دولت ابد آیت محسوب و بفیض خدمت مخصوص فایض و بعنایات
و مراحم شاهنشاهی ارواح العالمین فداه بهره‌مند گشته از جناب اجل اکرم معظم الیه مفتخر
و سرافراز است بشکرانه این نعمت عظمی خواست اوقات خود را در ایام متبرکه که عشر اول
شهر رجب المرجب سنه ثلث و ثلاث مائه و الف من الهجرة النبویه علی هاجرها الاف الثناء و التحیة است
صرف مطلبی عاید محتمل الفایده و سبب حصول ازدیاد عمر اعلیحضرت اقدس همایونی بوده باشد لهذا خود را
جمعیتو دبر اینکه کتابی از تالیف غاید مشتمل بر مطالب چند که عمده آن فضایل اهل

در معرفة الله

بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد اگرچه بهر موجود رسول خدا ص هرگاه تمام اشجار
قلم و دریاها مداد واجبه بحساب فضایل کاتب شوند از عهدهٔ فضایل امیر المؤمنین ع بیرون نتوانند
برآیند لیکن بمفاد ما لا یدرک کله لا یترک کله این رساله را از احادیث معتبره و آیات
صحیحه که اعتماد بر آنها معین و محقق است و محل تشکیک نیست انتخاب نمود و ترتیب داده شد
بر مقدمه و پنج باب و خاتمه و مسمی نمود **بسرور الناظرین** فی معارف اصول
الدین و بالله التوفیق **مقدمه** در معرفة الله است قال الله عز و جل فاعلم انه
لا اله الا هو و قال عز ذکره ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات
لاولی الالباب کلینی در کافی روایت کرده است از مشایخ خود از علی بن عقبه او گفته سؤال
کرده شد از امیر المؤمنین علیه السلام بچه شناختی پروردگار خود را فرمود باینکه
شناسانید بمن نفس خود را گفته شد چگونه شناسانید نفس خود را فرمود باینکه
نمیماند بصورتی و محسوس نمیشود بحواس و ادراک نمیشود بقیاس نزدیک است
در عین دوری و دور است در نزدیکی بالای هر چیزیست و گفته نمیشود چیزی بالای
اوست پیش از هر چیزیست و گفته نمیشود پیش از او چیزی است داخل است در هر
چیزی نه مانند داخل شدن چیزی در چیزی و خارج است از هر چیزی نه مانند خارج
شدن چیزی از چیزی منزه است کسی که او چنین است و نیست چنین کسی غیر او و او مبدء
هر چیزی است و ابتدای هست منقول است که رسول خدا ص از اعرابی پرسید که چگونه خدای
خود را چگونه دانستی گفت پشکل شتر دلالت دارد بر شتر که میبینم عقل من حکم میکند که
شتری از این راه عبور کرده و اگر آثار قدمی ببینم میدانم شخصی عبور کرده پس این آسمان
که صاحب این همه بروج و کواکب نورانی است و زمینی با این وسعت چگونه دلالت نه
میکند بر خداوند پاکیزه را تا این حضرت فرمود آفرین بر شما باد باین اعرابی و در جای دیگر
مذکور

در معرفة الله

مذکور است که اعرابی از حضرت امیر علیه السلام سؤال نمود این مطلب را و حضرت استغنم
جواب با و فرمود و اصل عبارت این است البعرة تدل علی البعیر و الروثة تدل علی الحمیر
و آثار القدم تدل علی المسیر فهیکل علوی بهذه اللطافة و مرکز سفلی بهذه الکثافة
کیف لا تدلان علی اللطیف الخبیر و نیز فرمود بواسطه صنع خدا استدلال کرده میشود
بر وجود او و بواسطه عقل اعتقاد میشود به شناختن او و بفکر ثابت میشود حجت او
شناخته شده است بدلیلها مشهود است به نشانها و فرمود علیه السلام کسی که بشناسد نفس
خود را شناخته است پروردگار خود را و سؤال کرده شد از حضرت باقر ع از کسی که معرفتش
بهیچ قدر باشد که بدون انقدر کفایت نمیکند از معرفت خدا فرمود باید بداند که نیست
مثل او چیزی و شباهت با و ندارد چیزی دانا و شنوا است همیشه و بینا است و از
منصور پسر حازم روایت شده که گفتم بحضرت صادق علیه السلام من مباحثه کردم با جماعتی
گفتم با ایشان بدرستی که خداوند بزرگتر و گرامی تر است از اینکه شناخته شود بخلق
خود بلکه بندگان شناخته میشوند بخدا فرمود علیه السلام خدا ترا رحمت کند و آمد
مردی نزد رسول خدا ص گفت راس علم چیست حضرت فرمود شناختن خدای تعالی به
حقیقتی که باید شناخت آنشخص گفت چیست حق شناختن او فرمود با اینکه بشناسی
او را بدون مثل و شبیه و بشناسی او را خداوند یگانه خلق کننده و قادر و بدانی
که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و نیست او را همسری و نیست بجای او و مثلی نیست
این است معرفت خداوند حق معرفت و از فتح پسر یزید جرجانی و او از ابی الحسن ع روایت
نموده که گفت سؤال کردم از آنحضرت از کمتر مقام معرفت الهی فرمود اقرار باین که
او است خدا و نیست خدائی غیر او و لا اله غیره و لا شبه له و لا نظیر و انه قدیم
مثبت موجود غیر فقید و انه لیس کمثله شیء یعنی شبیه برای او نیست و مانند

ندارد


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در توحید

قائل شوید بشیئی که او قدیم و ثابت و موجود است و مفقود نمیشود بشیئی که مثل و نظیر
نیست خلاصهٔ کلام آنکه کمتر مرتبهٔ معرفت الهی آنکه شخص بداند و بشناسد خدا را به
بوحدانیت و هیچ چیز شبیه نماید و شریک از برای او ندهد و هیچ امر و فعلی قرار ندهد
و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از حسین بن خالد از حضرت رضا روایت کرده که
داخل شد مردی بر آنحضرت عرض کرد ای فرزند رسول خدا اصل چیست که قبل بر خلقت عالم
فرمود نبود موجود شد و بتحقیق دانسته که تو تکوین و ایجاد خود را نکرده و بعید
تکوین کرده باشد تو را مثل تو **باب اول** در توحید خدا است بدان

والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم در عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت
نموده عبد العزیز بن مهتدی که گفت سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام از توحید
فرمود هر که بخواند سورهٔ مبارکهٔ قل هو الله احد را و ایمان آورد بان پس بتحقیق که توحید
را دانسته راوی گوید گفتم چگونه بخواند فرمود چنانکه مردم میخوانند و در آخر آن زیاد
کنند کذلک الله ربی تا سه مرتبه یعنی چنین است پروردگار من و در کافی بسند کما
از عبد الرحیم بن عتیک کوتاه قامت روایت کرده که گفت بتوسط عبد الملک بن اعین
بخدمت حضرت صادق علیه السلام نوشتم بشیئی که قومی در عراق توصیف میکنند خدا
را بصورت و خط پس اگر رای شریف قرار بگیرد فدای تو شوم بنویس بسوی من مذهب صحیح
در شناخت توحید را پس نوشت بسوی من سؤال کردی از توحید خدا رحمت کند تو را و
از آنچه رفته اند بسوی او کسی که پیش از تو بوده یا کسانیکه نزد تو اند پس بدانکه خدا
آنچنان کسی است که نیست مثل و نظیر او لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر تعالی عما
یصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون علی الله فاعلم رحمک الله ان المذهب
الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله جل و عز فانف عن الله البطلان

والتشبیه

چون اصل حدیث ترجمه شده بود در متن مهر تغییر آنها هم در حاشیه

فی عیون اخبار الرضا علیه السلام عن عبد العزیز بن مهتدی قال سئلت الرضا عن التوحید فقال کل من قرأ قل هو الله احد و آمن بها فقد عرف التوحید قلت کیف نقرأها

در توحید

والتشبیه فلا نفی ولا تشبیه هو الله الثابت الموجود تعالی الله عما یصفه الواصفون ولا تعدوا القرآن فتضلوا بعد البیان یعنی نیست مثل او چیزی و او شنوا و بینا است و بلند است مقامش از آنچه وصف میکنند او را وصف کنندگان و افترا زنندگان بر خداوند پس بدان رحمت کند خدا تو را بدرستی که مذهب صحیح در توحید چیزیست که در قرآن نازل شده از صفات خدای بزرگ و عزیز پس دور کن از خدا باطل بودن و شباهت داشتن بغیر پس در توحید نفی و تشبیه نیست او است خداوند ثابت موجود و بلند است مرتبهٔ او از آنچه وصف میکنند او را وصف کنندگان و تجاوز مکن از قرآن پس گمراه شوید بعد از واضح شدن امر و نیز از داود قسم روایت شده که او گفت گفتم بحضرت امام رضا ع ادراک میکند خدا را چشمها و او ادراک میکند چشمها را و پاکیزه و با خبر است پس فرمود ای ابو هاشم توهمهای قلبها دقیق تر از بینایی چشمها است زیرا که تو ادراک میکنی بقوهٔ باصره سند و هند را و بلادی که داخل آنها نشدهٔ و ندیدهٔ آنها را بچشم خود و حال آنکه وهمهای قلبی ادراک میکند او را پس چگونه است بینایی چشم و نیز از کافی بسندهای خود از عبد الله بن سنان از پدرش که گفت حاضر شد خدمت حضرت باقر ع داخل شد بر او مردی از خوارج گفت بآنحضرت ای ابا جعفر ع چه چیز را عبادت میکنی فرمود خدا را عرض کرد دیدهٔ او را فرمود ندیده است چشمها او را بدیدن مشاهده و لیکن دیده است او را قلبها بحقیقت ایمان شناخته نشود بقیاس و ادراک نشود بحواس و شباهت ندارد بمردمان صفت او وجود مشد است بعلامات شناخته شده است بنشانها جور نکند در حکم و او است خداوند نیست که نیست بجز او خدایی راوی گفت پس بیرون رفت خارجی با حالتی که میگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا دانا است بجایی که قرار دهد رسالت را در آن قرار میدهد و نیز بسندهای خود از ابی الحسن موصلی

از حضرت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در توحید

از حضرت صادق ع روایت کرده که آمد مردی از علمای یهود بسوی امیر المؤمنین ع و گفت یا
امیر المؤمنین آیا پروردگار خود را دیده که عبادت کردی او را فرمود وای بر تو نبوده
من که عبادت کنم پروردگاری را که نه بینم او را گفت چگونه دیده او را فرمود وای
بر تو نمی بینند چشمها او را بدیدن ظاهر ولیکن دیده است او را دلها بحقیقت ایمان
و در بحار الانوار مذکور است اعرابی آمد خدمت حضرت امیر علیه السلام در روز جمل و
عرض کرد شما میفرمایید خدا واحد است اصحاب حضرت مآب او را منع کردند که تو میبینی
تفرقه حواس آنحضرت یعنی چه وقت این سؤال است پس آنحضرت اصحاب را از منع اعرابی نهی
فرمودند و جواب فرمود اعرابی را که یا اعرابی ان الله واحد علی اربعة اقسام یعنی
ای اعرابی خدا یکی است بر چهار قسم است دو قسم از آن بر خدا جایز نیست و دو قسم دیگر
در خدا ثابت میباشند اما دو قسم اول یکی آنکه قصد واحد ما بالعدد شود یعنی از برای
او ثانی باشد از نوع او پس این بر خدا جایز نیست بسبب آنکه برای خدا ثانی نمیباشد
و خدا در باب عدد داخل نمیشود دویم قول القائل انه واحد من الناس یرید به النوع
من الجنس این هم بر خدا جایز نیست زیرا که تشبیه است سبحانه و تعالی انه واحد من الناس
عن ذلک مراد آنکه واحدی از نوع یا از جنس باشد مثل آنکه بگویی ملای روم یکی است
از مردم اما قسم دیگر یکی قول القائل هو واحد لیس له فی الاشیاء شبه دیگر مثل اینکه
رستم یکی بود در شجاعت مثل نداشت دویم قول القائل احدی المعنی ای لا ینقسم فی
وجود و لا عقل و لا وهم کذلک ربنا عزوجل اشاره است بنفی ترکیب از اجزاء خارجیه
و عقلیه و واحد باین دو معنی اخیر استعمال آن در خداوند علی اعلی جایز است الله واحد
یعنی مثل ندارد چنانچه بگویی علامه واحد است در علم خود مثل ندارد یا افلاطون
در حکمت خود مثل ندارد و هم چنین در دوا لبیب خداوند قصد این باشد که خداوند

در خدا

فقال علیه السلام ... اتخذ مع الله الها آخر ... قال علیه السلام ... علیهما ... اسمعیل ... نصیر الدین ... کتاب ... عن عبد الرحیم ... الفضل ... کتب علی ... عبد الملک بن عین ... الی ابی

در توحید

در خدائی خود واحدست مثل و مانند ندارد و بهیچ چیز شباهت ندارد در الوهیت
واحدست و خدای دیگر غیر از او نیست دیگر آنکه واحد یعنی احد باشد یعنی بسیط
است و اجزاء خارجیه ندارد بخلاف اجسام خارجه همچنین اجزاء عقلیه ندارد بخلاف
جواهر مجرده از عقول و ارواح که ایشان را هر چند ترکیب خارجی نیست اما ماهیات
مرکبه از جنس و فصل است و واجب تعالی بسیط عقلی نیز میباشد و او را ماهیت
مرکبه از جنس و فصل نیست و در شان نزول سوره مبارکه توحید حضرت باقر ع
میفرماید کفار به بتها اشاره میکردند و میگفتند یا محمد ص اینها خدایان ما میباشند
که محسوسند اشاره حسیه بآنها میکنیم تو نیز اشاره نما بخدای خود تا به بینیم
پس سوره توحید نازل شد از وهب بن وهب قرشی منقول است که از حضرت صادق
علیه السلام شنیدم که در تفسیر الصمد میفرمود الصمد پنج حرفست الف اشاره است بانیت
خداوند و لام بالهیت چنانچه الف و لام مدغمند در لسان متکلم و سمع مستمع ظاهر
نمیشوند و موجود خارجی اند و همچنان در وجود کتبی ظاهر میشوند همچنین خداوند
موجود است و اما مجس مبصر نمیباشد لکن مکتوب عالم و کتاب صنع الله که ملاحظه می
کنی بترکیب ترکیبات و تعلق ارواح لطیفه باجساد کثیفه معلوم میشود که خالق اینها
چگونه حکیمی است و چه صنعتها بدیع دارد و صاد اشاره است بآنکه خدا صادقست و میم
اشاره بآنکه مالک کل است و دال اشاره بدوام ملک و این جواب اجمالی امام ع از
سؤال جماعتی از فلسطین که از معنی الصمد سؤال کردند و حقیقت معنی صمد که از لغت
مستفاد میشود آنکه لا جوف له یعنی میان تهی که نه اجزاء ذهنیه دارد و نه خارجیه و نه
صفات زائده و الا میانه ذات و صفات خارجه تجویف خواهد بود و این از صفات
ممکنات است چنانچه مسلم است بین العقلاء که ممکن زوج ترکیبی چه هر ممکن مرکب

است از

عبد الله ان [illegible] علیه السلام [illegible] الله [illegible] ان تکلیف [illegible] التوحید [illegible] فکتب [illegible] وجل الله من [illegible] الله الذی [illegible] السمیع البصیر [illegible] عما یصفون [illegible] صلی الله

در عدل

است از دو جزء یکی وجود و دیگر ماهیت و همین قدر دلایل اجمالیه کفایت میکند
و تحقیقات این مطلب مفصلا در کتب معقولات مسطور است و اشاره بود و نیز خدا خود
تفسیر صمد را فرموده که فرموده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد از همه
مطالب کافی تر است و نیز در بحار از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود خبر
داد مرا پدرم از پدر خود از امیر المؤمنین ع که فرموده دیدم خضر را در خواب قبل
از غزوه بدر بیک شب گفتم با و تعلیم کن بمن چیزی را که قوت بگیرم بر دفع دشمنان
گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو و اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین چون
صبح شد نقل کردم برای حضرت رسول ص خواب خود را آنحضرت فرمود یا علی [illegible]
اسم اعظم و بود بر زبان من در روز بدر بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام خواند
سوره قل هو الله احد را و بعد از فراغ خواند یا هو یا من لا هو الا هو و اغفر لی
و انصرنی علی القوم الکافرین و نیز علی ع میفرمود این کلمات را در روز صفین و
حال آنکه در جنگ بود و حال آنکه عمار بن یاسر عرض کرد یا امیر المؤمنین چیست
این کلمات فرمود اسم اعظم خداوند و ستون توحید است الله لا اله الا هو و
خواند این آیه را که در آخر سوره مبارکه حشر است شهد الله انه لا اله الا هو تا آخر
آیه بعد از آن پیاده شد و چهار رکعت نماز خواند قبل از زوال

باب دویم

در عدل است قال الله عز و جل ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی
القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی بدانکه عدل از صفات ثبوتیه است
و سبب اینکه علما او را جداگانه نوشته اند بجهت زیادتی اهتمام بانست و عدل
در لغت خلاف ظلم و جور است و در اصطلاح اهل علم کلام عبارتست از تنزیه
واجب الوجود از فعل قبیح و اخلال بواجب پس عدل کمال واجب الوجود است در افعال

و نیز

فاعلم [illegible] ان الله [illegible] التوحید [illegible] القرآن من صفات الله [illegible] البطلان و التشبیه [illegible] الله [illegible] ولا تعد [illegible] [illegible] الفهم [illegible] و هو [illegible] الابصار و هو اللطیف الخبیر فقال یا ابا هاشم اوهام القلوب ادق من ابصار العیون

در عدل

وبر هر کس واجب است که اعتقاد نماید باینکه خدای تعالی عادل است و آنچه میکند
از روی عدالت میکند و هر چیزی را در موضع خود میگذارد و ظلم و ستم نمیکند
چنانچه میفرماید و ما الله یرید ظلما للعباد و در جای دیگر میفرماید و ما ربک
بظلام للعبید اعتقاد بعدل باین معنی که عدالت مطلقه است مقابل است با ظلم یعنی
نفی ظلم میکند که خداوند ظالم نیست و اعتقاد بعدل از اصول دین است پس کسیکه
انکار کند کافر است اما عدالت خاصه که در مقابل جبری مذهب و قول باینکه
خدا ست بندگان را بر وجه مضطر بودن در کارهاشان از اصول مذهب است که
بنای مذهب شیعه اثنا عشری بر انست و علما گفته اند منکر عدالت خاصه از مذهب
شیعه اثنا عشری خارج است هرگاه تفصیل انرا ذکر نمایم از وضع این رساله
که بنا باختصار است خارج میشود و دلایل عدل چه از ادله عقلی و چه از آیات قرانی
و احادیث و اخبار زیاد است دلیل مختصر عقلی در ضمن توحید گذشت که جناب اقدس
الهی متصف است بهمه صفات کمال و منزه از همه صفات نقص است و این مطلب ثابت و واضح
و مبرهن است بعد از آنکه ثابت شد که خدای تعالی متصف بصفات کمالست دانسته می
شود که دارای ظلم نیست زیرا که ظلم از افعال قبیح است و قبیح را کسی از روی اختیار
و علم نمیکند و حال آنکه خدا تعالی قادر و عالم و حکیم است پس تصور ظلم از خدا محال
است و اعتقاد شیعه اثنی عشری انست که علما فرموده اند واجب است بر شیعه اثنا عشری
اعتقاد نماید باینکه جناب اقدس الهی بندگان را افریده با قدرت و اختیار بر فعل افعال
در کارهای خود نه مجبور که قادر بر ترک انها نباشند نه بر وجه تفویض چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام مروی است که فرمودند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین نه
جبر است که بندگان را بر افعال خود جبر کرده باشند و نه تفویض است که کارها را بخود

واگذارده

ابن ... قد ... السند ... السلطان ... [illegible] ... العبو ... وكيف ... وما ... عن ... عن ابى ... قال ... ابا جعفر عليه السلام ... من العقوبة ... كما ان ابا جعفر ... تعالى الله ... قال ... العبو ... الاعمال [illegible]

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در نبوت

وا گذارده باشند بلکه امر بیست میانه دو امر عرض کردند خدمت آنحضرت امر میانه دو
امر کدام است فرمود مثل آنکه تو دیدی مردی معصیت میکند پس منع کردی او را و او
ترک نکرد پس او را بحال خود وا گذاردی و بجبر او را از آن معصیت باز نداشتی پس
اینکه آن معصیت را کرد در اینصورت لازم نمی آید از آنکه امر به منع تو را قبول نکرد
و تو او را وا گذاردی که باز نداشتی بجبر امر کرده باشی او را و راضی شده باشی بمعصیت او
بلکه او را منع کردی تفویض نکردی او را و چون او را وا گذاشتی پس جبر نکردی
او را در کافی از حضرت امام رضا مرویست که فرمود القائل بالجبر کافر والقائل
بالتفویض مشرک عرض کردند چه چیز است امر میان دو امر فرمود وجود السبیل الی اتیان
ما امر به و ترک ما نهوا عنه **باب سیم** مشتمل است بر دو فصل **فصل اول**
در وجود حجت اولا باید دانست که نبی و رسول پیغام بر است یعنی پیغام خدا را
بر خلق میرساند و پیغمبر و پیمبر مخفف است و فرقست میانه نبی و رسول و امام
و آنچه از احادیث رسیده آنکه نبی مطلق آنست که از جانب خدا باو میرسد در خواب و
میبیند و می شنود صدای ملک را و میرسد و لیکن ملک را رؤیت نمیکند و
رسول را این هر سه است و امام را صدا میشنود و از بعضی اخبار مستفاد میشود که
اما ملک را هم میبیند و نبی بر دو قسم است قسمی مبعوث بر نفس خود و قسمی بر خود
و بر غیر خود لیکن شریعت و کتاب جدید ندارد مثل لوط و مثل جماعتی از پیغمبران
بنی اسرائیل اما رسول کسی است که صاحب شریعت و کتاب جدید باشد و رسول هم بر دو
قسم است یکی آنکه مبعوث بر بعضی خلق است کم و یا زیاد دیگر آنکه بر جمیع مخلوقات
مبعوث باشد و پیروی او بر همه موجودات واجب است مثل رسول ما صلی الله علیه
و آله که دین او ناسخ همه ادیان است و شریعت او نسخ نمیشود تا قیامت باقی است

و شریعت

[margin:] ... یا ابا القاسم ... یا بنی ... لیس بالناس موصوف ... بالآیات معروف ... بالعلامات ... ذلک الله لا اله الا هو ... فی حکمه ... الکبیر المتعال ... الله اعلم حیث یجعل رسالته ... عن ابی الحسن ... عن ابی عبد الله علیه السلام ... جاء حبر الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین هل رأیت ربک حین عبدته فقال ما کنت اعبد ربا لم اره فقال کیف رأیته ... و تلک ...

در نبوت

وشریعت یعنی فرمان بردن اوامر و نواهی است و مرتبهٔ خاتمیت فوق همهٔ مراتب است
وبنا بر مشهور شش شریعت میباشد اول آدم علیه السلام دویم نوح علیه السلام
سیم ابرهیم علیه السلام چهارم موسی علیه السلام پنجم عیسی علیه السلام
ششم شریعت حضرت محمد صلی الله علیه وآله که هر یک از شریعتهای بعد
ناسخ شریعت قبل بوده و شریعت رسول مختار محمد مصطفی ص ناسخ ندارد بلکه
ناسخ همهٔ شریعتها است و تا قیامت باقی است واز برای اثبات نبوت ورسالت
بهتر از این نمیشود که حضرت صادق ع فرموده اند و آن اینست که در اصول کافی در
کتاب حجت از هشام بن حکم مذکور است زندیقی خدمت آنحضرت عرض کرد بچه
دلیل اثبات رسولان مینمائید فرمودند چون ثابت کردیم که از برای ما خالق و
صانعی است و متعالی است از همهٔ صفات مخلوقات و حکیم است و بنا بر حکمت همهٔ امور ش
حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید و ملمس و حس درنمیابد و جسم نیست
که مخلوق با او روبرو سوال و جواب نماید ثابت میشود که باید برو فق حکمت
رسولان در دنیا باشند که مردم را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشانست و منع
نمایند ایشان را از چیزی چند که باعث بقای نوع ایشانست و ترک آنها باعث
فنای ایشان پس ثابت شد که جمعی از جانب حکیم علیم میباشند که مردم را امر و
نهی مینمایند واحکام او را بخلق میرسانند وایشان پیغمبران و برگزیدگان خدا
میباشند که ایشان را تادیب بحکمت نموده وکامل نموده و مبعوث بحکمت کرده اند که در
صورت و ترکیب با ایشان شبیه اند و در صفات واخلاق با عامهٔ خلق مشابهت
ندارند پس لازم شد که در هر عصر و زمان شخصی از جانب خدا موید باشد و
براهین و شواهد و معجزات بر حقیقت خود اقامه نماید وخود را بمردم بنماید که

مردم

در اثبات حجت

[illegible] ایضا اصل حدیث [illegible] مرفوع [illegible] و ترجمه [illegible] متن [illegible] فی الکافی باسناده عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال للزندیق الذی سأل من این اثبت الانبیاء والرسل قال انا لما اثبتنا ان لنا خالقا

در نبوت

مردم بشناسانند و احکام الهی را برسانند پس ثابت شد که وجود پیغمبر واجب و ضرور
است پس باید در هر زمان پیغمبری باشد یا وصی و خلیفه از او باشد تا اینکه زمین
الهی هرگز خالی از حجتی نباشد و خداوند تبارک و تعالی میفرماید کَانَ النَّاسُ
اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ و نیز فرموده رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و باز فرموده اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ
بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ و باز میفرماید مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ
فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ **فصل دویم در نبوت** قال الله عز وجل يَا اَيُّهَا النَّاسُ
اِنِّي رَسُولُ اللهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِي
وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ و نیز
ابو جعفر محمد بن علی بن احمد فقیه قمی رحمة الله عنه و او باسقاط راویها نسبت
داده بسوی کسی که شنیده است از حسن بن محمد نوفلی که از بنی هاشم است که گفته
چون حضرت رضا وارد شد بر مامون امر کرد مامون فضل بن سهل را که
۱۲ از علما جمع نماید برای علما و صاحبان گفتگوی در دین را مانند جاثلیق و رأس الجالوت
و بزرگان طائفه صابئیان و هربذ بزرگ و امت زردشت و نسطاس رومی و
اهل کلام را با آنحضرت گفتگو نمایند و او بشنود گفتگوی آنحضرت را با ایشان فضل
جمع کرد ایشان را و داخل کرد بر مامون پس گفت با ایشان که من جمع کردم شما را به
جهت امر خیری خوش دارم مباحثه و گفتگو کنید با پسر عم من اینکه از مدینه وارد
شده بر من است چون صبح شود بیائید بر من و احدی تخلف نکند گفتند مطیع
امریم حسن بن محمد نوفلی گوید در خدمت آنحضرت بودیم و مشغول صحبت بودیم که

ناگاه

فلما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعالیا عنا وعن جمیع ما خلق وکان ذلک الصانع حکیما متعالیا لم یجز ان یشاهده خلقه ولا یلامسوه فیباشرهم ویباشروه ویحاجهم ویحاجوه ثبت ان له سفراء فی خلقه یعبرون عنه الی خلقه وعباده ویدلونهم علی مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم وفی ترکه فناؤهم فثبت الآمرون والناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه والمعبرون عنه جل وعز وهم الانبیاء وصفوته من خلقه حکماء مؤدبین بالحکمة

ذکر نبوت

ناگاه یاسر غلام مامون وارد شد عرض کرد بخدمت آنحضرت ای آقای من بدرستی که مامون بشما سلام میرساند و میگوید فدای تو برادرت بدرستیکه جمع شدند نزد من اهل علم و گفتگوها و اهل دینهای مختلفه و علمای کلام هر ملتی اگر میل شریف باشد در آمدن صبح نزد ما و میل بگفتگوی ایشان داشته باشید و اگر کراهتی دارید زحمتی نباشد و اگر میل دارید ما بیائیم نزد شما بر ما سهل است پس مطلب آنحضرت فرمود سلام ما را باو برسان بگو بتحقیق دانستم چه اراده داری انشاء الله صبح میایم حسن نوفلی گوید بعد از رفتن یاسر آنحضرت بمن ملتفت شد فرمود ای نوفلی تو عراقی هستی و اهل عراق زیرکند چه خیال میکنی در جمع کردن پسر عمم من اهل شرک و اهل گفتگوها را عرض کردم مقصود او این است امتحان شما را دارد و میل دارد بداند چه چیست نزد شما و بنا گذارده بر پایه و مایه سستی نهاده و قسم بخدا و بنده که بد بنائی نهاده پس فرمود چه بنا را گذارده اینها عرض کردم صاحبان کلام و بدعت بر خلاف علما میباشند چونکه علما انکار نمیکنند مگر آنچه را شارع انکار کرده و صاحبان گفتگو و متکلمین اهل شرک و انکار کنندهٔ اهل بیان اگر حجت و دلیل بیاوری بر ایشان بر یکتا یکی خدا میگویند معلوم کن یکتا یکی او را و اگر بگوئی محمد صلعم رسول خداست میگویند ثابت کن رسالت او را بعد گفتگوی بهتان میکنند با شخص و او را باطل میکنند بر ابنای با دلیل و ایشان بغلط میاندازند او را تا اینکه او ترک کند قول حق خود را پس شما حذر کنید از اینها فدایت شوم آن حضرت تبسم فرمود و فرمود ای نوفلی آیا میترسی ایشان غالب شوند بر تو لیکن من عرض کردم نه بخدا نترسیدم هرگز بدرستیکه من امیدوارم که خدا ظفر بدهد شما را بر ایشان انشاء الله آیا میل داری که بدانی پشیمان میشود مامون عرض کردم بلی فرمود وقتی بشنود دلیلهای مرا بر اهل تورات بتورات ایشان

[illegible] ... ثم ... العليم ... والبراهين ... ارض الله ... علي ... رضي الله عنه ... الهاشمي ... علي بن موسى [illegible]

در نبوت

ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین
بطرق لغت عبرانی و بر پارسیان بفارسی خودشان و بر اهل روم بزبان
رومی و بر اهل هر زبانی بزبان خودشان وقتی که باطل کرد قول هر طایفه را و باطل
شد دلیل ایشان و ترک قول خود کردند و رجوع بقول من کردند میدانند مأمون
از مجلسی که او در نظر دارد اهلیت ندارد و سزاوار نیست او نوقت پشیمان شود از
خیال خود و حول و قوة این مراتب صادره از من نیست مگر بخداوند راوی گوید چون صبح
شد فضل بن سهل آمد نزد ما و عرض کرد بآنحضرت فدایت شوم پسر عمت انتظار می
کشد و جماعت جمع شده اند رای شما چیست حضرت فرمود برو از پیش و من میایم به
جانب شما انشاء الله پس وضو گرفت مثل وضوی نماز و غذایی قاووتی میل فرمود و بما فرمود
خوابید پس در خدمتش بیرون رفتیم و داخل شدیم بر مأمون مجلس پر از جمعیت
بود و محمد پسر جعفر ع در میان جماعت طالبیین و بنی هاشم بود و ملازمان خصوص او
هم بود فلما مأمون برخواست و مردم همه بجهت احترام ایستاده شدند و حال آنکه آنحضرت
نشسته بود با مأمون تا اینکه امر کرد که بنشستند ساعتی مأمون با آنحضرت صحبت میکرد
بعد از آن رو کرد مأمون بجاثلیق نصاری و گفت این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است
و او از اولاد فاطمه دختر رسول خدا است و پسر علی بن ابی طالب است میل دارم با او گفتگو
و مباحثه کنی و انصاف مذهبی پیش گیری گفت چگونه استدلال و مجادله کنم با کسی که حجت میکند
بر من بکتابی که من منکر آنم و بقول پیغمبری که من ایمان باو ندارم پس حضرت فرمود ای
نصرانی اگر دلیل برای تو از انجیل اقامه کنم اقرار میکنی باین جاثلیق گفت بلی بخدا قسم
اقرار میکنم و دماغم بخاک مالیده میشود پس فرمود سؤال کن از هرچه خواهی و بشنو
جواب خود را گفت چه میفرمایید در نبوت عیسی ع و کتاب او فرمود مقرم و معترفم به

فلما انصفکا الفضل بن سهل فقال له جعلت فداک ابن عمک ینتظرک وقد اجتمع القوم فما رایک فی اتیانه فقال له الرضا ع تقدمنی فانی صائر الی ناحیتکم ان شاء الله ثم توضأ ع وضوءه للصلاة وشرب شربة سویق وسقانا منه ثم خرج وخرجنا معه حتی دخلنا علی المامون فاذا المجلس غاص باهله ومحمد بن جعفر فی جماعة الطالبیین والهاشمیین والقواد حضور فلما دخل الرضا ع قام المامون وقام محمد بن جعفر وقام جمیع بنی هاشم فما زالوا وقوفا والرضا ع جالس مع المامون حتی امرهم بالجلوس فجلسوا فلم یزل المامون مقبلا علیه یحدثه ساعة ثم التفت الی الجاثلیق فقال یا جاثلیق هذا ابن عمی علی بن موسی بن جعفر وهو من ولد فاطمة بنت نبینا وابن علی بن ابی طالب ع فاحب ان تکلمه وتحاجه وتنصفه فقال الجاثلیق یا امیر المؤمنین کیف احاج رجلا یحتج علی بکتاب انا منکره ونبی لا اؤمن به فقال له الرضا ع یا نصرانی فان احتججت علیک بانجیلک اتقر به قال الجاثلیق وهل اقدر علی دفع ما نطق به الانجیل نعم والله اقر به علی رغم انفی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

در نبوت

بنبوت و کتاب او و بشارتی که داده امت خود را و اقرار کرده اند حواریون بان و کافرم بنبوت هر عیسیی که اقرار نکرده بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و بکتاب او و بشارت نداده بان امت خود را عرض کرد قطع کفتکو نمی باید و شاهد عادل شود فرمود بلی عرض کرد بیاور دو شاهد عادل غیر از اهل دین خود بر نبوت محمد ص از کسانی که نصاری انکار دین او نکنند و سوال کن از ما مثل او را از غیر نصاری آنحضرت فرمود انصاف دادی ای نصرانی آیا قبول نمیکنی عادلی را که پیشوا است نزد مسیح پسر مریم ع عرض کرد کیست آن عادل نام او را بفرما فرمود چه میکویی در باره یوحنای دیلمی عرض کرد به به ذکر کردی محبوبتر و نیکوترین مردمان را نزد مسیح ع فرمود قسم میدهم تو را آیا دلالت دارد انجیل که یوحنا کفته است مسیح ع خبر داد مرا بدین محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت داد مرا که او میباید پس من بشارت دادم بان حواریون را که ایمان بیاورید باو عرض کرد بلی کفته است و بشارت داده بنبوت مردی و به اهلبیت و وصی او و معین نکرده چه زمان میباشد و اسم ایشان را نکفته آنحضرت فرمود اگر بیاوریم کسی را که انجیل را بخواند بر ذکر محمد ص و اهلبیت او و امت او ایمان میاوری کفت محکم کلامی است فرمود به نسطاس رومی چگونه حفظ تو سفر سیم انجیل را کفت حفظ دارم پس فرمود براس الجالوت آیا نمیخوانی انجیل را عرض کرد بلی بجان خودم فرمود پس بگیر آن سفر را تا بخوانم اگر بوده در او ذکر محمد ص و اهلبیت و امت او پس شهادت ده برای من و اگر نبوده شهادت مده پس خواند آنحضرت سفر سیم را تا رسید بذکر پیغمبر ص پس توقف فرمود و کفت ای نصرانی سوال میکنم از تو بحق مسیح ع و مادرش آیا دانستی که من میدانم انجیل را کفت بلی پس تلاوت نمود ذکر محمد ص و اهلبیت و امت او را پس فرمود چه میکویی ای نصرانی اینقول عیسی بن مریم

[Margin note:] کما کان [illegible] ثقة عندهم [illegible] الاصبغ والقاسم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] فیما فی حدیث [illegible] لنا عند ابی الحسن الرضا علیه السلام [illegible] وکان یتولی [illegible] اصحاب الحسین علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible] اجتمع اهل [illegible] المقالات [illegible] الادیان [illegible] من جمیع الملل [illegible]

هرکاه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در نبوت

هر گاه تکذیب کنی چیزی را که دلالت کرده باشد انجیل پس تکذیب کرده باشی انجیل را پس
تکذیب کرده هم موسی و هم عیسی را و هر زمانی که انکار کنی این را که گفتم واجب میشود
بر تو قتل بجهت آنکه تو کافر شده بخدا و پیغمبر ص و کتاب خود جاثلیق گفت منکر نمیشوم
چیزی را که آشکار شد برای من در انجیل و اقرار میکنم باین آنحضرت فرمود شاهد باشید
پس فرمود ای جاثلیق سؤال کن از آنچه خواهی گفت خبر ده مرا از حواریان عیسی ع که
چند نفر بودند و خبر ده از علمای انجیل چند نفر بودند فرمود بر جای خبرداری واقع
شد سؤال در نسبی بودی اما حواریون دوازده نفر بودند افضل و اعلم ایشان الوقا
بود اما علمای نصاری سه نفر بودند یوحنای بزرگ سلعت بباج و یوحنای در قرقیسیا
و یوحنای دیلمی بزجار و نزد او بود ذکر پیغمبر ص و اهلبیت و امت او و نزد یوحنا و بشارت داد
امت عیسی ع و بنی اسرائیل را پس فرمود بخدا قسم که ما ایمان آورده ایم بعیسی ع که ایمان
آورد بمحمد ص و ایرادی نداریم بر عیسی شما چیزی را مگر ضعف او و کمی نماز و روزه او
جاثلیق گفت بخدا قسم فاسد کردی علم خود را و ضعیف کردی امر خود را نبودم من که
گمان کنم مگر اینکه تو اعلم اهل اسلام هستی حضرت فرمود چگونه است گفت از اینکه فرمودی
عیسی ع بود ضعیف و کم نماز و روزه و حال آنکه هرگز عیسی افطار نکرد روزی را
و نخوابید شبی را و بود در روزها روزه و شبها در نماز حضرت فرمود برای که نماز و
روزه بجا میآورد راوی گفت جاثلیق لال شد و ساکت شد پس حضرت فرمود ای
نصرانی سؤال میکنم ترا از مسئله عرض کرد اگر بوده باشد نزد من علم آن جواب می
گویم حضرت فرمود چه ضرر دارد بگویم عیسی ع مرده زنده میکرد و کور روشن میکرد
باذن خدا گفت کسی که مرده زنده کند و شفا دهد کور و پیس را پس او پروردگار مستحق
عبادتست فرمود پس بتحقیق بجا آورد یسع پیغمبر مثل آنچه بجا آورد عیسی ع زیرا که بر آب

در نبوت

را ه رفت و مرده زنده نمود و شفا داد کور و پیس را چرا امت او او را پروردگار قرار ندادند
و نیز خرقیل پیغمبر ع بجا آورد مثل او را پس زنده کرد ایشان سی و پنج هزار نفر را بعد از
آنکه شصت سال مرده بودند پس از آن ملتفت براس الجالوت شد فرمود آیا دیده
اینجماعت را که در سفر شباب بنی اسرائیل در تورات که اختیار کرد ایشان را بخت النصر
از اسیران بنی اسرائیل در وقتی که قتل اهل بیت المقدس را کرد و برد ایشان را ببابل
و فرستاد خداوند خرقیل را بسوی ایشان پس زنده کرد ایشان را و دفع نمیکند تورات
را مگر کافر از شما ها راس الجالوت گفت شنیدیم این را و دانستیم فرمود راست گفتی
پس فرمود ای یهودی گوش دار از من این سفر از تورات را پس تلاوت فرمود از آیات
در کرد یهودی با آنحضرت در حالتی که میلرزید بجهت قرائت آنحضرت و متعجب بودند
رو کرد آنحضرت بنصرانی فرمود ای نصرانی اینها بودند پیش از عیسی و یا آنکه عیسی پیش
بود گفت اینها پیش بودند فرمود هر آینه بتحقیق جمع شدند قریش نزد پیغمبر ص سؤال کردند
از او که زنده کند برای ایشان مردگان ایشان را پس فرستاد با ایشان علی بن ابیطالب را
علیه السلام فرمود برو بجبانه و نداکن باسم ایشان که اینطایفه مخصوص سؤال کنند از
اینها بصدای بلند بگو یا فلان و یا فلان میگوید بشما محمد ص رسول خدا ص برخیزید به
اذن خدای عزیز و بزرگ پس برخواستند در حالتی که خاک میریخت از سر ایشان
پس قریش از امور ایشان پرسیدند ایشان خبر دادند از بعثت محمد ص و نبوت او و
گفتند دوست داشتیم درک کنیم او را ایمان آوریم باو و بدرستی که شفا داد کور و
پیس و بجانین را و تکلم کردند با او بهایم و مرغان و جن و شیاطین با اینحالت او را پروردگار
خود قرار ندادیم او را نکار خداوند عزیز بزرگ نکردیم و نیز انکار فضل انبیا نکردیم
و چون شما قرار دادید عیسی را پروردگار لازم است که یسع و حزقیل را هم پروردگار قرار

دهید

ان یعرف ... ملفقات ... على انبیائه ... ان اصحاب الکلام والبلاغة خلاف العلماء ... العالم ... المنکر ... واهل ... انکاره وما ... ان ... بان الله ... فلما ... الله ... وما ... جاء ... فقال ...

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در نبوت

و همچنین بجهت آنکه این دو نفر کردند مانند آنچه عیسی کرد و نیز فرمود قومی از بنی
اسرائیل فرار کردند از ولایتهای خود از ترس طاعون و حال آنکه سی هزار بودند پس
میرانید خدا ایشان را در یکساعت پس اهل آن ده دیواری کشیدند تا گرد ایشان
کشیدند و ایشان را در آنجا گذاردند تا آنکه پوسید استخوانهای ایشان و خاک شدند پس
گذشت از ایشان پیغمبری از بنی اسرائیل متعجب بود از بسیاری استخوانها که پوسیده بودند
پس وحی کرد خدا بسوی او آیا دوست داری زنده کنم برای تو ایشان را و بترسانی ایشان را
عرض کرد بلی پس وحی کرد خدای جلیل که ندا کن تا ایشان بگو ای استخوانهای پوسیده برخیزید
بامر خدا پس برخواستند در حالت زندگی و نیز حضرت ابرهیم ع در آنجا که گرفت مرغان
را و آنها را پاره پاره نمود پس گذاشت سر هر کوهی از آن قطعه چند پس پیش خواند ایشان را
پس زنده شدند و حرکت کردند بسوی او و بعد حضرت موسی با اصحابش که هفتاد نفر
بودند که برگزیده بود ایشان را با او رفتند بکوه و تمنای رؤیت را شدند آتش ایشان را
گرفت و سوختند و تنها ماند موسی بن عمران در آنجا عرض کرد پروردگارا برگزیدم
هفتاد نفر از بنی اسرائیل و بردم ایشان را پس برگردم تنها در این صورت چگونه تصدیق
کنند قوم من بآنچه خبر دهم بایشان کاش پیش هلاک کرده بودی ایشان را با من
پس آیا هلاک میکنی ما را بکارهائی که سفیهان ما میکنند پس زنده کرد خدا ایشان
را بعد از مردن و هر چیزی را که ذکر کردم برای تو از این مطالب نمیتوانی انکار کنی بجهت
آنکه تورات و انجیل و زبور و فرقان بیان نموده است و اگر بوده باشد هر یک از
کسانی که زنده کرده اند اموات را و شفا داده اند کور و پیس و دیوانگان را سزاوار
قرار دادن پروردگار بدون خدا پس قرار دهید اینها را همگی پروردگار خود چه میگوئی
ای نصاری پس جاثلیق گفت فرمایش شما صحیح است و قول حق قول شما است و نیست خدائی

جز خدای

... عليه فقال ما تقول ... افتخاف ان ... قلت لا والله ... فقال ... انا سمع ... على اهل التوراة بتوراتهم وعلى اهل الانجيل بانجيلهم وعلى اهل الزبور بزبورهم وعلى الصابئين بعبرانيتهم وعلى الهرابذة بفارسيتهم وعلى اهل الروم بروميتهم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در نبوت

خبر خدای یگانه پس ملتفت شد آنحضرت براس الجالوت و قال یا یهودی اقبل علیّ یعنی
رو کن بمن تا سؤال کنم از تو و قسم میدهم تو را بده آیه که نازل شده بر حضرت موسی بن
عمران آیا دیده در توریة که نوشته شده بیان و ذکر محمد ص و امت او و معانی که بیاید
امت آخر زمان که تابع پیغمبر شتر سوارند تسبیح میکنند پروردگار را بجد و جهد بتسبیح
تازه در معبدها تازه پس باید جمعیت کنند بنی اسرائیل بسوی ایشان و بسوی پادشاه
و ملک ایشان بجهت اینکه مطمئن شود قلبهای ایشان بسبب اینکه شمشیرها در دست ایشان
است که انتقام میکشند بآنها از سایر طوایف کفر در اطراف زمین آیا چنین است این
مطلب در توریة نوشته شد راس الجالوت عرض کرد بلی ما میدانیم ما بیطریق است پس
فرمود بجاثلیق ای نصرانی چگونه است علم تو بکتاب اشعیا عرض کرد میدانم کلمه کلمه و حرف
آنرا پس فرمود بهر دو که آیا میدانید این مطلب را از کلام اشعیا که گفت ای قوم بدرستی که
من دیدم مکاشفه دیدم صورت پیغمبر الاغ سوار را در حالتی که پوشیده است لباس نور
و دیدم شتر سواری را که روشنی او مانند روشنائی ماه بود پس گفتند بتحقیق که
گفته است این را اشعیا فرمود ای نصرانی آیا دانسته در انجیل قول عیسی را که گفته من
میروم بسوی پروردگار خود و پروردگار شما و فارقلیطا یعنی محمد ص آینده است و او
آنکسی که شهادت میدهد برای من بحق چنانکه من شهادت دادم برای او و او است
کسی که تفسیر میکند برای شما هر چیزی را و او است آنکسی که آشکار میکند رسوائی امتها
را و او است کسی که میشکند ستون کفر را جاثلیق گفت نیست آنچه ذکر کردی در انجیل
مگر آنکه ما اقرار بآن داریم پس فرمود آیا میبینی این را در انجیل ثابت عرض کرد بلی
فرمود بجاثلیق آیا خبر میدهی مرا از انجیل اول در زمانی که گم کردید آنرا در نزد که یافتید
آنرا که نوشت و قرار داد برای شما این انجیل را عرض کرد گم نکردیم مگر یک روز تا این

که یافتیم

سرق منهم وعلى اصحاب الكهف [illegible] فاذا [illegible] ورجع [illegible] ان الوضع [illegible] لسبيله ليس [illegible] وذلك يكون [illegible] لا قوة الا بالله العلى العظيم فلما اصبحنا اتانا [illegible] فقال [illegible] وقد اجتمع [illegible] الرضا عليه [illegible] ان شاء الله

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در نبوت

که ما یهیم ابرا برو ناره پس بیرون آورد ان ابیوی ما یوحنا و متی فرمود چه قدر کم است
معرفت تو بسر انجیل و علماء آن اگر باشد چنانکه گمان کردید هر اینه اختلاف نه
کرده بودید و این است و جز این نیست که واقع شد اختلاف در این انجیل انچنانکه
در دستهای شما است امروز اگر بود مانند نحوی که اول بود هر آینه اختلاف کردید در آن
لکن بتو بفهمانم ای انیمطلب را اینکه چون انجیل اول مفقود شد جمع شدند نصاری
نزد علمای خود با ایشان گفتند کشته شد عیسی و مفقود شد از ما انجیل
و شما اید علما چیست در ای شما الوقا و مرقابوس گفتند انجیل در سینهای ما میباشد
و ما بیرون میآوریم او را سفر در سفر هر کس یک سفر نشوید مغموم خالی نکذارید مساجد
ها را زود باشد که ما تلاوت کنیم او را سفر سفر هر که باشد سفر سفر تا اینکه جمع کنیم
همه او را پس نشستند الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی پس وضع کردند برای شما این انجیل
را بعد از انکه مفقود شد انجیل اول این است و جز این نیست که بودند این چهار نفر
تلامید تلامید اولین آیا دانستی این مطلب را اجاثلیق عرض کرد این مطلب را پیش نمیدانستم
الآن ظاهر شد برای من از فضل علم شما بانجیل و شنیدم چیزهائی را از آنچه دانسته
اید شما شهادت میدهد قلب من براینکه اینها حق است و زیاد کردم از فرمایش شما فهم
بسیار مطالب را پس فرمود چگونه است شهادت اینجماعت نزد تو عرض کرد جایز است
زیرا که ایشان علمای انجیلند و شهادت اینها حق است انحضرت رو کرد بمامون و حاضرین
فرمود شاهد باشید عرض کردند شاهدیم پس فرمود بجاثلیق بحق پسر و مادرش
آیا میدانی که گفت متی در نسب که مسیح پسر داود پسر ابرهیم پسر اسحق پسر یعقوب پسر
یهودا پسر حضرون است و گفت مرقابوس در نسب عیسی پسر مریم که او کلمه خدا است
که محکم کرد در جسد آدمی پس گردید انسان و گفت الوقا در نسب که عیسی پسر مریم

و مادر او

ثم تعرضنا علیه السلام [illegible] القطوف و [illegible] وسقانا [illegible] حتی جعلنا علی [illegible] الکامل [illegible] جعفر [illegible] الطالبین و [illegible] فلما دخل الوقت [illegible] ثم [illegible] محمد بن جعفر [illegible] فاذا [illegible] والصلاة [illegible] بالجلوس [illegible] علیه [illegible] ساعة

در نبوت

ومادر او که دو انسان بودند از گوشت و خون پس داخل شد در آن روح القدس
پس از اینها تو میگوئی شهادت عیسی بر نفس خود حق است اینکه گفته است میگویم بشما
اگر روم خواهد بیاید بعد عیسی که بالا میرود باسمان مگر کسی که فرود آمده از آن الا راکب
البعیر خاتم الانبیاء یعنی مگر شتر سوار که او است خاتم انبیا پس بعد عیسی که او بالا
میرود باسمان مانند جبرئیل و فرود میاید پس چه میگوئی در این قول گفت قول عیسی
را انکار نمیکنم فرمود چه میگوئی در شهادت الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آنچه
نسبت داده اند بسوی او گفت دروغ گفته اند فرمود با اهل مجلس ای قوم آیا تزکیه نکرد
ایشانرا و شهادت نداد که ایشان علمای انجیل هستند قول ایشان صدق است عرض
کرد ای عالم مسلمانان خوش دارم که مرا عفو فرمائی از امر اینها فرمود عفو کردم پس سوال
کن از آنچه میخواهی عرض کرد باید بکری سوال کند از شما قسم بحق مسیح گمان نمیکردم
که در علمای مسلمانان مانند تو باشد پس حضرت ملتفت براس الجالوت شد و فرمود سوال
میکنی از من یا سوال کنم از تو عرض کرد من سوال میکنم و قبول نمیکنم دلیلی مگر از توریت
وانجیل و زبور یا آنچه در صحیفهای ابرهیم و موسی باشد فرمود قبول نکن دلیلی مگر با آنچه
دلالت دارد توریت بر زبان موسی بن عمران و انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان
داود ع عرض کرد از کجا ثابت شد نبوت محمد ص فرمود شهادت داد بنبوت او موسی بن
عمران و عیسی ابن مریم ع و داود که خلیفه خدا بود در زمین عرض کرد ثابت کن قول
موسی را فرمود آیا میدانی ای یهودی که موسی ع وصیت نمود بنی اسرائیل را باینکه زود است
میاید بشما پیغمبری از برادران شما او را تصدیق کنید آیا میدانی از برای بنی اسرائیل
برادری غیر از اولاد اسمعیل بوده اگر میدانی خویشی اسرائیل یعنی یعقوب را نسبت به
اسمعیل و نسبی که میانه یعقوب و اسمعیل است از جانب ابرهیم است ذکر کرد این سفرها بیش

ثم التفت الى الجاثليق فقال يا جاثليق هذا ابن عمي علي بن موسى بن جعفر وهو من ولد فاطمة بنت نبينا وابن علي بن ابي طالب فان احببت ان تكلمه او تحاجه فانصف فقال الجاثليق يا امير المؤمنين كيف احاج رجلا يحتج علي بكتاب انا منكره ونبي لا اومن به فقال الرضا يا نصراني فان احتججت عليك بانجيلك اتقر به قال الجاثليق وهل اقدر على دفع ما نطق به الانجيل نعم والله اقر به على رغم انفي فقال له الرضا

موسی است

در نبوت

موسی ع است و دیگر مینکنم انرا فرمود آیا آمده است شما را از برادران بنی اسرائیل پیغمبری
غیر از محمد ص عرض کرد نه فرمود آیا نیست این مطلب نزد شما ثابت عرض کرد بلی و لیکن
میخواهم که شما تصحیح کنید برای من از توریة پس فرمود آیا انکار میکنی اینکه در توریة
میگوید آمد نور از جانب طور سینا و روشنی داد بما از کوه ساعیر و بلند شد
و اشکار گردید بر ما از کوه فاران عرض کرد میدانیم اینکلمات را و نمیدانیم تفسیر انرا
فرمود خبر میدهم تو را اما آمدن نور از جانب طور پس آن وحی خداوند تبارک و بلند
مرتبه است که نازل گردیده بر موسی در کوه سینا و اما روشنی دادن از کوه ساعیر پس
آن کوهی است که وحی کرد خدای عزیز بزرگ بسوی عیسی بن مریم و آنحضرت بر آن کوه بود
و اما قول او که گفت آشکار شد بر ما از کوه فاران پس آن کوهی است از کوههای
مکه میانه آنکوه و مکه یک روز راه است و گفت شعیای پیغمبر در کلامی که اعتقاد داری تو
و اصحاب تو در توریة اینکه دو سوار دیدم که برای ایشان روشن شد زمین یکی از انها
بر الاغ و دیگری بر شتر پس کیست سوار الاغ و کیست سوار شتر راس الجالوت گفت نه
میشناسم خبر ده مرا از ایشان فرمود اما الاغ سوار عیسی بن مریم ع و اما شتر سوار
محمد ص آیا منکری این را از توریة عرض کرد منکر نیستم فرمود آیا میدانی حیقوق پیغمبر ع
کیست میشناسی او را گفت بلی فرمود او گفته و کتاب شما هم دلالت دارد که آورد
خدا بیان را از کوه فاران و پر شد آسمانها از تسبیح احمد ص و امت او و سوار میکند سواران
خود را در دریا چنانکه روان میکند در صحرا و میاورد کتاب تازه بعد از خرابی بیت
المقدس یعنی قرآن آیا میدانی این را و ایمان میاوری بان عرض کرد بتحقیق گفته است این
را حیقوق نبی ع و منکر نیستم قول او را فرمود بتحقیق که گفته داود در زبور خود و
تو میخوانی انرا که خدایا برانگیز و اقامه کننده سنت را بعد از سستی آیا میدانید که

پیغمبری

علیهم السلام اقرّ بما ... الجواب فقال الجاثلیق ما تقول فی نبوة عیسی و کتابه هل تنکر منهما شیئا قال الرضا علیه السلام انا مقرّ بنبوة عیسی و کتابه و ما بشّر به امته و اقرّت به الحواریون و کافر بنبوة کل عیسی لم یقرّ بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و بکتابه و لم یبشّر به امته قال الجاثلیق الیس انما نقطع الاحکام بشاهدی عدل قال بلی قال فاقم شاهدین من غیر اهل ملتک علی نبوة محمد



در نبوت

پیغمبری برپا کرد سنت را بعد از سنتی غیر از محمد ع گفت این قول را دارم است انکار نمیکنم
ولیکن قصد بان عیسی امت و پروردگار او آیا مرسلی بود فرمودند دانستی که عیسی خلاف
سنت نکرد و بود موافق با طریقه تورات تا وقتی که باسمان برد خدا او را بجوار رحمت
خود و در انجیل نوشته شده که پسر بشر میرود و بعد از او فارقلیطا یعنی محمد ص میاید که
بعد از او سبک میکند و بر میدارد سختی را و تفسیر میکند برای شما هر چیزی را و شهادت
میدهد برای من چنانچه من شهادت دادم برای او و من آوردم برای شما مثالها و او هم
او میاورد معنی و تاویل انها را آیا اقرار داری باین در انجیل عرض کرد بلی انکار ندارم
پس فرمود میپرسم از تو احوال پیغمبر خود حضرت موسی ع را عرض کرد بپرس سید فرمود
بچه دلیل ثابت میکنی نبوت او را عرض کرد باینکه او آورد چیزی را که نیاوردند پیغمبران
پیش از او فرمودند چه آورد عرض کرد مانند شکافتن دریا و مار کردن کرزه
میرفت و مانند زدنش بسنگ که از او شکافته شد چشمها و بیرون آوردن دست خود
را روشنی دهنده برای نظر کنندها و معجزها اینکه قادر نیستند خلق بر مثل آنها فرمود
راست گفتی اینکه او آورد چیزی را که خلق قادر بر مثل آن نبودند آیا نبود قاعده که هر که
ادعای نبوت کند پس از آن بیاورد دلیلی که نتوانند خلق بر مثل آن واجب است بر
شما تصدیق او گفت نه بعلت آنکه از برای موسی نظیری نبود بجهت قرب و زیادتی
شان او نزد پروردگار و واجب نیست بر ما اقرار بنبوت هر کس که ادعا کند تا وقتی که
بیاورد معجز مانند آنچه موسی آورد فرمود پس چگونه اقرار کردید بنبوت پیغمبرانی که پیش
از موسی ع بودند و حال آنکه نشکافتند دریا را و جاری نکردند از سنگ دوازده
چشمه و بیرون نیاوردند دست خود را روشن مانند موسی ع و نکردند عصای خود را مار
متحرک گفت جواب خبر دادم ترا که هر وقت آوردند دیگران بر نبوت خود معجزات

من قول تیلون النصارى تنزیل و سلنا منا ... من غیر ابن ... قال الرضا علیه السلام الان جئت بالنصفة یا نصرانی تقبل منی العدل المقدم عند المسیح عیسى بن مریم علیه السلام قال ما هذا العدل قال الرضا علیه السلام ما تقول فی یوحنا قال بخ بخ ذکرت احب الناس الى المسیح قال علیه السلام فاقسمت علیک هل نطق الانجیل ان یوحنا قال انه المسیح اخبرنی بدین ... و بشرنی به انه یکون

بیچیکه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در نبوت

بگوی که نتوانستند خلق مثل آن اگر او دید چیزی را که نیاورده موسی با اینکه بود بر عجز انظر نبوت که او در موسی واجب است تصدیق نبوت ایشان فرمود ای راس الجالوت پس چه چیز است مانع تو را از اقرار بعیسی ع و حال آنکه زنده میکرد مرده را و شفا داد کور و پیس را و خلق کرد از گل مانند شکل مرغی پس دمید در آن مرغی گردید باذن خدا عرض کرد میگویند چنین کرد لیکن ما ندیدیم فرمود با دیدی آنچه آورد موسی از معجزات نه این است که آمده و رسیده است خبرها بشما از سر زمان معتبر از اصحاب موسی که او چنین کرده گفت بلی فرمود همچنین آمده است احادیث با آنچه بجا آورد عیسی پس چگونه تصدیق کردید بموسی ع و تصدیق نکردید بعیسی ع یهودی نتوانست جواب بگوید پس فرمود و همچنین است حکایت محمد ص و آنچه آورد آن و امر هر پیغمبری که فرستاده است او را خدا از معجزه محمد ص این بود که او یتیم و فقیر بود و چوپان و اجیر بود نخواند کتابی را و نرفت بمکتب نزد معلمی و آورد قرآن را در او است حکایت پیغمبران و خبرهای ایشان حرف بحرف و اخبار آنها هر که گذشتند و هر که باقی مانده تا روز قیامت پس خبر می داد ایشان را با سرار ایشان و آنچه میکردند در خانهای خود و آورد معجزات بسیار بیرون از شمار یهودی گفت ثابت نشده نزد ما خبر عیسی ع و نه خبر محمد ص و جایز نیست برای ما که اقرار کنیم برای این دو نفر با آنچه ثابت نشده فرمود پس شاهدی که شهادت داد برای عیسی ع و برای محمد ص شاهد دروغ است یعنی موسی و سایر پیغمبران پس نتوانست یهودی جواب بگوید پس از آن طلبید آنحضرت هیربد و عالم بزرگ مجوس را و فرمود خبر ده مرا از زردهشت که گمان میکنی پیغمبر است چیست دلیل تو بر نبوت او عرض کرد که او آورد معجزه که نیاورد احدی پیش از او و ندیدیم او را لیکن خبر رسیده است ما از پیشینیان ما در میدانست برای ما که او حلال کرده برای ما چیزی را که حلال نکرد غیر او پس ما متابعت کردیم فرمود آیا نه این است که خبر رسید بشما و متابعت کردید بعوض کرد

در نبوت

کرد بلی فرمود پس هم چنین سایر امتهای سابق دیدند امت با ایشان خبر ما بخبر اورده اند
پیغمبران پس حبیب عذر شما در اثبات نکردن برای الهادر صوتی که اقرار کرده اید بر بزرگ
از رسیدن اخبار پیاپی با اینکه او اورده معجزه که پیغمبران اورده اند پس ساکت شد بجای خود
وایستاد پس طوطی نبی امت بر داشتیم ما بمحل حاجت زاد در کتاب بذرة الاخبار تالیف محمد حسین
بن کمال الدین سبزواری رحمة الله علیه مذکور است از شیخ جلیل ابو جعفر محمد بن علی
الحسین علویة القمی نور الله مرقده روایت کرده از عبد الله بن مبارک از سفیان الثوری از
جعفر محمد الصادق ع از پدرش از جدش علی بن ابی طالب ع فرمود که بستی خداوند تبارک
و تعالی خلق کرد نور محمد ص را قبل از خلقت اسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و قبل از خلقت همه پیغمبران از ادم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و جمیع
پیغمبران و جمیع انچه خلق کرده بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و خلق نمود با او دوازده
حجاب اول حجاب قدرت دویم حجاب عظمت سیم حجاب منت
چهارم حجاب رحمت پنجم حجاب سعادت ششم
حجاب کرامت هفتم حجاب منزلت هشتم حجاب
هدایت نهم حجاب نبوت دهم حجاب رفعت
یازدهم حجاب هیبت دوازدهم حجاب شفاعت
پس حبس فرمود نور او را در حجاب قدرت دوازده هزار سال و میگفت سبحان
ربی الاعلی و در حجاب عظمت یازده هزار سال و میگفت سبحان الملک
المنان و در حجاب منت ده هزار سال و میگفت سبحان الرفیع
الاعلی و در حجاب رحمت نه هزار سال و میگفت سبحان من هو
قائم و در حجاب سعادت هشت هزار سال و میگفت سبحان من

هو

قال ... السفینة ... على السفینة ... فانه ... الهادی ... ذکره ... قال یا نصیر ... انی اسألك ... صلی الله علیه و آله

در نبوت

هو دائم لا یسهو و در حجاب کرامت هفت هزار سال و میگفت سبحان
من هو غنیّ لا یفتقر و در حجاب عزت شش هزار سال و میگفت
سبحان ربّی العلیّ الکبیر و در حجاب هدایت پنج هزار
و میگفت سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوّت چهار
هزار سال و میگفت سبحان ربّ العزّة عمّا یصفون
و در حجاب رفعت سه هزار سال و میگفت سبحان ذی الملک
والملکوت و در حجاب هیبت دو هزار و میگفت سبحان الله العظیم
وبحمده و در حجاب شفاعت هزار سال و میگفت سبحان ربّی العظیم
وبحمده بعد از آن ظاهر فرمود خدای عزّ و جلّ اسم او را در لوح چهار هزار
سال بعد ظاهر کرد او را در عرش و بود در ساق عرش ثابت شده هفت هزار
سال تا اینکه قرار داد خداوند عزّ و جلّ او را در صلب آدم ع و بعد نقل کرد او را از
صلب آدم بنوح پس از صلب بصلبی تا آنکه بیرون آورد او را از صلب عبد الله بن
عبد المطلب پس او را گرامی داشت بشش کرامت و پوشانید او را پیراهن بهاء و ردا
کرد بردای هیبت و تاج داد او را تاج هدایت و پوشانید او را لباس معرفت و
کرد ابند تکمه او را تکمهٔ محبّت و کفش کرد او را از کفش خوف و داد باو عصای منزلت
بعد از آن فرمود یا محمد برو بسوی مردم و بگو بانها بگویند لا اله الّا الله محمد رسول
الله و حدیث متمم را در اختصار سند و در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و
البتول والسبطین که از مؤلفات شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن ابی حسن بن محمد
بن حمویه الحموینی که از اعیان و اکابر علمای عامّه است باسناد خود از ابو هریره روایت
کرده است

و اما نبیهم ... و افتخر ... فان کذبت ... و علی ... ومتی ... الذکر ... الفضل ... تکون ... ربك ... وکتابك ... انما ... ما قد ... فی الانجیل ... الی القریة ... قال الرضا علیه السلام ... اعلم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در امامت

کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون حق سبحانه و تعالی جل شأنه آدم را آفرید و روح در او دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از خاک آفریده فرمود نیافریدم عرض کرد پس چه کسانند این اشباحی که در هیئت و صورت خود مشاهده میکنم حق تعالی فرمود ای آدم اینان اولاد تواند و اگر ایشان نبودند ترا نمی‌آفریدم و بجهت ایشان پنج نام گرام از نامهای خود شکافته و جدا کرده‌ام و اگر نبودندی نمی‌آفریدم بهشت را و نه دوزخ را و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن را و من محمودم و این محمد است و من عالیم و این علی ع و من فاطرم و این فاطمه ع و من احسانم و این حسن ع و من محسنم و این حسین ع بعزت و جلال خودم سوگند یاد کرده‌ام که در دل هر کس بقدر ذره از عداوت ایشان باشد او را در آتش بسوزانم و باک نکنم ای آدم اینان برگزیدگان منند بدرستی که بسبب ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت ایشان مردم را در آتش بسوزانم و چون ترا بمن حاجتی باشد از ایشان توسل جوی تا برآورم پس آدم ع توسل با ایشان جست و خداوند از گناه او عفو فرمود پس پیغمبر فرمود ماییم سفینه نجات هر که بآن تعلق جوید نجات یابد و هر که از آن تخلف یابد هلاک گردد و هر که را حاجتی بسوی خدا باشد باید که بما اهلبیت خدا را در حاجت خود بخواند

باب چهارم در امامت و در آن پنج فصل است

فصل اول در شناختن امام و رتبه و فضیلت امام علیه السلام

است در عیون اخبار الرضا علیه السلام ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده که فرموده است از برای امام علامات چند است باید امام اعلم و احکم و اتقی و احلم و اشجع و اسخی و اعبد از ناس باشد و ختنه کرده متولد شود و مطهر باشد هم چنانکه از پیش رو می‌بیند

[illegible]

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در امامت

می بیند از پشت سر چنانکه می‌بیند و سایه نداشته باشد و هنگام تولد بر سر پاهای
خود بنشیند و صدای خود را بشهادتین بلند نماید و احتلام برای او نباشد هرگاه
چشم او بخواب رود قلبش بیدار باشد و محدَّث باشد و درع رسول خدا صلی الله
علیه و آله باندازه قامت او باشد بول و غایط او دیده نشود زیرا که خداوند عالم
موکل کرده زمین را ببلع آنچه از او خارج میشود و بوی امام باید از مشک بهتر
باشد و اولی باشد بمردم از نفسهای ایشان و مشفق‌تر باشد بمردم از پدر و مادرهای
ایشان حدیث تتمه دارد چون رساله بنای او بر اختصار است تا باینجا ذکر شد و در مرتبه امام در
کتاب نزهة الاخبار روایت نموده در آیه شریفه إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا که خداوند
تبارک و تعالی بعد از آنکه مرتبه نبوت و خلعت خلت بحضرت خلیل عنایت فرمود
در مرتبه ثالثه خواست کرامت و فضیلت دیگر باو مرحمت فرماید مرتبه امامت بآنحضرت
عطا فرمود اینست که میفرماید إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا پس خلیل عرض کرد وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
خطاب مبارک رسید لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ پس باین آیه باطل شد امامت هر ظالمی
الی یوم القیمه پس خداوند تبارک و تعالی باو کرامت فرمود و قرار داد در ذریه او
اهل صفوت و طهارت را فقال وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا
صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَوٰةِ
وَإِيتَاءَ الزَّكَوٰةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ پس دایم بود در ذریه او و میراث رسید از
بعضی ببعضی از قرنی بقرنی تا آنکه خدای تعالی اختصاص داد بحضرت رسول و اهل
بیت او صلی الله علیه و آله چنانچه فرموده إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و امام افضل از غیر امام باید
باشد چنانچه در تقدیم غیر افضل بر افضل مخالفت صریح آیه قرآنست که میفرماید

أفمن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در امامت

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
یعنی آیا آنکسیکه هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوار تر است باینکه پیروی کرده
شود و متابعت او را بکنند یا آنکسیکه خودش هم هدایت کرده نمیشود مگر آنکه دیگری
او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید و در جای دیگر
میفرماید هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ
یعنی آیا مساویند جماعتی که عالمند با آن جماعتی که عالم نیستند این است و جز این نیست
که متذکر میشوند صاحبان عقلها پس باتفاق عامه و خاصه است که امیر المؤمنین علیه السلام
افضل است از تمام مخلوق بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیگر آنکه امام مفترض الطاعه
است و اطاعت او را خدا واجب فرموده چنانچه اطاعت رسول الله ص را واجب است و خدا تعالی
در قرآن فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی واجب است اطاعت
کنید خدا و رسول را و آن کسانی که صاحبان امرند از شما و چنانچه اطاعت خدا و رسول
مطلق است همچنین اطاعت صاحبان امر نیز مطلق است و در همه امور واجبست و معلوم
است که خداوند امر نمیفرماید که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و هر صاحب حکمی
را نمایند پس باید کسانی باشند مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله معصوم باشند و سهو و
خطا و دروغ از ایشان صادر نشود و اگر چنین نباشد لازم میاید که خدا امر نماید
خلق را بچیزهائی که قبیح است و فخر رازی که از اجله علمای عامه است در تفسیر آیه مذکوره
گفته است که این آیه دلالت بر عصمت و جایز نبودن سر زدن خطا از صاحبان امر
مینماید اگر چنین نباشد لازم میاید که هم امر باطاعت ایشان و هم نهی از اطاعت ایشان
نموده باشد زیرا که اطاعت در محرمات حرام است و در تفسیر آیه شریفه و کونوا مع
الصادقین گفته که مراد از صادقین معصومین میباشند پس معلوم شد رسول خدا

واهل بیت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در امامت

واهلبیت اطهار آنحضرت معصوم میباشند چنانچه خداوند میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واتفاقی عامه وخاصه است که این آیه در حق پیغمبر صلی الله علیه وآله وعلی ع وفاطمه ع وحسن ع وحسین ع ونه نفر از اولاد امام حسین علیهم السلام است واین مطلب محل الخلاف نیست واحادیث متواتر است انشاء الله تعالی از این چند حدیثی از طرق عامه ذکر خواهم نمود در این باب دیگر آنکه امام باید بهمه مسائل وتکالیف الهیه عالم باشد واز جواب شبهات دشمنان دین عاجز نباشد واز جمیع عیوب مبرا باشد دیگر آنکه امام امین خدا است اگر کسی خیانت کند در احکام الهی قابل امامت نخواهد شد چنانچه خداوند در قرآن میفرماید اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی امر میکنید مردم را به نیکی وفراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید ونیز میفرماید لم تقولون ما لا تفعلون دیگر آنکه امام باید از جانب خدا ورسول باشد نه از جانب مخلوق زیرا که اگر این امر خطیر ومهم بزرگ خداوند بدست مردم مخلوق واگذارد معلوم نیست که مخلوق صلاح ومفسده حال خود را بهتر از خدا میدانند والعیاذ بالله جهل ونادانی بر خدا قرار داده اند دیگر آنکه اگر بنا باشد که مردم وصی وخلیفه برای پیغمبر خود قرار دهند لازم میآید که وارث هر یک از مخلوق باجماع بتوانند وصی وخلیفه قرار دهند که بعد از او اموال او را متصرف شوند وآنچه اقتضای رای خودشان است رفتار نمایند وعمل وراثت واحکام قرآنی در باب میراث معطل باشد والعیاذ بالله دیگر آنکه از خلقت حضرت آدم ع علی نبینا وآله وعلیه السلام تا رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله نبی وپیغمبران ورسولی که از جانب خداوند علی اعلی بر خلق مامور بودند چه هیچ امتی از ایشان

كان عيسى
يا روح الله
قال الحواريون
انكرت ...
الموتى و
احيى الموتى و
ابرأ الاكمه و
الابرص
رب ...
لان ... قال
الرضا عليه السلام
فان ... صنع مثل ما صنع عليه
و
احيى الموتى
وابرأ الاكمه
والابرص
فلم يتخذه ... ربا ولم
يعبد احد
من دون الله
غيره

بعد از پیغمبر

در امامت

بعد از پیغمبر خود وصی و خلیفه قرار ندادند و هرچه بوده از جانب خدا بوده نه از جانب
خلق و نیز خداوند تبارک و تعالی در قرآن میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی خدای تو خلق و اختیار میکند هر کسی را که میخواهد و از جمله
احادیثی که از طرق عامه در مطهر و معصوم بودن اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم
اجمعین وارد شده این است که شیخ ابرهیم حموینی در کتاب فرائد السمطین فی فضائل
المرتضی والسبطین باسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است و آن حدیث طولانی
است از فقرات او اینست که چون آیه تطهیر اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را جمع نمود و عرض کرد الهی اینها اهلبیت من هستند پس رجس را از ایشان
دور کن و پاک و پاکیزه بدار ایشان را ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا مرا از ایشان گردان
رسول خدا فرمود اخر کار تو بخیر است لیکن این آیه نازل نشده است مگر در حق من و
برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین و نه نفر از اولاد فرزندم حسین
شده ام مخصوص و هیچ کس در این آیه با ما شریک نیست و عبد الرحمن بن حنبل از عطا
بن رباح از کسی که از ام سلمه شنیده روایت کرده که ام سلمه گفت روزی رسول خدا
صلی الله علیه و آله در منزل من تشریف داشت فاطمه حریره در دیگی پخته
نزد آنحضرت آورد رسول خدا فرمودند برو علی را با دو فرزندم بخوان تا با من
از این حریره بخورند چون ایشان حاضر شدند همه از آن حریره خوردند جبرئیل نازل
شد و این آیه تطهیر را آورد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبائی انداخت و ایشان
را داخل در عبا کرد و دستهای مبارک بطرف آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا
اینها اهلبیت و خاصان منند پس از ایشان بردار و دور کن هر رجس را و

پاک گردان

پاک کردن ایشانرا پاک کردنی پس ام سلمه میگوید من چون این دعا را از آنحضرت شنیدم
گفتم ای پیغمبر خدا من هم از شما هستم یعنی از اهل بیتم فرمود تو برتبهٔ اهل بیت را نداری
ولیکن امر تو بخیر است ابوداود نیز در صحیح خود و مالک در موطا خود از انس روایت
کرده اند که چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا تا شش ماه چون بنماز صبح بیرون
میامد بدر خانه فاطمه ع میایستاد و میفرمود الصلوة یا اهل البیت و آیه تطهیر را
تلاوت میفرمود ثعلبی که یکی از علمای عامه است در تفسیر خود از ابوسعید خدری
روایت کرده که رسول خدا فرمود آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس در شان من و
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و ابوداود که از علمای عامه است در
صحیح خود از صفیه دختر شیبه از عایشه دختر ابوبکر روایت کرده که روزی رسول خدا
بیرون آمد و بالاپوشی از موی سیاه بر دوش او بود حسن علیه السلام آمد او را در زیر
آن برد پس حسین ع آمد او را نیز داخل عبا کرد پس فاطمه ع آمد او را نیز داخل در عبا
نمود پس علی علیه السلام آمد او را نیز داخل در عبا نمود بعد از آن آیه انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس را خواند و در کراس دویم از آخر جزو چهارم از اجزای ثمانیه
صحیح بخاری هم چنین از اجزای سته مسلم و امام ابوبکر باقلانی همین حدیث را از عایشه
نقل کرده اند و گفته اند این از جمله احادیثی است که اتفاق بر صحت آن کرده اند و از
صحاح اخبار شمرده اند **فصل دویم** از جمله آیات قرآنی که در شان حضرت
امیر علیه السلام تفسیر شده در کتاب مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی در تفسیر آیه انما
ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون در مسند خود از ابن عباس روایت کرده که آیه انما ولیکم الله و
رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در

شان

[حاشیه:] التوریة ... [illegible] منکم فقال الرأس ... [illegible] سمعنا ... قال صدقت ثم قال الیهودی خذ علی ... من التوریة السفر ... فتلا علیه ... علینا من الایات فاقبل الیهودی ... [illegible] ویتعجب ... علی النصاری ... [illegible] کانوا امنوا علیه ام علی کان فلما قال بل کانوا امنوا به قال الرضا علیه السلام

در امامت

شان علی نازل شده است مالکی در کتاب فصول المهمه که او از اعیان علمای عامه است
از ابن عباس روایت کرده است که چون آیه اِنَّمَا اَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَومٍ هادٍ نازل شد
رسول خدا فرمود من منذرم و علی هادی است و بتو یا علی هدایت یافتند هدایت یابندگان
حافظ محمد بن موسی شیرازی در کتاب مستخرج از تفاسیر اثنی عشر در تفسیر آیه فاسئلوا
اَهلَ الذِّکرِ اِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ گفته است یعنی سؤال کنید از اهل بیت نبوت و معدن
رسالت و محل تردد ملائکه مجید سوگند که مؤمن را مؤمن نامیدند مگر بسبب محبت
علی علیه السلام ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر اِهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ از مسلم بن حنان
روایت کرده است که از ابو بریده شنیدم که گفت صراط محمد است و آل محمد علیهم السلام
ابو نعیم حافظ احمد بن عبد الله بسند خود از ابو جعفر بن محمد در آیه ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ
یَومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ روایت کرده است که فرمود نعیم ولایت امیر المؤمنین است علیه السلام
ابرهیم بن محمد حموینی که از جمله اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین بسند
خود از ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه وَقِفُوهُم اِنَّهُم مَسئُولُونَ
روایت کرده است که فرمودند از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و معنی آیه این است که
سؤال میکنند از تولا جستن ایشان بعلی علیه السلام حق تولی را چنانچه رسول خدا صلی
الله علیه و آله بایشان وصیت فرموده بود و از علی علیه السلام روایت کرده است که موالات
اصلی است از اصول دین بعد از آن حموینی گفته است جعفر بن محمد علوی بسند خود
از ابو صادق روایت کرده است که علی علیه السلام فرمودند که اصول اسلام سه چیز است که
هیچیک از آنها بدون دیگری نفع نبخشد نماز و زکوة و تولای ایشان ابن بشرویه که
از اعیان علمای عامه است در کتاب فردوس در باب ها باسناد خود از عمر بن خطاب آورده
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند حب علی بن ابی طالب علیه السلام برات است از

است از آتش

نقل انه جمع من اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... یجیء لهم ... فوجه مع ... من ابنائه ... هولاء ... الذین ... عنهم ... باذن الله ... فاقتلتهم ... تسلهم من

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در امامت

است از آتش جهنم و آیه وان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون در ولایت
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی است حدیث دویم از کتاب کفایت الخصام
از طرق عامه ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از اصبغ بن
نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که در آیه عن ولایتنا یعنی کسانی
که ایمان بما نیاورند در روز قیامت از پل صراط کناره جویندگانند و از آن نگذرند
در آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ابراهیم
بن محمد حموینی که از اعیان علمای عامه است بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت
کرده که علی علیه السلام را در مسجد رسول صلی الله علیه و آله در ایام خلافت عثمان
دیدم با جماعتی که حدیث میکردند و مذاکره علم و فقه میکردند و از فضل قریش و سبقت
و هجرت ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن میراندند و حدیث آن طولانیست
علی علیه السلام با ایشان فرمود انشدکم الله یاد دارید هنگامی که این آیه انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و آیه لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجة نازل شد و مردم عرض
کردند یا رسول الله این آیات مخصوص بعضی از مؤمنین نازل شده اند یا عمومند در شان
همه در آنوقت خدا تعالی رسول خود را امر فرمود که ولایت والیان امر را با ایشان اعلام
کند مانند نماز و روزه و زکوة و حج از تفسیر نماید و در روز غدیر خم احضر و خطبه
خواند و در آن خطبه فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه گفتند بلی از رسول خدا شنیدیم
و ایضا ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که در آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله حضرت فرمود که بخدا قسم ما ایم از مردمانی که حسد میبرند با آنچه خدا تعالی

از فضل

در امامت

از فضل خود بما کرامت فرمود امت ودر آیه انی جاعلک للناس اماما ابو الحسن بن فقیه بن
مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود منم دعا کرده پدرم ابرهیم عرض کردم یا رسول الله تو دعا کرده او چی فرمود
حق سبحانه وتعالی بسوی ابرهیم وحی فرستاد که انی جاعلک للناس اماما ابرهیم از این
وحی شاد شد خواست که این امامت از فرزندان او باشد پروردگار عرض کرد از ذریتی من
مثل من امام قرار ده پس حق تعالی وحی کرد بار که ای ابرهیم من با تو عهدی نمیکنم
که با آن وفا ننمایم عرض کرد پروردگارا کدام است آن عهدی که با آن وفا نمیکنی فرمودم
کاران از ذریت تو را امام نمیکردانم ابرهیم عرض کرد پروردگارا کدام است ظالمی
که عهد امامت ما و غیر شد فرمود کسی است که سجده کند بتی را او را هرگز امام نمیکردانم
عرض کرد واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس
یعنی دور کردان مرا و فرزندان مرا از اینکه بپرستیم بتها را پروردگارا این بتها گمراه کردند
بسیاری از مردم را رسول خدا فرمود پس منتهی شد دعوی امامت بسوی من و برادرم علی
که من و او هرگز ستایش بت نکردیم یعنی اگر لحظه ستایش بت ما را داد یافتی هر آینه
شایسته نبوت و امامت نبودیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من کردانید یوم ندعوا
کل اناس بامامهم یوسف قطان در تفسیر خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده
در آیه مذکوره که چون روز قیامت شود حق سبحانه وتعالی ائمه هدی ومصابیح دجی
واعلام تقی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وحسنین علیهما السلام را بخواند و با ایشان
فرماید که شما خود وشیعیان شما از صراط بگذرید بی حساب داخل بهشت شوند
بعد از آن امامان فسق را بخواند و بخدا سوگند که یزید بن معاویه نیز از ایشانست
پس باو گویند دست شیعه خود را بگیر و بی حساب داخل جهنم شود در مسند احمد بن حنبل

عبد الله

وان قوما من بنی اسرائیل هربوا من بلادهم من الطاعون وهم الوف فقال الله لهم موتوا فماتوا فی ساعة واحدة فعملت اهل تلک القریة حظیرة فالقوهم علیهم اجمعین نبیف العظام فمضت اسماؤهم وصارت رمیما فمر بهم نبی من انبیاء بنی اسرائیل فتعجب منهم من کثرة العظام البالیة فاوحی الله عز وجل الیه اتحب ان احییهم لک قال نعم فاوحی الله عز وجل الیه ان نادهم


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در امامت

عبد الله بن حنبل بسند خود از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود
که ستارگان امان اند مر اهل آسمان را که اگر برطرف شوند اهل آسمان نیز برطرف شوند
و اهلبیت من امان اند از برای اهل زمین که اگر برطرف شوند اهل زمین نیز برطرف شوند
در آیه شریفه فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا
وَاَبْنَاءَكُمْ الخ در اول کراس دو و نیز از جزء چهارم از صحیح مسلم در باب فضائل امیر المؤمنین
علیه السلام بسند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده که معویة
بن ابی سفیان بسعد گفت چه چیز نگذاشت از سب علی علیه السلام باز داشته که او را سب نکنی
سعد در جواب گفت رسول خدا سه چیز در حق علی ع فرمود و این سه چیز مرا باز داشته
از سب که اگر یکی از آن سه چیز از من بودی مرا بهتر بود از شتران سرخ موی از رسول
خدا شنیدم در وقتی که او را در بعضی از غزوات خود خلیفه کرده بود علی علیه السلام
عرض کرد یا رسول الله مرا با زنان و اطفال خلیفه خود کردی رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود اَمَا تَرْضَى اَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و از آن
حضرت شنیدم که در روز خیبر فرمود اکنون رایت را بکسی سپارم که خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد راوی گوید ما همه گردنها دراز کردیم
که رسول خدا فرمود علی را نزد من بیاورید علی ع آمد در دیده مبارکش رمد عارض
شده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهن در دیده اش انداخت و رایت را باو سپرد
و حق تعالی در آن روز فتح را بدست او جاری کرد و چون آیه فقل تعالوا ندع ابنائنا
نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را نزد خود خواند
و عرض کرد خداوندا اینها اند اهلبیت من مالکی در کتاب فصول المهمه بسند خود از ابن
عباس روایت کرده که چون آیه قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد

عرض

مسمرمامت

عرض کردند یا رسول الله آنانی که خدای تعالی ما را بمودت ایشان امر فرموده کدامند
فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و آیه الله نور السموات و الارض ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسند خود از علی بن جعفر روایت کرده که از حضرت ابو الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام سوال کردم از قول خدای تعالی کمشکوة فیها مصباح
فرمود مشکوة فاطمه علیها السلام است و مصباح حسن و حسین علیهما السلام است الزجاجه
کانها کوکب دری فرمود فاطمه کوکب درخشنده است در میان زنان عالم یوقد من
شجرة مبارکة شجره مبارکه ابرهیم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی نه یهودیه است
و نه نصرانیه یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که علم از او بسخن در آید و لو لم تمسسه
نار نور علی نور یعنی از فاطمه بوجود آید امامی بعد از امامی یهدی الله لنوره من
یشاء یعنی هدایت میکند خدا بسوی ایشان هر که را بخواهد فی بیوت اذن الله ان ترفع
و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال الخ از انس و بریده روایت که
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند مردی برخاست و عرض
یا رسول الله این خانها کدامند فرمود خانهای انبیا ابو بکر عرض کرد یا رسول الله
خانه علی و فاطمه از آن خانهاست فرمود بلی بهترین آنهاست در تفسیر مجاهد و تفسیر
ابو یوسف یعقوب بن سفین از ابن عباس روایت و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا
الیها و ترکوک الخ روایت کرده است که دحیه کلبی تاجر شام بود چون میامد طبلی
مینواخت تا مردم از قدوم او خبردار گردند اتفاقا روز جمعه از شام آمد ببیر که نام
مکانی است از احجار الزیت فرود آمد و طبل نواخت که مردم را از آمدن خود خبردار
کند مردم همه بسوی او شتافتند مگر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان
و ابوذر و مقداد و صهیب و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای منبر خطبه خواندند
گذاشتند

فقال لهم ... من ... فاختلف ... نبی ... سبعین ... بنی اسرائیل فخسفهم ... بما اخبرهم ... فلو ... اهلکهم ... فعل ... الله ...

در امامت

گذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا تعالی در این روز جمعه بمسجد من نظر
کرد اگر این هشت نفر در مسجد نبودند هر آینه مدینه با اهلش منسوخ و خدا تعالی
مانند قوم لوط اهل آنرا بسنگ برزه حتی هلاک میکردانید پس آیه رجال لا تلهیهم
تجارة در شان آن هشت نفر نازل شد و معنی آیه این است که در خانهائی که رخصت
داده است خدا تعالی اینکه بر داشته شود و از آنها یعنی بلند قدر دانند و بزرگ مرتبه
شمارند و یاد کرده شود از آنها نام خدا تعالی تنزیه میکنند مر خدا تعالی را
در آنجا نها بصبح و شام مردانی که مشغول نمیسازد ایشانرا خرید و فروش متاع از یاد
کردن خدا و آیه سیم قوله ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین
ثعلبی در تفسیر خود بسند خود از ابو وایل روایت کرده است که گفت در مصحف عبد الله
بن مسعود خواندم آیه مذکوره یعنی خدا تعالی برگزیده برای نبوت و امامت خلافت
آدم و نوح و آل ابرهیم را که اولاد اویند و آل محمد را بر همه عالمیان و نیز از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت آل ابرهیم و آل عمران مومنانند از آل ابرهیم
و آل عمران و آل یسین و آل محمد صلی الله علیه و آله بقول خدای تعالی ان اولی الناس
بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین آمنوا والله ولی المومنین یعنی
سزاوارترین مردم بانتساب حضرت ابرهیم آنها اند که پیروی او کردند و این پیغمبر
که در آنها که ایمان آوردند باو و خدا ولی و یار و مومنانست ابن عباس گفت مراد
از مومنان ایشانند و آیه چهارم قوله و انذر عشیرتک الاقربین ثعلبی در تفسیر خود در
سوره شعرا در تفسیر این آیه بسند خود از براء روایت کرده است که چون این آیه نازل
شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و اولاد عبد المطلب را طلب کرد آنها
را در آن روز چهل نفر بودند و بود هر یک از آنها مردی که یک شتر بچه میخورد و یک

خیك

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در امامت

حلیک دوغ میاشامید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را امر فرمود تا
ران گوسفندی برای ایشان طبخ کند چون حاضر کردند رسول خدا فرمود بسم الله پیش
بیائید ایشان ده ده آمدند و خوردند تا سیر شدند پس کاسه دوغ حاضر کردند آنحضرت
جرعه از آن آشامید و فرمود بسم الله بیاشامید سیر شدند بعد از آن رسول خدا ایشان
را انذار فرمود و گفت یا بنی عبد المطلب من از جانب خدا بسوی شما بیم دهنده ام از عذاب
از عذاب الهی و بشارت دهنده ام شما را بچیزی که احدی برای شما نیاورده است من برای
شما خیر دنیا و آخرت آورده ام شما اسلام را قبول کنید و مرا اطاعت نمائید که هدایت
یابید و کیست از شما که مرا برادر شود و مرا وزیر باشد و ولی و وصی و خلیفه من باشد
در اهل من و قرض مرا ادا کند همگی ساکت شدند و این کلام را تا سه مرتبه مکرر فرمود
هم چنان ساکت بودند و علی علیه السلام هر سه نوبت عرض میکرد من پس قوم برخواستند
و با بوطالب میگفتند پسر خود را اطاعت کن که محمد صلی الله علیه و آله او را بر تو امیر
کرده است و اینچنین را ثعلبی در تفسیر خود با اندک تفاوتی که در سند و معنی ضرر ندارد
روایت کرده است و آیه شریفه وآت ذا القربی حقه والمسکین تا آخر آیه تا آخر آیه
ثعلبی در تفسیر خود گفته است باین مقصد کرده است اقربای رسول خدا را صلی الله علیه
و آله بعد از آن ثعلبی گوید از سدی از ابو الدیلمی روایت شده است که حضرت علی بن
الحسین ع بیکی از اهل شام فرمود آیا قرآن خوانده گفت بلی فرمود تو در سوره بنی اسرائیل
خوانده وآت ذا القربی حقه الشخص عرض کرد شما آئید آن قرابتی که حق تعالی امر فرموده
است که حق او را باو رسانند فرمود بلی در آیه شریفه ما افاء الله علی رسوله من
اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی تا آخر آیه ثعلبی در تفسیر این آیه گفته
ابن عباس روایت کرده است که مراد قریظه و نضیر است که در مدینه است و فدک که

تا مدینه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در امامت

تا مدینه سه منزل و خیبر و قرای عرینه و ینبع که خدای تعالی آنها را به پیغمبر خود
ارزانی داشته و اختیار آنها را باو داده که حکم کند بآن بهر نحو که بخواهد و در آن
اختلاف کرده اند بعضی بقسمت قایل شده اند نظر بمفاد آیه ما افاء الله علی رسوله
من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی یعنی آنچه را که بر گردانیده است خدای
تعالی بر رسول خود از اهل قریها پس آن برای خداست و مراد رسول خدا شد و برای
خویشان نزدیک رسول خداست و برای اطفال بی پدر و درویشان و مسافران آل محمد است
صلی الله علیه و آله و گفته اند مراد از ذوی القربی اقربای رسول خدا باشد و فقها در
وجه استحقاق ذوی القربی اختلاف کرده اند و شافعی و اصحاب او بر آنند که استحقاق
ایشان بسبب قرابت برسول خداست و حاجت و عدم آن در ایشان معتبر نیست و ابو
حنیفه و اصحاب او بر آنند که استحقاق ایشان بجهت حاجت است نه بقرابت و گفته اند در قسمت
ذکور بر اناث تفضیل باید داد چنانچه در میراث که مرد را دو سهم و زن را یکسهم و
در مسلک محمد بن الحسن گوید در میان ذکور و اناث تسویه باید کرد و تفاوت نباید گذاشت
و ذکور را بر اناث تفضیل نباید داد و یحیی بن الحسن صاحب کتاب عمده گوید اقوی مذهب
شافعی است و آن صحیح است و ظاهر کتاب خدا که میفرماید ولذی القربی بصحت آن
شهادت میدهد و خدای تعالی سهمی معلوم برای ایشان واجب کرده است و میان محتاج و غیر
محتاج از ایشان فرق نکرده است و کسی که ایشان را مستحق داند بجهت حاجت نه قرابت
مخالف کتاب الله است زیرا که اگر استحقاق در جهت مجرد احتیاج بود در عبارت
متوهم میشد کسی که از ایشان محتاج تر بود و مجرد استحقاق که مجرد باشد از
حاجت نه قرابت در او حاصل بود پس اولی بود از ایشان و اتحاد و در نص است
در ظاهر آیه زیرا که لفظ آیه متضمن لفظ قربی است و لفظ قربی حاصل است

در ایشان

علیه مما افاء الله ... الانجیل و ... هل تعرف فی الانجیل ... فقال ... هو ... اللهم ... الانجیل ... قال الرضا علیه السلام ... عن الانجیل من افتقده ... ومن وضع ... لکم ... فقال الرضا علیه السلام

در امامت

ذرِ ایشان لا غیر و اینکه قسمت میشود در میان ایشان مثل قسمت میراث للذکر مثل حظ الانثیین اینهم مخالف ظاهر کتاب الله است و بر هر دو تقدیر ایشان مستحق اند از جهة ارث اوّلاً نظر بلفظ قرآن زیرا که ایشان هستند اولی القربی و ثانیاً از جهت موافقت ابو حنیفه بنا بر قسمت للذکر مثل حظ الانثیین و چون این مقدمات ثابت شد باقی میماند در مسئله مگر وجوب میراث برای ایشان و احدی را دلیلی بر دفع ایشان از آن نیست و ابن اخو ثعلبی است در تفسیر خود بکلام و آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله الی آخر آیه ابن شهر اشوب از ابو الفتوح رازی بسند خود از ابن عباس در آیه شریفه آورده است که گفت این آیه در خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی ع نازل شده و از ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان نیز نقل نموده که مراد بناس پیغمبر است و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابو جعفر علیه السلام فرموده است فضل در پیغمبر نبوت است در علی علیه السلام امامت و نیز ابو الحسن بن مغازلی فقیه شافعی در کتاب فضایل در معنی این آیه بسند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود مائیم ناس در این آیه که بما و فضل ما حسد میبرند و معنی آیه این است که آیا حسد میبرند مردم بآنچه خدا عطا کرده است از فضل خود ایشان را و لسوف یعطیک ربک فترضی ابن الفقیه مغازلی در کتاب فضایل بسند خود از سدی در آیه و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا آورده است که گفته اقتراف حسنه مودت آل محمد است و در آیه و لسوف یعطیک گفت رضای محمد ص این است که اهل بیتش را داخل بهشت کرداند و معنی آیه اول این است که هر که نیکی و طاعتی بکند زیاده میکنیم در آن طاعت نیکی را و معنی آیه دوم این است که هر آینه زود باشد که عطا کند پروردگار تو ترا ثواب آخرت و رتبه شفاعت چندانکه راضی و خوشنود باشی و نیز ابراهیم بن محمد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در امامت

حموینی بسند خود از زید بن علی علیه السلام روایت کرده و لسوف یعطیک ربک فترضی گفت
رضای رسول صلی الله علیه و آله این است که اهلبیت و ذریه او را داخل بهشت کرداند
فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة تا آخر محمد بن صالح زعفرانی به
سند خود از شافعی از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
در این آیه شریفه بود بالای صراط عقبه ایست ظلمانی طول آن سه هزار سال
است هزار سال آن سراشیب است و هزار سال دیگر خار مغیلان و عقرب و مار است
و هزار سال دیگر سربالای است و من اول کسی ام که آن عقبه را طی میکنم و پس از من
علی بن ابیطالب ع و بعد از این کلامی چند فرمود طی نمیکنند آن عقبه را بدون مشقت
مگر محمد و اهل بیت او و الحدیث و معنی آیه این است که دنیا بر آدمی در عقبه که کنایه
است از امر مشکلی که باعث رنج و تعب باشد و چه چیز دانا کرداند ترا که چیست
عقبه چیست بنده آزاد کردن و عقبه را بیک سند کاشف از فرید نبی کی ان الذین آمنوا
و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة صاحب کتاب اربعین و اخطب بسند
است از جمله حدیث بسند خود از جابر بن عبد الله او روایت است که گفت ما نزد رسول
خدا بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برادر من
آمد پس دست بکعبه زد و فرمود قسم بانکسی که جان من بید قدرت او است که این و شیعه
این در روز قیامت رستگارانند بعد از آن فرمود و اول شما است در ایمان و وفا
کننده ترین شما بعهد الهی و اقوم شما است بامر پادشاهی و اعدل شما است
در رعیت و اقسم شما است بالسویه و اعظم شما است نزد حضرت عزت بمرتبت گوید
پس این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة گوید
بعد از آن هر وقت علی علیه السلام می آمد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می

گفتند





در امامت

گفتند خیر البریه اهلند نیز ابن محمد موفق اخطب خوارزمی در کتاب مناقب نقل کرده و نیز
ابو نعیم اصفهانی بسند خود از ابن عباس آورده است که چون این آیه بر رسول خدا
نازل شد بعلی علیه السلام فرمود مصداق این آیه توئی و شیعه تو و شیعه تو در
روز قیامت می‌آیند راضی و پسندیده و خدا تعالی از شما راضی و دشمن شما می‌آیند
خشمناک و غل در گردن و هم چنین جمهور اهل عامه حتی ابن حجر که از متعصبانست
در صواعق از ابن عباس و هم چنین از کتاب حافظ زرندی محمد بن یوسف و هم چنین
حافظ ابو نعیم ابن مردویه محمد و احمد بن طریق و هم چنین ابو نعیم اصفهانی محمد بن
سند روایت کرده اند در آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون
ابو المؤید موفق بن احمد که از اعیان علمای عامه است بسند خود از جابر روایت کرده که
گفت ما در خدمت رسول خدا بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود بآنکسی که جان من در ید قدرت اوست که این مرد و شیعه او رستگارانند
در روز قیامت در آیه شریفه من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون
ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون ابراهیم
بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین بسند خود
از ابو عبدالله جدلی روایت کرده که بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم فرمود یا
ابا عبدالله میخواهی که ترا خبر دهم بحسنه که هر که آن را آورد خدا تعالی او را داخل بهشت گرداند
و بسیئه که هر که آن را آورد خدا تعالی او را در آتش جهنم برو در اندازد و هیچ عملی را با آن
سیئه قبول نکند عرض کردم بلی فرمود آن حسنه حب ما است وآن سیئه بغض ما است
و فرموده است فله خیر منها یعنی از آن حسنه بهتر است برای او در روز قیامت وآن ثواب است
و امان از جهنم در آیه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة حافظ بن محمد

مؤمن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در امامت

مؤمن شیرازی در کتاب خود که از دوازده تفسیر بیرون آورده است و او از مشایخ اهل
سنت است در تفسیر این آیه بسند خود از انس روایت کرده که از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از این آیه سؤال نمودم فرمود خدا تعالی آدم را از گل آفرید چنانکه خواست
و بخیار و بخدا تعالی من و اهل بیتم را بر جمیع خلق اختیار کرد و ما را برگزید مرا رسول
کرد و علی بن ابی طالب را وصی بعد از من فرمود ما کان لهم الخیرة یعنی قرار نداده
که بندگان اختیار کنند کسی را و لیکن خود اختیار میکنم هر که را میخواهم پس من و اهل
بیتم صفوة خدا و برگزیدگان اوییم از مخلوقات و بعد از آن فرمود سبحان الله عما یشرکون
یعنی منزه است خدا از آنچه شریک میگردانند با خدا کفار مکه در این شریفه و انی لغفار
لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء بسند خود
از عون بن ابی جحیفه از پدرش روایت کرده است که علی بن ابی طالب ع در این شریفه فرمودند
معنی این شریفه این است که بدرستیکه من هر آینه بسیار آمرزنده ام مر کسی را که توبه کرد از شرک
و صحیح و معاوی ایمان آورد بوحدانیت من و کرد عمل نیکو پس هدایت یافت فرمود یعنی هدایت
یافت بولایت ما در این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس حافظ ابو نعیم الفضل احمد بن عبد الله بن اسحق بن
موسی بن مهران اصفهانی در کتاب خود موسوم بنزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام به
اسناد خود از عون بن عبید الله ابی رافع از پدرش از جدش روایت کرده که گفت بنزد رسول
خدا رفتم در خواب و وحی بود دیدم ماری در گوشه خانه است خواستم اینمار را بکشم اندیشه
کردم اگر بکشم آنحضرت بیدار شود پس در میان اینمار و آنحضرت خوابیدم که اگر آسیبی برسد
بمن برسد که ناگاه آنحضرت بیدار شدند و این آیه انما ولیکم الله را میخواندند و فرمودند
الحمد لله پس با جانب من آمدند و فرمودند چرا اینجا خوابیده عرض کردم بجهت این مار فرمودند

برخیز



در امامت

برخیزد و او را بکش من یا عمار را گفتم پس دست مرا گرفته فرمود ای دافع پس از من قومی اند
که با علی جنگ خواهند کرد واجب است بر مردم که با ایشان جهاد کنند و هر که استطاعت
بجهاد بادست نباشد با زبان و هر که جهاد با زبان نباشد بدل با ایشان جهاد کنند
و دیگر چیزی بر او نیست خدا تعالی میفرماید یا ایها الرسول الی اخر ایه در ایه شریفه عم
یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون حافظ محمد مومن شیرازی در کتاب که
مستخرج از دوازده تفسیر است در تفسیر ایه شریفه بسند خود از سدی روایت کرده است که
روزی صخر بن حرب امد بنزد رسول خدا ص نشست و گفت یا محمد ص این امر پس از تو از ان ما امت
یا از ان که خواهد بود فرمودند ای صخر پس از من امر خلافت از ان کسی است که از من بمنزله
هرون است از موسی پس ایه شریفه عم یتسائلون را تلاوت فرمودند یعنی از چه چیز
بزرگ میپرسند از خبر بزرگ که ان قران است یا چنان خبر بزرگی که ایشان در ان خلاف
کنند کانند فرمود یعنی بعضی از ایشان مصدقند بولایت و خلافت او و بعضی از ایشان
تکذیب میکنند بعد از ان میفرماید کلا و این رد است بر ایشان سیعلمون یعنی زود است
که بدانند خلافت او و ولایت او وقتی که بمیرند ایشان از خلافت سوال کنند پس در زمین
باقی نماند در مشرق و نه در مغرب و نه در بر و نه در بحر مگر انکه منکر و نکیر از او سوال
خواهند کرد از ولایت امیر المومنین علی ع و خلافت او پس از چشیدن شربت مرگ و میت
گویند من ربک و من نبیک و ما دینک و من امامک عمرو بن العاص در قصیده یائیه
خود گفته هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب الله وانقطع الخطاب در ایه و من الناس من
یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ثعلبی در جزو اول تفسیر خود در تفسیر سوره بقره در
ایه شریفه گوید که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله اراده کرد که از مکه بمدینه هجرت فرماید
علی را خلیفه خود کرد تا قرضهای او را که در مکه داشت ادا کند و امانتهای مردم را

که نزد

بدا لک
انما تلیق [illegible]
غیر [illegible]
ما ظننت ان فی علماء
المسلمین مثلک [illegible]
الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الرضا علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قال الرضا علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فضایل حضرت امیر

که نزد او بوده رد نمایند وشبی که آنحضرت بیرون میرفت مشرکین دور خانه او را احاطه کرده بودند علی علیه السلام را امر فرمود که در بستر او بخوابد و باو فرمود یا علی برد حضرمی مرا بر خود بپوشان و در بستر من بخواب که انشاء الله مکروهی بتو نخواهد رسید علی علیه السلام چنین کرد و خدا تعالی بجبرائیل و میکائیل وحی فرستاد که من شما را با یک دیگر برادر کردم اکنون کدام یک از شما دیگر برادر را در عمر بر خود مقدم میدارد و کوتاهی عمر را قبول میکند هر دو اختیار زندگانی کردند و هیچیک از ایشان دیگری را بر خود اختیار نکردند پس با ایشان وحی فرستاد که شما در برادری مانند علی علیه السلام نبودید که من او را با محمد برادر کردم و او در بستر خواب محمد صلی الله علیه وآله خوابید و جان خود را در راه او داد و او را در زندگانی بر خود اختیار کرد اکنون بجانب زمین روید و او را از شر دشمنان نگاه دارید پس جبرئیل بجانب سر و میکائیل بجانب پای علی علیه السلام ایستادند و جبرئیل میگفت مبارک باد مبارک باد کیست مانند تو ای پسر ابوطالب که خدا تعالی بتو مباهات میکند بملائکه خود پس خدا تعالی آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله را در شان علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه وآله فرو فرستاد در وقتی که بجانب مدینه بیرون میرفت معنی آیه آنست بعضی از مردم کسی هست که میفروشد یعنی بذل میکند جان خود را بجهت طلب رضای خدا تعالی و این باب را همین قدر مختصر اکتفا کردیم

فصل سیم در اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله مامور بود که جناب امیر المومنین علیه السلام را بخلافت نصب فرمود در روز غدیر خم در سفر حجة الوداع و بعضی احادیثی که از طرق عامه رسیده در این فصل ذکر میشود و اکتفا مینمائیم بدوازده حدیث **حدیث اول** ابن مغازلی ابو الحسن شافعی در کتاب مناقب بسند خود از ولید بن صالح از ابن

امراه

خلیفة الله فی الارض فقال [illegible] بن عمران [illegible] علیه [illegible] یا [illegible] عمرانا وصی [illegible] فقال [illegible] نبی من [illegible] فصدق [illegible] فهل تعلم ان [illegible] اخوه [illegible] ان کنت [illegible] اسرائیل [illegible] والقسم [illegible] من قبل [illegible] السلام فقال [illegible] موسی [illegible] الرضا علیه السلام [illegible] هل [illegible] بنی اسرائیل [illegible] قال [illegible] الرضا علیه السلام [illegible] قال نعم [illegible]

فضایل

امر او زید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حجة الوداع آمدند
تا آنکه بغدیر خم که ما بین مکه و مدینه است رسیدند امر فرمود تا زیر درختان را که در آنجا
بود پاکیزه کردند پس بانگ نماز جماعت در دادند ما بیرون آمدیم از منزلهای خود
بخدمت آنحضرت شتافتیم و آن روز روز بسیار گرمی بود بمرتبه که ما بعضی از ردای خود
را بر سر و بعضی در زیر پا پهن کرده بودیم و نماز ظهر را بجای آورد پس بعد از فراغ روی مبارک
بجانب ما کرد حمد و ثنای الهی را بجای آورد و بر رسالت خود اقرار کرد بعد از آن فرمود
ایها الناس هیچ پیغمبری را بهره از عمر نبوده است مگر بقدر نصف عمر پیغمبری که در پیش بوده
است و عیسی بن مریم مدت چهل سال در میان قوم خود زندگانی کرد و من حال داخل
در سال بیستم شده ام یعنی از هنگام مبعوث شدن و بدانید که من در این اوقات از
میان شما مفارقت خواهم کرد از من سؤال خواهند کرد و از شما خواهند پرسید آیا من
تبلیغ رسالت خود را کرده ام یا نه شما در آن باب چه میگوئید پس از هر طرف برخاستند
و عرض کردند ما شهادت میدهیم که تو بنده خاص خدا و فرستاده اوئی و تبلیغ رسالت خود
را کرده و در راه او کوشش نمودی و جهاد کردی و بامر خدا قیام نمودی و خدا را بندگی کردی
تا آخر عمر و خدای تعالی از ما بتو جزا و اجر کرامت فرماید بهتر از آنچه به پیغمبری از امتش
جزاك الله عنا خیرا افضل ما جزی نبیا عن امته پس آنحضرت از وحدانیت خدا و رسالت
خود و بهشت و دوزخ و آنچه ما بین ایشان از جانب خدا آورده بود مفصلا ذکر فرمود بعد از آن
فرمود که من پیشتر از شما میروم و شما بعد از من بزودی خواهید رسید بر حوض من وارد
خواهید شد در آن وقت از شما خواهم پرسید که با این دو چیز سنگین نفیس من چه نوع
رفتار کردید و چگونه پاس ایشان را داشتید و ادای حقوق ایشان چگونه کردید راوی گوید
ما همه ایستاده و نمیدانستیم در جواب چه بگوئیم و نمیدانستیم آن دو چیز سنگین چه چیز

اند تا آنکه

حضرت امیر ع

اند فا انکه مردی از مهاجرین و انصار برخواست و عرض کرد یا رسول الله چیز که فرمودید کدام اند فرمود بزرگتر آنها کتاب خدا است که ریسمانی است کشیده یکطرف آن بدست خدا است و طرف دیگر بدست شما و چنگ بآن زنید و لغزش نکنید و گمراه نشوید کوچکتر او عترت من است پس سفارش عترت خود را بایشان کرد بعد از آن فرمود که من از خدا سؤال کردم که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا وقتی که بر حوض من وارد شوند و خدای تعالی اجابت فرمود و همین روایت دلالت دارد بر اینکه ناصر ایشان ناصر من است و خاذل ایشان خاذل من است و دوست ایشان دوست من است و دشمن ایشان دشمن من است و بدانید که هیچ امتی هلاک نشده مگر بجهت پیروی هوا و هوس نفسانی و اضرار بر پیغمبر خود و میکشتند هر که را بعدل و داد از میان ایشان برخواسته است پس دست علی علیه السلام را گرفت بلند کرد و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ومن کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه تا سه مرتبه مکرر فرمود حدیث دویم صدر الائمه اخطب خوارزم موفق بن احمد که از اعاظم علمای عامه است در کتاب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام باسناد خود از ابوهریره از ابو سعید خدری روایت کرده که در روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را بغدیر خم خواند و امر فرمود تا زیر درختی را از خار و خاشاک پاک کردند و آن روز پنجشنبه بود که مردم را بولایت علی خواند و بازوی علی را گرفت بلند کرد بحدیکه زیر بغل آنحضرت نمایان شد بعد از آن رسول خدا ص و علی از یکدیگر جدا نشدند تا وقتی که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر رسول خدا ص نازل شد و رسول خدا بعد از نزول آیه گفت الله اکبر بر کمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه وعاد من عاداه تا الخ حسان بن

ثابت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فضایل

ثابت عرض کرد یا رسول الله مرا رخصت ده ابیاتی چند انشاد نمایم فرمود بگو ببرکت
خدا حسان گفت ایگروه مشایخ بشنوید شهادت رسولخدا را پس گفت ینادیهم
یوم الغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا بانی مولیکم نعم وولیکم
فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا الهک مولینا وانت ولینا ولا تجدن فی
الامر عاصیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا
حدیث سیم ابن مغازلی مذکور شافعی باسند خود از شهر بن حوشب از ابو هریره
روایت کرده که هر کس روز هیجدهم ماه ذوحجه را روزه دارد نوشته میشود در نامه
عمل او ثواب روزه شصت ماه و آن روز روز غدیر خم است که در آن روز رسول خدا
دست علی را بدست گرفت و فرمود الست اولی بالمؤمنین عرض کردند بلی یا رسول الله
پس فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه پس عمر بن خطاب گفت بخ بخ لک یا ابن ابی
طالب امروز مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی پس حقتعالی نازل کرد آیه
الیوم اکملت لکم دینکم را حدیث چهارم لخطب الخطبا ابو المؤید موفق
احمد بن خوارزمی که جمهور جمهور به او را صدر الائمه میگویند در کتاب فضایل امیر المؤمنین
علیه السلام باسند خود از عبد الرحمن بن ابو لیلی از پدرش روایت کرده که رسولخدا در روز خیبر
علم را بعلی بن ابی طالب ع سپرد و خدا فتح خیبر را بدست او نمود و بعد بیان او جاری کرد در روز
غدیر مردم را آگاه داشت بر اینکه بفهمانید که علی مولای او است و مولای هر مؤمن و مؤمنه است و
باز فرمود یا علی تو از منی و من از تو باز فرمود در جنگم با کسی که با تو در جنگ است و در
صلحم با کسی که با تو در صلح است باز فرمود توئی دستاویز محکم باز فرمود تو بیان میکنی
از برای مردم آنچه را که بر ایشان مشتبه شود بعد از من باز فرمود توئی امام هر مؤمن
و هر مؤمنه بعد از من و باز فرمود توئی آنکه نازل شده واذان من الله ورسوله الی

الناس

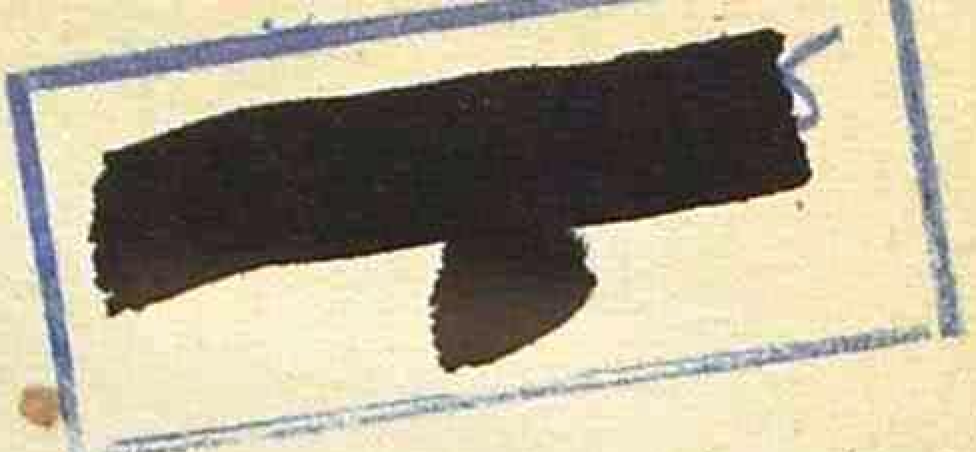
ونیز قال و تا کلم بسطوته جاء الله تعالی بالبیان لن تجدن الذین یؤمنون بالصیبا ان من حبلوا فان واستلات النهور من ینبع احد امته کیل حبله بحی کاتحلیل فی الرانیا بکتاب جدید بعد ابر بیت المقدس فهی بالکتاب القرآن ... فقال الرضا علیه ... ونبوه وانت ... اللهم ابعث ... السنة بعد الفترة فهل تعرف

[redacted]

حضرت امیر ع

الناس یوم الحج الاکبر و این اعلام بود یعنی آگاه ساختنی است از خدا تعالی بسوی مردم
یعنی کفار مکه در روز حج بزرگ که عید قربان است حدیث پیغمبر در کتاب جمع
بین الصحاح الستة از صحیح ابی داود که کتاب سنن است و از صحیح ترمذی از حصین بن سبره
روایت کرده که یزید بن ارقم گفت تو خیر بسیار دیده ما را خبر ده آنچه را که از رسول خدا شنیده
باشی و مفید گفت ای برادرزاده بخدا قسم که از عمر من زیاد رفته و عهدم با رسول خدا دیر
و آنچه را که از آنحضرت شنیده‌ام بعضی را فراموش کرده آنچه شما را آن خبر دهم قبول کنید
و آنچه فراموش کرده‌ام مرا تکلیف بآن ننمائید بعد از آن گفت روزی رسول خدا ص
در سرابی که آنرا خم میگویند برخواستند و خطبه خواندند و بعد از حمد و ثنای الهی
مردم را پند داده نصیحت فرمود از احوال قیامت یاد آوری کرده بعد از آن فرمود
ایها الناس همانا من مردی بشری مثل شما زود باشد که پیک اجل بنزد من آید مرا
بسوی خود بخواند من اجابت کنم و از میان شما بروم اما دو چیز سنگین در میان
شما میگذارم اول کتاب خدا که در او است نور و هدایت او را بگیرید و بآن چنگ زنید
و عمل بآن نمائید پس ترغیب و تحریص زیاد در خصوص قرآن فرمود بعد از آن فرمود دیگر
اهلبیت من است که خدا را یاد شما میاندازم در باره اهلبیت من و کتاب خدا و این دو
چیز از هم جدا نمیشوند تا آنکه در بالای حوض با من ملاقات کنند حصین گفت اهل
بیت کیانند آیا زنان از اهلبیت نیستند گفت زنان اهل خانه اند ولیکن گاهی
زن از شوهر طلاق میگیرد و بخانه خود میرود اهلبیت رسول خدا کسانی هستند که
بعد از رسول خدا صدقه بر ایشان حرام است ایضا موفق بن احمد باسناد خود از زید
بن ارقم همین حدیث را ذکر کرده و در آخر گفته است که از او پرسیدند که این مطلب را
تو از رسول خدا ص شنیدی زید گفت در زیر درختان نبود احدی مگر آنکه بچشم خود دید

و بگوش


[redacted]

فضائل

وبگوش خود شنید حدیث ششم موفق بن احمد بسند خود از ابن ثابت
آورده است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله بازگشتیم از حج در بین راه مکه و مدینه فرود
فرمود امر فرمود تا نماز دادند دست علی را گرفته و فرمود آیا نیستم اولی بمؤمنین
از خود شان عرض کردند بلی فرمود آیا نیستم بهر مؤمنی از خویش عرض کردند بلی باز
همین عبارت را فرمود و عرض کردند بلی پس فرمود اینم که علی باشد ولی کسی است که
من ولی او بیم خداوندا بخواه هر که او را بخواهد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
بعد از آن عمر بن خطاب باو ملاقات کرده و گفت گوارا باد ترا که امروز مولی و صاحب
اختیار هر مؤمن و مؤمنه شدی ونیز موفق بن احمد از ابوهریره باسناد سابقه ذکر
کرده حدیث سابق را که روزه غدیر ثواب شصت ماه دارد بتفصیلی سابق و در
آخر گفته که عمر بن خطاب باو گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل
مسلم وسمعانی در کتاب فضایل الصحابه از ابوالحسن بن کثیر از زید بن ارقم مثل این حدیث
ذکر کرده حدیث هفتم علی بن احمد مالکی در فصول المهمه بسند خود از زید بن ارقم
آورده است که رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه مالکی گوید ابن المغازلی
مجرد و ترمذی این را روایت کرده است و چیزی بران زیاد نکرده و غیر از ترمذی مانند
ذهبی و غیره وقت و مکان این را مشخص کرده اند و گفته اند که وقتی که رسول خدا حجة
الوداع را بعمل آورد بسوی مدینه مراجعت کرد در غدیر خم از جا و خود بر خواست
و فرمود ایها الناس در روز قیامت از من سؤال خواهند کرد از ایمان شما آیا من بسوی
شما تبلیغ کردم گفتند شهادت میدهیم که تبلیغ رسالت خود کردی و مردم را بسوی
خدا خواندی رسول خدا فرمود من خود نیز گواهی میدهم که تبلیغ کردم و مردم را
بسوی خدا خواندم بعد فرمود ایها الناس شما گواهی میدهید که نیست خدائی مگر

معبود


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

[redacted]

فضایل

عمر و زندگانی پیغمبری که پیش از او بوده و مرا گمان این است داعی اجل مرا بسوی خود خوانده و من او را اجابت کرده لبیک گفتم و از میان شما بروم و باقی حدیث بطوری ذکر کرده که در حدیث بیست و سیم ذکر شد **حدیث نهم** ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه باسناد خود از رباح بن الحرث النخعی روایت کرده است که گفت من در خدمت حضرت امیر المؤمنین ع نشسته بودم که جمعی در آمدند و خود را از مردم بومیه بودند نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند السلام علیک یا مولانا حضرت فرمود که شما از اهل بادیه میباشید عرض کردند بلی فرمود من چگونه مولای شما هستم عرض کردند ما از اهل بادیه هستیم ولکن از رسول خدا صلی الله علیه و آله روز غدیر خم شنیدیم که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله راوی گوید چون علی ع را که خندید چندانکه دندانهای مبارک آنحضرت نمایان شد بعد از آن فرمود ببینید و بشنوید و گواه باشید بعد از آن آن جماعت بجانب بارهای خود رفتند و من در عقب ایشان رفتم و بیکی از ایشان گفتم اینان کیانند گفت ما جماعتی هستیم از انصار و بمن نشان دادند یکی از خود شان را که این ابو ایوب انصاری است صاحب رسول خدا من پیش رفته با او مصافحه کردم **حدیث دهم** ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه باسناد خود از شریک بن عبد الله روایت کرده و فتی که بعلی علیه السلام عرض کردم مردم در باره تو سخنان میگویند در اینکه گفته رسول خدا ابو بکر را مقدم داشته و تفضیل داده فرمود سوگند میدهم هر که زنده است از آنهائی که ادراک صحبت رسول خدا را کرده باشند و در روز غدیر خم از آنحضرت شنیده باشند که در حق من چه فرمود از جای خود برخیزند گواهی دهند پس شش نفر از اصحاب رسول خدا از طرف راست و شش نفر از جانب چپ برخواستند و شهادت دادند که ما از رسول خدا شنیدیم که در آن روز که دست علی را گرفته و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

و عاد من

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فضایل

ابو نعیم گوید ابن غالیه از اسمعیل مثل این حدیث را نقل کرده و گفته است اجلح و هانی بن ایوب از طلحة بن مصرف نیز این را نقل کرده اند و گفته اند [illegible] در کتاب انساب تالیف احمد بن یحیی بن جابر بن البلاذری در جزو اول از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام مثل این حدیث را نقل کرده است و مالکی در کتاب فصول المهمه بسند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در روز غدیر خم در حق علی بن ابی طالب وارد آمد مؤلف گوید حدیث غدیر خم حدیثی است که از روایات عامه و خاصه بسر حد تواتر رسیده حتی آنکه صاحبان تاریخ ذکر کرده اند محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ که محسود علمای عامه است از هشتاد و پنج سند صحیح نقل کرده و کتابی در این باب تالیف نموده و اسم آن کتاب الولایه است و نیز ابو العباس احمد بن سعید عقده کتابی در این باب تالیف و از یکصد و پنج روایت او ذکر کرده و گفته اند روز غدیر خم هشتاد و شش هزار نفر در خدمت رسول خدا بودند که بر این حدیث شاهد بوده اند ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بدوازده طریق روایت کرده و گفته که این حدیث صحیحی است از پیغمبر ص و من در او هیچ عیب نمی بینم این فضیلتی است که خدا بتعالی علی را باو ممتاز کرد اند و بعضی سیصد و بیست طریق و بعضی بیکصد و پنجاه طریق روایت کرده اند در صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستة و مسند احمد بن حنبل و تفسیر ثعلبی و غیرها از حد تواتر گذشته محل شبهه میان الفریقین نیست و این فصل هم همین احادیث اکتفا شد فصل چهارم در بیان از فضایل حضرت امیر المؤمنین ع است و مشتمل است بر سی حدیث اول ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب گفته از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که فرمود با پدرم در سر قبر جدم رسول خدا ص مشغول زیارت بودیم در آنجا زنان بسیار بودند ناگاه یکی از آنها آمد

ما آمد

لنا قال ابن حجر [illegible] قال الثعلبی [illegible] الاخبار [illegible] فضیلة [illegible] الاقرار [illegible] الصحابه تمت

حضرت امیر ع

ما آمد گفتم تو کیستی خدا تو را رحمت کند گفت من زبیده دختر قریبة بن عجلان ساعدیم
گفتم شیخ سخنی تازه داری که ما را آگاه کنی گفت بلی بخدا قسم مادرم ام عماره دختر
عبادة بن نضلة بن عجلان ساعدی مرا خبر داد که روزی با جمعی از زنان عرب بودیم
که ابوطالب آمد اندوهناک و حزین گفتم ترا چه رسید گفت فاطمه بنت اسد را اثر
وضع حمل ظاهر شده این گفت و مانند متحیر دست خود را پیش روی خود گرفت
که ناگاه محمد صلعم رسید فرمود یا عم ترا چه واقع شده گفت فاطمه بنت اسد را درد زادن
گرفته [illegible] آن حضرت دست ابوطالب گرفت و هر دو شتابان رفتند و فاطمه را بخانه
کعبه آوردند پیغمبر فرمود بنشین برکت خدا این و زاد در گرفت [illegible] مبارک
و پاکیزه و خوش و متوضح که نیکوتر از هرگز ندیده بودم و ابوطالب او را علی نام کرد
و پیغمبر او را [illegible] که [illegible] فاطمه او را [illegible] رسول بخانه
[illegible] هرگز بعد [illegible] پیغمبر [illegible] از آن نیکوتر بود و [illegible]
مالکی در کتاب فصول المهمه از کتاب [illegible] ابوالمعالی فقیه مالکی از
علی بن الحسین [illegible] روایت کرده و در کتاب خود گفته [illegible] نشده بود
در خانه کعبه پیش از علی احدی غیر از علی و این فضیلتی است که حق تعالی مخصوص گردانید
او را بعلی علیه السلام از جهت بزرگ داشتن مقام آن حضرت و بلند گردانیدن بزرگواری او و
علی هاشمی نژاد و هاشمی بود هم از پدر و هم از مادر و او اول کسی بود که در نبوت
از هاشم متولد شد و [illegible] روایت کرده خاصه شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله
علیه در کتاب امالی او [illegible] که عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب با جمعی از بنی هاشم
در برابر خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر ع آمد
مدت حمل او تمام شده بود [illegible] بود و مجال رفتن نداشت پس

پس



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فضایل

دعای نیاز بدرگاه بی‌نیاز اورد و گفت ای صاحبخانه وای معبود یگانه اقرار دارم بتو و
بآنچه رسول تو از پیش تو اورد و بهر پیغمبری از پیغمبران و بهر کتابی که فرستاده و من
تابع دین جد خود ابرهیم خلیلم که اینخانه را بنا کرد پس سؤال میکنم از تو بحق اینخانه
و بحق انکسیکه اینخانه را بنا نهاده و بحق فرزندیکه در شکم من امانت و با من سخن می
گوید و انیس من است بسخنان خود و اقرار اورده که این مولود یکی از دلایل الوهیت و
وحدانیت تو است اینکه ولادت او را بر من اسان گردان گویند چون دعای فاطمه تمام
شد بیکمرتبه دیوار خانه کعبه شکافته شد و فاطمه بدرون خانه رفت و از نظر
ما غایب شد و دیوار خانه بحال اول باز امد بنوعیکه شکاف ان پیدا نبود باذن
الله تعالی بعد از ملاحظه این امر عجیب اراده ان کردیم که در خانه را بگشائیم تا
بعضی از زنان ما نزد فاطمه روند و او را پرستاری نمایند هر چند سعی کردیم
در خانه کعبه باز نشد دانستیم که خالی از سری نخواهد بود و فاطمه مدت سه روز
در انجا بود و احدی را خبر از او نبود راوی گوید اینمدت پیوسته مردم در سر کوچها
و بازارها از این قضیه داستانها میزدند و زنان در خانها از این امر عجیب حدیثها
میگفتند و چون روز چهارم شد دیدیم همان موضع شکافته شد و فاطمه بیرون
امد و علی را بر سر دست داشت و گفت ایگروه مردم بدانید که حقتعالی مرا از میان
مردم برگزید و بر همه زنان پیشین تفضیل داد حقتعالی اسیه دختر مزاحم را از میان
مردم برگزید و او در پنهانی بندگی خدا میکرد در موضعیکه نمیخواست کسی او را بندگی
نماید مگر از روی اضطرار و هم چنین مریم دختر عمران را برگزید و ندا شاخه خشک درخت
خرما را در بیابان بجنبانید برای او رطب تازه بریخت و حقتعالی مرا برگزید بر این
دو زن بلکه بر همه زنان عالم که پیش از من امده اند برتری داد و در خانه خود



برد و از

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بود و از طعامها و میوهای بهشت مرا روزی کرده‌اند و چون فرزندم متولد شد از هاتف
غیب ندای لاریب شنیدم که ای فاطمه این مولود را علی نام کن زیرا که نام من علی اعلی
است و من از قدرت و عزت و جلال و عدل خود او را آفریدم و نام او را از نام خود
جدا کردم و او را خود بر ادب نمودم و باب خود شاد بکرده‌اند مرا و او اول کسی است
که در بام خانه من اذان گوید و بتها را سرنگون در اندازد هو الذی کان بیت
الله مولده طهر البیت من اوجاس اوثانه و مرا تعظیم و تمجید و تهلیل کند و او
بعد از حبیب من و نبی من و بهترین مخلوق من محمد ص که رسول من است امام و پیشوای
مردم و وصی رسول من است خوشا بحال کسی که او را دوست دارد و او را یاری کند و بعد
بحال کسی که او را دشمن دارد و ذلیل گرداند و حق او را انکار کند و چون ابو طالب
او را دید خوشحال شد و علی ع گفت السلام علیک یا ابه و رحمة الله و برکاته راوی
گوید در این هنگام حضرت رسول ص داخل شد چون چشم علی ع بر آنحضرت افتاد بشوق
آمد و بر روی آنحضرت خنده کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله
و برکاته راوی گوید پس آنحضرت سرفرو کرد و باز نخدا گفت بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تا آخر رسول خدا در جواب فرمود
قد افلحوا بک یعنی ای علی مؤمنان بتو فیروز گشته‌اند تمام آیه را تا هم فیها خالدون
تلاوت فرمودند معنی آیه این است که آن کسانی که متصف باین صفا شدند یعنی در نماز
خاشعند و از لغو کناره میجویند و فروج خود را از زنا و لواط نگاه میدارند ایشان
وارثان بهشت فردوسند که اثر امارت تصرف کنند و در آن مخلد خواهند بود
فقیر عرض میکند در تفسیر آمده در کتاب مجمع از حضرت رسول ص روایت کرده است که نیست
احدی از شما مگر آنکه برای او دو منزل مهیا است منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ

فضایل

پس چون کسی بمیرد او را بجهنم برند منزل او را اهل بهشت بارث متصرف میشوند
و این است مراد از ورث در آیه شریفه و فی علیه الرحمة از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق ع همین مضمون نقل کرده است پس پیغمبر فرمود بخدا سوگند که تو امیر
انبیائی و بر ایشان امارت و بزرگی خواهی کرد بعلوم خود و نیز ایشان شاگردی تو
خواهند کرد از تو تعلیم خواهند گرفت و بخدا سوگند که تو دلیل و راهنمای ایشان
خواهی بود همه از تو هدایت یابند پس بفاطمه فرمود برو بخدمت عمت حمزه و او را
بولادت علی ع بشارت ده فاطمه عرض کرد فاذا خرجنا فمن یرویه فقال انا
اوریه فقال انت ترویه قال نعم فاطمه عرض کرد چون من بروم علی ع را که او را سیر
کند فرمود من او را سیر کنم فاطمه از روی تعجب عرض کرد تو او را سیر خواهی کرد فرمود
بلی و زبان مبارک در دهان آنحضرت گذارد دوازده چشمه از زبان مبارک جوشید
و آنحضرت تناول فرمود مناسب این قول حق تعالی است فانفجرت منه
اثنتا عشرة عینا یعنی شکافته و روان شد از آن دوازده چشمه و فقیر گوید یحتمل که تا
دوازده امام علیهم السلام باشد والله اعلم راوی گوید امروز هشتم ذیحجه بود به
این سبب امروز را ترویه نامند پس چون فاطمه برگشت دید نوری از علی ع تابید و به
آسمان کشیده گوید پس او را بقماطی پیچیدم پس علی ع قماط را پاره کرد آنگاه در قماط
دیگر پیچیدم پاره پاره نمود پس در قنداق دیگر پیچیدم باز پاره پاره نمود آنگاه
سه قنداق پیچیدم پاره کرد چهار قنداق و پنج قنداق که یکی از آنها حریر مصوطی بود
پاره نمود پس شش قنداق از دیبا و یکی از چرم بجهت او ترتیب دادم همه را باز نمود و بازان
خدا فرمود ای مادر دستهای مرا مبند که میخواهم پروردگار خود را با انگشتان اشاره کنم
و عبادت کنم ابوطالب گفت این فرزند را مرتبه و شانی خواهد بود و سید زنان دو

دیگر


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

دیگر حضرت پیغمبر ص آمد بخانه فاطمه ع و چون آن مولود پیغمبر را دید خنده کرد
و شوق کرد که برود خدمت آنحضرت فاطمه گفت شناخت او را بجای کعبه و باین جهت
آنروز را عرفه نامیدند و روز سیم تولد که روز عید اضحی است ابوطالب دعوت نمود
مردم را بولیمه فرزند خود مولف عرض میکند عرفه روزی است که آدم و حوا یکدیگر را
در محل عرفات شناختند و این روایت در کفایت الخصام ذکر شده منافی نیست که هر دو
واقع شده باشد عرفه هم شناختن آدم و حوا و هم شناختن حضرت امیر حضرت رسول
را متفق باشد و روز سیم تولد که روز عید اضحی است ابوطالب دعوت نمود مردم را
بولیمه فرزند خود و سیصد شتر و هزار گاو و گوسفند کشت و ولیمه عظیمی داد و گفت
هر کس از طعام ولیمه فرزندم علی تناول نماید برود اول در خانه خدا هفت مرتبه
طواف نماید بعد از آن داخل شود بفرزندم علی ع سلام کند که خدا تعالی باو شرافت
و کرامت بسیار عطا فرموده و بعد از طعام تناول نماید و بجهت آنروز را روز نحر نامیدند
و نیز عرض میکند که بروایت صاحب کتاب کفایت الخصام و روایت فی اعلی الله مقامه آن
حضرت در پنجم ذیحجه متولد شده که سه روز در خانه کعبه پنهان بودند و روز هشتم بیرون
آمدند و بنا بروایت مرحوم حاجی محمد حسن قزوینی صاحب کتاب ریاض مینویسد از روایت
صفوان جمال از حضرت صادق ع در هفتم شعبان متولد شد و روز یکشنبه بود و بعضی
گفته اند در بیست و سیم شعبان بود تولد آنحضرت و علی بن محمد مالکی گفته که سی سال
بعد از تولد جناب رسول خدا که عام الفیل بوده آنحضرت متولد شد که ده سال قبل
از بعثت بوده باشد در خانه کعبه و بعضی از علمای خاصه و عامه ولادت آنجناب را
در سیزدهم رجب روایت کرده اند دوازده سال پیش از آنکه رسول خدا ص مبعوث شود
در جوف کعبه و پیغمبر خدا در آن وقت بیست و هشت سال داشت و در روز جمعه بود و الله العالم

عند الله

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فضایل

عند الله سیم از فضایل آنجناب آنکه در امالی روایت کرده از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام در تفسیر یوفون بالنذر در سوره هل اتی که هل اتی است فرمود که بیمار
شدند حسنین علیهما السلام و هر دو طفل کوچک بودند پیغمبر ص بعیادت ایشان
تشریف برد و دو نفر نیز همراه آنحضرت بودند یکی از آنها با امیر المؤمنین ع گفت
یا ابا الحسن اگر نذری از برای طفلان خود میکردی که خدا ایشانرا شفا میداد بد
نبود حضرت امیر ع فرمود سه روز روزه میگیرم اگر خدا شفا دهد ایشانرا و هم چنین
صدیقه طاهره سلام الله علیها و حسنین علیهما السلام هم گفتند ما هم سه روز
روزه میگیریم اگر خدا شفا داد فضه هم همین طریق نذر کرد و خدا ایشانرا شفا داد
و سه روز را روزه گرفتند روز اول روزه طعامی نداشتند حضرت امیر ع رفت نزد
همسایه یهودی که او را شمعون میگفتند جامه پشمین میبافت فرمود که میتوانی قدری
پشم بدهی که فاطمه علیها سلام دختر محمد ص از برای تو بریسد بسه صاع جو عرض کرد بلی
پشم و جو را گرفت نزد حضرت صدیقه طاهره علیها سلام آورد و آنحضرت اطاعت نمود
ثلث پشم را روز اول رشت و ثلث جو را آرد و خمیر و پنج قرص نان پخت و چون شب
شد حضرت امیر ع نماز مغرب را با پیغمبر گذارد و بمنزل آمده سفره انداختند و پنج نفر
ایشان نشستند اول لقمه که حضرت امیر ع از گرده پاره کرد فقیری صدا زد و گفت
السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی مما تأکلون
اطعمکم الله من موائد الجنة پس آنحضرت لقمه را از دست مبارک بر زمین گذارد و فرمود
فاطم ذات المجد والیقین   یا بنت خیر الناس اجمعین   اما ترین البائس المسکین
جاء الی الباب له حنین   یشکو الینا جائعا حزین   کل امرء بکسبه رهین
پس فاطمه علیها سلام جواب گفت   امرک سمع یا ابن عم و طاعة   ما بی من اللوم و لا
وضاعة

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

رضاً بعیشٍ عذبٍ باللب وبالبراعة ارجو اذا اشبعت من مجاعة ان الحق الاخیار و
الجماعة وادخل الجنة فی شفاعة پس آنچه در سفره بود همه را بان مسکین دادند
وآنشب را با آب افطار نمودند وفردا روزه گرفتند وحضرت فاطمه ع ثلث دیگران پشم را رشت
وصاع دیگر از جو را پنج قرص نان پختند وچون نماز مغرب را گذاردند سفره انداختند
وبر سر سفره نشستند حضرت امیر ع لقمه از نان برداشت که بخورد یتیمی از یتامای مسلمین
بر در خانه ایستاده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص انا یتیم من یتامی المسلمین
اطعمونی مما تطعمون اطعمکم الله من موائد الجنة باز آنحضرت لقمه را بر زمین انداخت
وفرمود شعر فاطم بنت السید الکریم قد جاءنا الله بذا الیتیم من یرحم الیوم غداً
رحیم موعده فی الجنة النعیم فاطمه ع جواب گفت فسوف اعطیه ولا ابالی واوثر
الله علی عیالی امسوا جیاعاً وهم اشبالی اصغرهما یقتل فی القتال بکربلا یقتل
باغتیالی لقاتلیه الویل مع وبالی پس مجموع نانها را بان یتیم دادند وبا آب افطار
نمودند وروز سیم روزه داشتند وحضرت صدیقه ع ثلث باقی را که مانده بود پشم را
رشت وثلث آخر جو را آرد وخمیر وبطریق معهود نان کرده وبعد از نماز مغرب خواستند
افطار نمایند باز اول لقمه که حضرت برداشت اسیری از اسرای مشرکین بر در خانه ایستاد
وگفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص ما را بحبر اسیر میکنید وقوت نمیدهید پس
آنحضرت لقمه را بر زمین گذارد وفرمود فاطم بنت النبی احمد قد جاءک الاسیر لیس یهتدی
مکبلاً فی غله مقید یشکو الینا الجوع قد تقدد من یطعم الیوم یجده
فی غد عند العلی الواحد الموحد پس فاطمه ع گفت لم یبق مما کان غیر صاع
قد دبرت کفی مع الذراع شبلای والله هما جیاع یا رب لا تترکهما ضیاع ابوهما للخیر
ذو اصطناع وما علی راسه من قناع الا عبا نسجتها بصاع یعنی نمانده بود غیر

یک صاع

فضایل

یکصاع گندم با بازوی من از دوشش بیشم و آسیا کردن به رنج و زحمت افتاد و اطفال
من سه روز داشت گرسنه اند خداوندا ایشانرا از گرسنگی هلاک مکن که پدر ایشان در امر
خیر ساعی است و بر صوص مقنعه نیست که بپوشانم سر خود را مگر عبائی که یک
صاع آنرا بافته ام بدین سبب خود پس همه آن نانها را دادند و باب افطار کردند و روز
دیگر هیچ نداشتند جناب امیر المؤمنین ع دست حسنین را گرفته آمدند نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و رنگ از روی مبارک ایشان رفته بود و میلرزیدند از شدت گرسنگی
چون پیغمبر ص ایشانرا بدان حال دید متاثر گردید و فرمود یا ابا الحسن بسیار دلگیر گردید
آورد آنچه از شما میبینم بردار اینها را تا برویم نزد فاطمه ع پس رفتند بخانه فاطمه ع
وا و را در محراب عبادت نشسته دیدند و شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود از شدت گرسنگی
و چشمهای مبارک امعصومه فرو رفته بود چون رسول خدا معصومه را با آن حال دید گریان
شد و فاطمه را در بر کشید و فرمود وا غوثاه سپاه پیغمبر مجدا شما سه روز است بدین حال اید
و من خبر ندارم خداوندا اهل بیت من از گرسنگی نابود میشوند ناگاه جبرئیل نازل شد
و با او ظرفی از طلا بود و مرصع بود بیاقوت و مروارید و مملو بود از نان و بخنی و بوی
مشک از آن ساطع بود پس نشستند و از آن خوردند تا سیر شدند و یک لقمه از آن کم نه
شد و جبرئیل ع سوره هل اتی را از اول تا آخر عرض کرد و در تفسیر این آیه مبارکه متکئین
فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا ابن عباس گوید که اهل بهشت در
بهشت نشسته اند نوری ببینند بنوری مثل آفتاب تابید اهل بهشت عرض میکنند خداوند
در قرآن خود گفته بودی که آفتاب را در بهشت نمی بینیم پس این چیست جبرئیل نازل شود
و گوید که این آفتاب نیست علی و فاطمه سلام الله علیهما خندیدند از نور خنده ایشان
بهشت روشن شد حضرت باقر ع فرمود از طعام بهشت که خوردند استخوان قلبی در د

دست امام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دست امام حسین ع بود و میخورد از خانه بیرون آمد زن یهودیه دید که آنجا نوادهٔ
گوسپندی از کجا آورده‌اید این را بمن هم بدهید تا من هم بخورم امام حسین ع دست خود را
دراز نمود تا او بدهد جبرئیل ع نازل شد از دست آنحضرت گرفت و آن ظرف را با آنچه در
او بود برداشت و باسمان برد بعد از آن رسول خدا ص فرمود که اگر نه اراده میکرد که بزن
یهودیه بدهد آن طبق با آنچه در او بود برکت میکرد و میماند تا روز قیامت و اهل
بیت من از آن میخوردند و بتمام نمیشد و سوره هل اتی در روز بیست و پنجم ذی الحجه نازل
شده و شأن و نزول این سوره مبارکه باتفاق مفسرین خاصه و عامه درباره آنجناب است
چهارم از جمله فضایل آنحضرت آنکه شیخ مفید اعلی الله مقامه در ارشاد القلوب از
حضرت باقر ع روایت نموده که چون پیغمبر ص فضیلت حضرت امیر ع را در بسیار اظهار میفرمود
و نص بر خلافت و ولایت او میکرد و امر باطاعت او مینمود و محبت او و بغض او میکرد و
منبر فرمود وصیّی و خلیفتی و قاضی دینی و منجز عدتی والحجة من الله علی الخلق من بعدی
من اطاعه سعد و من خالفه ضل و شقی منافقین گفتند که گمراه شد محمد ص در حق پسر
عمش علی ع و دیوانه شد محمد اهیچ چیز را و اعزاز نکرده مگر کشتن شجاعان و پهلوانان
و سواران نامی را در جنگ بدر و غیره از قریش و سایر عرب بجهت و حضرت هر سخنی که میگفت
در مدح او و بجهت اظهار محبت با او میکرد و این سخنان بسمع مبارک میرسید تا آنکه روزی
که از صحابه بسیار بودند در خانه اقرع بن حابس جمع شدند در آنوقت صهیب رومی
نیز در آن خانه می‌نشست و آنها ابوبکر و عمر و طلحه و عثمان و زبیر و سعد وقاص و سعید بن عاص و
عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح بودند و گفتند محمد ص در شأن علی ع و مرتبت
او بسیار اظهار میکند بحدی که اگر میتوانست میگفت او را عبادت کنید و سعد گفت
کاش از آن آیاتی که در شأن او نازل شده و معجزاتی که در باره خود ظاهر نموده در شأن

او نیز


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فضایل

او نیز ظاهر میکرد مثل شق قمر وغیره واین اشخاص شب را در خانهٔ صهیب خوابیدند پس نازل شد ستارهٔ از آسمان و بر سر دیوار امیر المؤمنین ع قرار گرفت و مدینه را روشن نمود چه کوچه‌ها و جاهای تاریک را پس ترسیدند اهل مدینه ترسیدن شدیدی و بیرون رفتند و نمیدانستند در خانهٔ کیست و بر کجا قرار گرفته لیکن میدانستند در بعضی از منازل پیغمبر است و چون پیغمبر صدا و فریاد مردم را شنید رفت بمسجد و فرمود در چه چیز شما را ترسانید این ستاره ایست که در خانهٔ علی واقع شده گویا از این ترسیده‌اید گفتند بلی فرمود مگر دیروز منافقین از شما در خانهٔ صهیب جمع نشده و نگفتند چنین و چنان حتی آنکه گفتند کاش معجزهٔ و آیه که در شأن خودش نازل میشود از برای او نیز نازل میشد حال جناب قدس الهی این آیه را برای او نازل کرده والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و این ستاره ماند در بام خانه الحضرت تا همه ستاره‌ها غروب کردند و بهمان طریق بود تا آنکه پیغمبر ص نماز صبح را با مردم کرد و مردم با هم اشاره میکردند و میگفتند همه ستاره‌ها ناپید شد جز این ستاره بعد از آن پیغمبر فرمود جبرئیل ع نازل شد این آیه را این ستاره را آورد و بعد از آن ستاره بلند شد و مردم نگاه میکردند و آفتاب طلوع کرده بود و آن ستاره رو به آسمان رفت تا از نظرها غایب شد و باز منافقین گفتند اگر خدا میخواست آفتاب را بر میگردانید بجهت او که صدا کند باسم علی و بگوید این خدای شما است او را پرستش کنید جبرئیل ع نازل شد و گفتند را بعرض رسول خدا ص رسانید و صبح روز پنجشنبه بود پیغمبر ص رو کرد بجانب مردم و گفت علی را از منزلش خبر کنید و چون آمد فرمود یا ابا الحسن مردم قناعت بآیه و ستاره نکردند و رد آفتاب را خواستند فردا صبح برخیز و برو بمطلع آفتاب بایست همین که آفتاب طلوع میکند دعائی چند بتو تعلیم میکنم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

می‌بینم بخوان و بگو با آفتاب السلام علیک یا خلق الله الجدید و بشنو که چه می‌گوید بتو
و چه جواب می‌دهد مردم این سخن را از پیغمبر صلعم شنیدند آن نه نفر بسکد بگو گفتند که
دست بر هم زدند تا آنکه هر دو کینه‌ای که بجهت علی ع ظاهر کنند و چون نماز صبح دیگر را
حضرت ادا نمود رو کرد با امیر المؤمنین ع فرمود برخیز یا امیر المؤمنین و یا ابا الحسن ع و برو
به بقیع و بگوی با آفتاب آنچه را گفتم و سخنی اهسته با آنحضرت فرمود پس آنسید اوصیا
تشریف برد ببقیع و رو با آفتاب نمود و همهمه فرمود اهسته و گفت السلام علیک یا
خلق الله الجدید که فوراً صدائی از آفتاب بلند شد که السلام علیک یا اخا رسول
الله و وصیه اشهد انک الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و انک عبد الله و اخو
رسوله حقاً پس بدن ایشان بلرزه درآمد و عقل ایشان مختل گشت و هوش از
سر ایشان رفت در نهایت تغیر مثل شتر مست آمدند نزد پیغمبر ص و روی ایشان
سیاه شد و گفتند یا رسول الله این چه امر عجیب است که هرگز نشنیده ایم نه از اولین و نه
از آخرین و نه از مرسلین و نه از امتهای گذشته تو باید بگوئی علی آدمی نیست بلکه
او خدای شما است او را عبادت کنید آنحضرت در مسجد در حضور مردم فرمود بگوئید
که آفتاب چه گفت و گواهی دهید با آنچه می‌شنیدید از آفتاب گفتند باشد تا علی بیاید خود
بگوید و ما شهادت دهیم بر صدق او فرمود نه والله شما بگوئید گفتند علی با آفتاب گفت
السلام علیک یا خلق الله الجدید بعد از آن همهمه کرد که بقیع از همهمه او بلرزه در
آمد آنگاه آفتاب او را جواب گفت السلام علیک یا اخا رسول الله تا آخر که مذکور
شد پیغمبر ص فرمود حمد مر خدای را که ما را مخصوص گردانید بعلم آنچه شما جاهلید و داد بما
آنچه را که شما نمیدانید بعد از آن فرمود که من عقد اخوت و برادری انداختم میانه خود
و علی ع و او را بر همه شما ترجیح دادم و شاهد گرفتم شما را که او است وصی من پس چرا
انکار می‌نمائید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

انکار مینمائید گفتند آفتاب را شاید تغیر و تبدل شما از اول و آخر و ظاهر و باطن
بودن علی امت گفتند بلی خود خبر داده که خدا اول و آخر و ظاهر و باطن است در قرآن
مجید که بر تو نازل شده حال چگونه صفات خدا بجهت علی ثابت میشود پیغمبر
فرمود وای بر شما نفهمید این سخن آفتاب را اینکه علی اولست یعنی اول کسی است که ایمان
بخدا و رسول آورده از کسانی که دعوت کردم ایشان را بایمان از مردان و از زنان خدیجه
بود و اما آخر بودن علی معنی آن این است که آخر اوصیا است چنانچه من خاتم انبیا می
باشم و اما ظاهر بودن علی بمعنی این است که ظاهر شد یعنی عالم و مطلع و محیط
بجمیع آنچه خدا بمن کرامت کرده از علم و کمال من پس همدوش من در علم کسی نیست غیر
از او و بعد از من کسی بهم نمیرسد که همه علوم را بداند غیر از او و اولاد او که برگزیده
خدا ابنیا و اما باطن پس بمعنی اینست که باطن برآورده اولین و آخرین است و سایر کتبهای
که نازل شده بر انبیاء مرسلین و زیاده بر آنها که خدا بمن عطا فرموده یعنی علم باطن همه
انبیا و مرسلین حتی علم مرا هم دارد پس انکار دارید در اول و آخر و ظاهر و باطن
بودن او چون رسول خدا این بیان را فرمودند گفتند که ما استغفار مینمائیم یا رسول
الله اگر آنچه را که تو میگفتی ما بدانیم پس چه اقراری بفضیلت تو کرده ایم و هم چنین فضیلت
فضیلت علی را و از خدا مطلب که ما را بیامرزد پس نازل شد سواء علیهم استغفرت
لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا یهدی القوم الفاسقین و الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله تمت الحدیث پنجم
صاحب کتاب ریاض مینویسد که سال آخر خلافت ظاهری حضرت امیر ع بعرض آنجناب
رسانیدند که معویه و عمرو عاص نسبتها بآنحضرت بد میگویند و هر کجا دست بر خواص
و اصحاب آنحضرت یابند میکشند پس آنحضرت بر منبر مسجد کوفه بر آمده خطبه انشا

فرمودند



حضرت صبر

فرمودند و در تلو خطبه فرمودند که اگر نه این است که خداوند تعالی در قرآن میفرماید
واما بنعمة ربك فحدث هر آینه مناقب و فضایل خود را ذکر نمیکردم و مفاخر نسبت
خود را اظهار نمی نمودم و اثبات نمیکردم ایها الناس اجل من نزدیک رسید و عنقریب
از میان شما خواهم رفت و هنوز مرا نشناخته اید و من نیز میگذارم در میان شما آنچه
را پیغمبر ص گذارد از برای شما کتاب خدا و عترت خود را که راه نمای نجات شما باشند ایها
الناس سخنی چند میگویم و بعد از من از کسی نخواهید شنید مثل آن مگر از دروغگوی
مفتری بیشرم منم برادر پیغمبر ص و پسر عم او و شمشیر دشمنان و ستون یاری او منم
آسیای جهنم و دندانهای او که با و خورد میشود هر چیزی منم یتیم کننده پسران و دختران
منم قابض ارواح کافران و منافقان منم هلاک کننده شجاعان منم کشنده پهلوانان
و تلف کننده هر کسی که کافر شود بخداوند رحمن منم داماد پیغمبر آخر الزمان منم سید
اوصیا و وصی خاتم الانبیا منم دروازه علمها و خزانه دار علوم پیغمبر خدا منم زوج سیده
نسا فاطمه التقیه زکیه مرضیه مهذبه مادر ائمه هدی و حبیبه پاره جگر محمد مصطفی
کسی انکار نتواند کرد آنچه را که من میگویم کجا یند مسلمانان و یهود و نصاری منم آنکه
نامم در انجیل ایلیا و در تورات بریا و در زبور اریا است و نزد هندیان کبکر و نزد
روم بطرسیا و نزد فارسیان حبتر و نزد اتراک بیتر و نزد زنجیان حیتر و نزد کاهنان
بوی و نزد حبشیه تبریک و نزد مادرم حیدر و نزد دایه ام میمون و نزد عرب علی و نزد
ارمن فریق و نزد پدرم ظهیر و منم مخصوص در قرآن باسامی چند که اگر مطلع شوید
ترسم از دین بر گردید و گمراه شوید حقتعالی میفرماید ان الله مع الصادقین مراد
از صادقین من و اولاد من میباشند و نیز میفرماید و اذن مؤذن بینهم ان لعنة الله
علی الظالمین منم آن مؤذن ان الله مع المحسنین منم آن محسن ان فی ذلک لذکری لمن

کان له

فضایل

لمن کان له قلب منم صاحب قلب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا منم ذاکر و علی
الاعراف رجال منم صاحب اعراف و عم و برادر و ابن عم محمد آنکسی که دانه گندم را شکافته
داخل آتش نمیشود دوست من و داخل بهشت نمیشود دشمن من وهو الذی خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا وصهرا منم آن صهر وتعیها اذن واعیة منم اذن واعیة ورجلا
سلما لرجل منم مسلم از برای پیغمبر ص و مهتدی این امت و اولاد من امت منم آنکسی که
امتحان کرده خدای تعالی تمام خلق خود را بدوستی و دشمنی من نفاق منافق از دشمنی
من ظاهر میشود و ایمان مؤمن از محبت من و منم صاحب لواء رسول خدا در دنیا و
آخرت **ششم** از جمله فضایل آنحضرت آنکه جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
که نشسته بودیم نزد رسول خدا ناگاه اعرابی داخل شد و رختهای کهنه پاره پوشیده
و فقر و بیچیزی از بشره او ظاهر بود چون سلام کرد گفت اتیتک والعذراء تبکی
برنة وقد ذهلت ام الصبی عن الطفل ولحت وبنتان وام کبیرة وقد
کدت من فقری اخالط فی عقلی وقد مسنی ذل وفقر وفاقة ولیس لنا شیء
ولا یم ولا نجل وما المنتهی الا الیک مفرنا واین المفر الخلق الا الی الرسل
چون پیغمبر ص این را شنید از اعرابی بسیار گریست و فرمود ای معشر مردم خدا تعالی
بمن عملی جزائی قرار داده است و بشیر جزای بعمل اگفته غرفهای بهشت است آنجا
غرفهایی که مثل غرفهای ابرهیم خلیل باشد که با بینفقیر چیزی بدهد و با او مواساة
نماید جابر گوید کسی جواب پیغمبر را نداد و حضرت امیر مؤمنان در دور و بر مسجد بود
نماز نافله میبود و در رکوع بود که اعرابی بآن حضرت نزدیک شد و آنحضرت انگشتر
را از دست در آورده با و عطا فرمود اعرابی انگشتر را گرفته صلوة فرستاد و گفت و امیر

المؤمنین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

المؤمنین ع انت مولی یا مجتبی من الله فی الدنیا ائمة الدین خمسة فی الانام کلهم
وانتم سادات فی الوری جمیعا پس آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت السلام علیک
یا محمد ص خدایتعالی ترا سلام میرساند و میفرماید انما ولیکم الله و رسوله و
الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون پس پیغمبر ص
برخواست و فرمود ایها الناس کدام یک از شما عمل خیر نموده اید که دوست و صاحب
اختیار همه مؤمنین شده گفتند یا رسول الله هیچیک از ما عملی نکرده ایم جز اینکه
پسر عمت علی ع انگشتری باعرابی در بین نماز داده آنحضرت فرمود غرفها ثابت گردم
شده از برای پسر عمم در بهشت و ابرها را خواند و مردم تصدیق انبیای بعد از آن
در حال رکوع نمودند بطمع آنکه آیه مثل آن در شان ایشان نازل شود و نشد
هفتم در احتجاج طبرسی نقل نموده از زر بن حبیش از حذیفة بن الیمان که گفت
رفتم خدمت رسول خدا ص فرمود آنشخص که بر سر راه بود تو بر خوردی شناختی او را عرض
کردم نه یا رسول الله فرمود ملکی بود که تا امروز بر زمین نیامده بود از خدا اذن
خواسته در سلام کردن بعلی ع پس اذن گرفته و آمده و سلام کرد بعلی ع و بشارت داد
مرا باینکه حسن و حسین علیهما السلام از خدایتعالی ملحق نمود با فضلیت اکرمین یعنی
کسانیکه نزد خدایتعالی از همه کس افضل و طاهر و عزیزترند در وقتیکه داخل کرد
ایشانرا در مباهله پس رسول خدا ص فرمود که فاطمه را ملحق ساخت بمحمد و علی در
گواهی دادن و حسنین را ملحق فرمود بهر سه چنانکه فرمود فمن حاجک فیه من
بعد ما جاءک من العلم تا آخر پس مراد از ابناء حسن و حسین اند که رسول خدا ص
آورد ایشانرا و نساءنا بید پشت سر خود و مراد از نساء فاطمه ع است که رسول خدا
آورد او را و انفسنا بید پشت سر خود و مراد از نفس علی بن ابیطالب ع است که آورد او را
رسول خدا

رسول خدا ص و نشانید پهلوی خود و با اهل نجران گفت بیایید مباهله کنیم با اینها
و رسول خدا ص فرمود با ایشان این علی نفس من است یعنی در مرتبه معادل با من است
چنانچه من از همه کس بهتر و عزیزترم نزد خدا او نیز چنانست خداوندا این جماعت
است که از همه زنان عالم افضل است و این فرزندان منند که سید جوانان بهشت
اند خداوندا من در جنگم با هر که با ایشان در جنگ باشد و صلحم با هر که با ایشان
صلح کند و خدا راستگویان را از دروغگویان جدا نموده این چهار نفر را راستگوتر
از همه راستگویان و بهتر از همه مومنان گردانید محمد ص که بهتر از همه مردان عالم است
و علی ع چون نفس او است نیز بهتر از همه مردان عالم است و فاطمه ع بهتر از همه زنان
عالم است و حسنین سید جوانان بهشتند و حدیث طولانی است نقد حاجت ذکر
نشد **هشتم** در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع مذکور است که پیغمبر ص فرمود خدا
عالم در هر یک از مخلوقات خود خوبان میباشند و بعضها را در روی زمین که اینها را
تفضیل داده بر سایر بقاع و زمینها چون مکه و مدینه و بیت المقدس چنانچه نماز
در مسجد پیغمبر ص معادل هزار نماز در غیر آن فرموده و اما شبها و روزها که بر بعضی
دارند بر شبها و روزها چون شبهای جمعه و شب نیمه شعبان و شبهای قدر و شب عید
فطر و اضحی و روزها چون روز جمعه و روز عید فطر و اضحی و ماهها که افضلند از
سایر ماهها چون ماه رجب و شعبان و رمضان و بهترین مخلوقات او بنی آدم و بهترین
بنی آدم عربند و بهترین عرب مضر میباشند و بهترین مضر قریش میباشند و بهترین
قریش بنی هاشم و بهترین بنی هاشم من و اهل بیتم میباشیم آیا میخواهید مثلی از
برای شما بیاورم از برای محمد و آل او گفتند بلی یا رسول الله فرمود محمد در میان مردم
مثل رمضان است در ماهها و آل محمد در میان مردم شعبان است میان ماهها و علی بن ابی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فضایل

وقال ایشان زیاد شد تا انکه منجر بان شد که شمشیر کشیدند و هر یک شمشیر و سپر خود
را بر داشته بر سر یکدیگر میکوفتند و هر شمشیری که حواله میکرد دیگری بسپر رد
مینمود ترسیدم که در میان ایشان در این ستیزی دامن گیر من شود و از بیم بتربت
پیش خود گفتم یادی کن ای خدا دوستان ایشان را به پیغمبر خود و ال ان و ان دو نفر گویا
هم زور بودند هیچیک فایق بر دیگری نمیامدند و مدتی طول کشیدند تا گاه برادر
علی ع از دور پیدا شد فریاد با ایشان زدم که اینک علی بن ابیطالب ع برادر رسولخدا
امد حرمت او را و منزلت او را نزد خدا و رسول در نظر دار و موقوف نمایید
نزاع را چرا که این شخص افضل ال محمد ص است و چون یکی از ایشان این سخن را شنید
شمشیر خود را از دست انداخت و ان دیگری غنیمت شمرده فرصت کرده با شمشیر او را پاره
پاره کرد بدینست و سه جا ضربت باو زد و من بسیار خشمناک شدم و دلم بحال
او سوخت و گفتم چه بد بنده خدا بوده تو و چیز احترام برادر رسولخدا را منظور ننمودی
داشتی و کشتی او را که حرمت انجناب منظور داشت و حال انکه کفو و همسر تو بود پس
انحضرت ص هو و د علی بن ابیطالب ع چه کرد و قتیکه این احوال را بالنسبه بان دو شخص خود دید
عرض کردم انحضرت ساکت شد و هیچ نگفت و نگاه کرد و واگذاشت او را و رفت و
منهم از شدت تغیر امدم خدمت شما و بود را خبر دهم بود پس پیغمبر ص فرمود خیال
کردی که ان بدبخت صرفه برد از اذیت رسانیدن و تعدی کردن بکشتن علی ع بدرستیکه
که هر کس کسبی از ظلم صرفه نبرده و انچه مظلوم از دست ظالم برده زیاد از انست که او
از دنیای او برده و هر کس از درخت تلخ ثمر شیرین کس نگرفته و از درخت شیرین
ثمر تلخ کس نبرده و سخن نگفتن علی علیه السلام بجهت ان بوده که از یاد و معجزات محمد
ظاهر شود و چون امر دو زخم خورده حاضر شد و با ایت معجزات محمد شفا یابد

حضرت امیر ع

خواهم بیان کرد از برای ثواب ابی سعید آنچه را خدا به ملائکه خود فرمود و ملائکه نیز گفتند
از برای آن بدبخت تا ابو سعید عرض کرد بگو تا او را بیاورند بیمرد و حال اینکه گوشت او
بپوست او از زخمها ریخته و پاهایش و نیز بدستهای او لگد کوب کرده بودند تمام
اعضای او از هم جدا شده بود پیغمبر فرمود ابی سعید خدا و ابو سعید برای آنکه هیچ
از اعضا پیدا نبود و بهم متصل شده بود اسم او را گرفت و بیرون آمد و باز پراکنده کرده
و منفصل ساخت که اثری از آنها باقی نماند فرمود بر اینکه عضوی از اعضا جدا شده را
بهم وصل نماید هم چنانکه از اول جمع کرده همین اعضا را و هیچ نبود پس بعد از آنکه
شده ابو سعید را آوردند در خود مرا از جهات چوبی او را بر زمین گذاردند تمام اعضای
او را بجنبه بود سید نفس و همه منفصل شده بود رسول خدا همه اعضا را بجای خود گذارد
و آب دهان مبارک بر مواضع انفصال انداخت و دست مبارک را مالید بر مواضع
جراحتها و فرمود خداوندا توئی زنده کننده مردگان و میراننده زندهها و قادر بر
همه چیزی و این بنده تو این زخمها را خورده و این جراحتها بدو رسیده بعلت آنکه مخالفت
برادر پیغمبرت علی را نگاه داشته پس او را از شفاخانه خود شفای عاجل کرامت
فرما و مداوا کن او را بدوای خود و عافیت ده او را بعافیت خود امام حسن عسکری
علیه السلام فرمود بحق آنکسی که او را به پیغمبری برانگیخته که تا این را فرمود آن اعضای مجروح
بهم چسبید و خون بعروق خود برگشت و برخاست و نشست با صحت و سلامت و
عافیت و گویا که هرگز زخمی باو نرسیده و آزاری باو نکشیده بعد از آن پیغمبر فرمود ای
ابو سعید نقل کنم از برای شما آنچه خدا و ملائکه از برای این شخص و آن شخص ظالم مهیا نموده
در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این حدیث را تا همین جا مذکور داشته و زیاده از
این ذکر نفرموده و در جای دیگر هم نیافتم تا برسد و العلم عند الله لعله از جمله فضایل

حضرت


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

یا ایها ئیکه لوح محفوظ را خوانده اند و دیده اند تو خبر میدهی یا ملکی که موکل بر جمیع جهانیان
است بریده عرض کرد البته خدا و رسول او و قاریان لوح و ملک موکل بر جمیع جهانیان خبر می
دانند من چیزی نمیدانم مگر آنچه را پیغمبر ص بمن تعلیم فرموده باشد باز فرمود تو
خبر میدهی یا آن حفظه که اعمال او را مینویسند گفت آنها خبر میدهند فرمود چگونه
علی را بخطئه میگیری در فعلش و خدا صحیح و ثواب شمرده فعل او را و اینک جبرئیل ع
حاضر است و خبر میدهد از حفظه که علی ع از روز تولد او تا بحال هرگز گناهی از او
ندیده اند که بنویسند و اینک ملک ارحام میگوید قبل از آنکه در شکم مادر قرار گیرد
یعنی در رحمها ما هائی که روح شریفش بعد لطیفش قرار گرفت نوشتند و حکم کردند
که معصیتی هرگز از او ظاهر نخواهد شد و قاریان لوح محفوظ اینک خبر میدهند
و در شبی که من بمعراج رفتم دیدم که در لوح محفوظ نوشته علی المحفوظ من کل خطاء
و زلة ای بریده متعرض عیب علی مشو و مگو در باره علی بغیر از نیکی و مدح که او
امیر مؤمنان و سید اوصیا و سید صالحان و پهلوان مسلمانان و پیشرو نیکان و
نیکوکاران و سفید رویان و قسمت کننده ما بین بهشت و دوزخ که در روز قیامت
میگوید بجهنم که این از من است و این از تو ای بریده از جمله حقوق علی ع بر تو این است
که با او معانده نکنی و معارضه ننمائی و چیزی را که میل داشته باشد رد نکنید تا آن
قیمت و لی الله قدر و مرتبه علی ع پیش خدا بیش از قدر و مرتبه او است نزد شما می
خواهید خبر دهم بشما اصحابه عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود در روز قیامت خداوند جهان
جمیع را محشور سازد که ترازوی اعمال ایشان مملو از سیئات نشت پرسند از ایشان که این
سیئات شما است کجا است حسنات شما و اگر حسنات ندارید عاجز خواهید بود و از اهل
جهنم پس سرها بر نه دارند و گویند در نهایت انفعال و شرمندگی و در غرق خجالت

غرق شده

عرض شده که خدایا سراغ حسنه از خود نداریم ندای الهی رسد که ای بندگان من اگر شما شیعیان
نداریم ما نگاه داشته ایم حسنات شما را و در خزانه قدرت خود ضبط نموده ایم و بصندوق
رحمت خود پرورش داده ایم پس دفعه بسبب کوچکی ملائکه او را مقدار دو پای ترازو
که کفه حسنات است اندازند و چون ترازو را بلند کنند کفه حسنات بسبب این دفعه کوچک
سنگین شود از کفه سیئات و زیادتی کند زیاده از آنچه ما بین زمین و آسمان است
پس ندا رسد که بگیرید دست پدران و مادران و برادران و خواهران و خویشان و خدم
و آشنایان و معروفان خود را و داخل بهشت شوید پس اهل بهشت گویند گناهان
او را دیدیم و ندانستیم این حسنه که بآن مستحق بهشت شده اند چیست پس خدا تعالی
وحی کند باهل بهشت که یکی از اینها بدهی داشت بآن دیگری و طلب خود را بر دیگری ادا
نماید و گفت بگیر این را که تو چون دوست علی بن ابیطالبی و من تو را بعلت دوستی
او دوست میدارم نمیخواهم معطل شوی و آن طلبکار در جواب گفت که تو چون تو
محب علیع میباشی من هم تو را دوست میدارم بری الذمه نمودم ترا و بخشیدم
بتو طلب خود را و هر قدر دیگر که خواهی از مال من بردار پس بسبب همین اخلاص
محبتی که بولی من علیع ورزیدند هر دو را با جمیع منسوبان مستوجب بهشت نمودیم
و گناهان ایشان را محو کردم ای برادر بدانکه بیشتر از خلق خدا و امت من بجهنم روند
بسبب بغض علیع از این سنگهائی که از بدو خلقت دنیا در جهنم می ریزند تا
قیامت بیشتر باشند مبادا تو هم از جمله ایشان باشی چه خدا تعالی میفرماید و
لیعبدوا ادنکم بتعظیم محمد صلعم و علیع و الذی خلقکم فسویکم لا اخذ الا بکم
ذهبهم ابوذر نقل کند از حضرت رسالت که در شب معراج که مرا باسمان بردند ملکی
را دیدم بر سر کرسی نشسته از نور و تاجی از نور بر سر او دو یک پای او در مشرق و

پای دیگر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

پای دیگر در مغرب پیش او لوحی است که نگاه میکند در او و دنیا همه در پیش روی اوست و تمام خلایق در میان زانوهای او میباشند و دستی بمغرب و مشرق میرسد گفتم یا جبرئیل این کیست که در ملائکه از این بزرگتر ندیدم گفت این ملک الموت است پیش برو و بر او سلام کن پیش رفتم گفتم السلام علیک یا حبیبی ملک الموت گفت و علیک یا احمد ص ما فعل ابن عمک علی بن ابیطالب ع گفتم تو علی را میشناسی گفت چگونه نمیشناسم و حال آنکه قبض روح همه خلایق بمن تفویض شده است مگر قبض روح تو و پسر عمت علی ع که هر وقت حقتعالی بخواهد بنفس نفیس خود متوجه قبض روح شما میشود یازدهم در کتاب ریاض روایت کرده از ابن عباس و ابن مسعود که گفته‌اند پیغمبر خدا ص نشسته بود با جمعی از اصحاب که ناگاه علی بن ابی طالب ع پیدا شد پیغمبر ص فرمود هر که خواهد نظر کند بآدم ع در عقلش و علمش و بنوح ع در حکمتش و بابراهیم ع در حلمش و بموسی در زیرکی و بداود ع در زهدش پس نظر کند بعلی بن ابیطالب ع و بروایتی دیگر ابوذر فرمود در روزی که هر که خواهد نظر کند بآدم در علمش و بنوح در فهمش و بابراهیم ع در خلتش یعنی در دوستی او مر خدای را و بموسی در مناجات کردنش و بعیسی ع در سیاحت و بایوب نبی در صبر و بلاء او نظر کند باین مردی که میاید مثل آفتاب طالع و ماه لامع و ستاره درخشنده شجاع‌ترین مردمان بحسب دل و سخی‌ترین خلق پس بر دشمنان او لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم باد چون مردم نگاه کردند دیدند علی است میاید و در چند حدیث دیگر تشبیه بذی القرنین کردند یا بعلت آنکه دو مرتبه سر او را شکافتند چنانکه فرق ذو القرنین دو دفعه اینعمل با او مسلوک داشتند یا بعلت آنکه دو قرن عمر کرد یعنی سال با پیغمبر ص و سی سال بعد از پیغمبر ص وجوه دیگر نیز گفته‌اند و تشبیه بعیسی ع شده در قرآن و اخبار

بانیکه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مانند که بعضی با فراط در او اعتقاد کردند و او را خدا دانستند و بعضی تفریط در او کردند
سب و بد گفتند و بعضی بر جادهٔ حق مستقیم شدند و هو غیر آن والله اعلم و از
سلمان رضی الله عنه مرویست که روزی شیطان لعنة الله میگذشت جماعتی را دید که بی ادبی
نسبت با میر المؤمنین ع مینمودند ایستاد و گوش داد پرسیدند کیستی گفت ابو مره گفتند یا ابا
مره میشنوی آنچه ما میگوئیم گفت بلی وای بر شما مولای خود علی بن ابی طالب را چنین میگوئید
و سب میکنید گفتند از کجا معلوم شد که او مولای ما است گفت از گفتهٔ پیغمبر خودتان که گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پرسیدند که تو هم از شیعه
او هستی گفت از شیعه و موالی او نیستم و لیکن او را دوست میدارم و کسی بغض او را دشمن بدارد
مگر آنکه شریک در مال و اولاد او میشوم گفتند یا ابا مره چیزی در باره علی بگو گفت
بشنوید ای جماعت ناکثین و قاسطین و مارقین که در میان طایفه جان دوازده هزار سال
خدا را عبادت کردم و چون جان را خدا هلاک کرد بخدا شکوه نمودم در تنهائی مرا باسمان
اول برد و با ملائکه آسمان اول دوازده هزار سال عبادت نمودم و در اثنائی که مشغول
عبادت بودم ناگاه نوری تابان شد که تمام دیدها را خیره کرد و تمام ملائکه بجهت آن
نور سجده کردند و گفتند سبوح قدوس این نور کدام ملائکه مقرب است یا نبی مرسل
ندائی از جانب پروردگار رسید که نه نور ملک مقرب است و نه نبی مرسل این نور طینت
علی بن ابی طالب است و از علی بن محمد صوفی نیز منقولست که در کنار دریا عبادت میکردم
شیطان را دیدم پرسید از من کیستی گفتم از بنی آدم گفت لا اله الا الله تو از جماعتی هستی
که گمان میکنند دوست خدایند و او را معصیت میکنند و گمان میکنند که دشمن شیطانند
و حال آنکه او را اطاعت میکنند گفتم تو کیستی شروع کرد بمدح و توصیف خود کردن
و در آخرها گفت منم ابو مره لعین و مغضوب رب العالمین که مخلوق از نارم نه از طین گفتم

بخدا قسم


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

بخدا قسم ترا اگر عملی بمن تعلیم کنی که تقرب جویم بخدا بآن عمل گفت قناعت کن از دنیای خود
بعفاف و کفاف و مدارا خوف خود استعانت بجو بمحبت علی بن ابیطالب ع که من عبادت کرده ام
خدا را در هفت آسمان و گناه کردم در هفت زمین و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را ندیدم
مگر آنکه تقرب میجست بمحبت علی ع و از نظر من پنهان شد بعد از آن خدمت امام محمد باقر
علیه السلام رسید و کیفیت را نقل کردم فرمود که ملعون بزبان خود ایمان آورد و بدل کافر
شد و از زن جنیه صالحه منقول است که شیطان در جزیره بود که سنگی دیدم که نقش
مینمود و میگریست و میگفت شفیعی الی الله الی العبا و ان لم یکونوا شفیعی فمن شفیعی
النبی شفیعی الوصی شفیعی الحسین شفیعی الحسن شفیع النبی احسنت فرجها فصلی
علیهم الله السن و این از عجائب احوال آن بزرگوار است که تمامی بنی آدم از شیطان
و لشکر بابش منفر شدند آرام ندارند از تشویش او و ایشان از امیر المومنین ع مبین شدند
و او را دوست میدارند با امید محبت آن بزرگوار دارند سیوم همه از طرف عامه
و خاصه مرویست از جمعی از صحابه رسول خدا که از جمله ایشان جابر بود گفت دیدم رسول
خدا صلعم علی را در دست گرفته و بمنبر رفت و فرمود این امیر برره و قاتل فجره است و یاری کننده
او منصور و واگذارنده او مخذول است بعد از آن صدا خود را بلند نمود و فرمود انا مدینة
العلم و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیاتها من بابها و از ابن عباس نیز همین حدیث
مرویست با ابن زیاد گفت که دروغ گفته هر که گمان کرده که مرا دوست دارد و ترا دشمن
میدارد بجهة آنکه ترا از منی و من از توام گوشت تو از گوشت من است و تو پیشوا و امام امت
منی میباشی و جانشین من براستی من بعد از من سعادتمند کسی است که ترا اطاعت
کند و شقی آنکسی است که ترا نافرمانی کند و سود برده است کسی که ترا دوست دارد و
خسران عظیم برده هر که ترا دشمن دارد و رستگار کسی است که از تو جدا نشود و هلاک

شده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شده کسی است که از تو جدا شود و مثل تو و ائمه بعد از تو مثل سفینه نوح است هر کس آنرا
سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد مثل دیگر شما مثل نجوم و ستارهای
آسمان است که هر ستاره پنهان شود ستاره دیگر بجای او طلوع کند تا روز قیامت
چهاردهم ابو الحسن فقیه محمد بن علی بن احمد بن شاذان در کتاب مناقب امیر المؤمنین
و سایر اولاد آنحضرت از طرق عامه بسند خود از امیر المؤمنین ع روایت کرده است که رسول خدا
فرمود یا علی تو امیر مؤمنانی و پیشوای پرهیزکاران یا علی تو سید وصیانی و وارث
علم انبیائی تو بهترین صدیقانی و فاضلترین سابقانی و تو جفت سیده زنانی و جانشین
بهترین فرستادگان و مولای مؤمنانی یا علی تو بعد از من حجت خدائی بر همه مردم مستوجب
نعیم بهشت کسی است که با تو تولی جوید و مستحق آتش جهنم کسی است که با تو ستیزه کند
و اگر بنده هزار سال بندگی خدا کند قبول نشود بندگی او مگر بولایت تو و ولایت ائمه
از اولاد تو و طاعت احدی قبول در درگاه الهی نشود مگر بتبرا از دشمنان تو و دشمنان
ائمه از اولاد تو و این فضیلت را در باره تو جبرئیل امین بمن خبر داده من شاء فلیؤمن
و من شاء فلیکفر هر که خواهد قبول کند و اقرار آورد و هر که قبول نکند و کافر
گردد و بعض الذی عاداه شرط لحبه کما الطهر شرط فی صلوة الفریضه **پانزدهم**
موفق بن احمد که از علمای عامه است گوید در معجم طبرانی باسناد خودش از عبد الله بن
علیم الجهنی روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود در شب معراج حق تعالی وحی فرستاد بسوی من
در خصوص علی ع سه چیز آنکه سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین **شانزدهم**
در کتاب معجم طبرانی باسناد خودش از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که حق تعالی
ذریه هر پیغمبری را از صلب خودش قرار گذاشت ولیکن ذریه مرا از صلب علی بن ابیطالب
علیه السلام **هفدهم** از مناقب فقیه ابو الحسن بن مغازلی شافعی باسناد خود از سلمان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

فارسی رضی الله عنه که شنیده از رسول خدا ص میفرمود من و علی ع نوری بودیم نزد حق
تعالی و آن نور خدا را تسبیح و تقدیس میکرد پیش از آنکه آدم را بیافریند بهزار سال
پس چون آدم را آفرید آن نور را در آن جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه در صلب
عبد المطلب از هم جدا شد پس در من نبوت قرار گرفت و در علی ع امامت حدیث هجدهم
صاحب کتاب سیر الصحابه که از علمای عامه است باسناد خود از کثیر بن صالح هجری روایت
کرده که ابوذر فرمود از رسول خدا ص پرسید از عمر فرمود او فرعون این امت است
و این سخن را پنهان دارید و اشکار نکنید و آگاه نکنید کسی را که حفظ عهد خدا نکند و وصایت حبیب
و امامت علی را انکار کرده حدیث نوزدهم بعد از آنکه گفته است باسناد خود از سلیمان دیلمی که ابوذر را
دیدم در روزی که عثمان او را بجانب ربذه روانه میکرد که علی بن ابیطالب را وصی خود
کرده بود با اهل و مال خود با و گفتند وصیت خود را با امیر المؤمنین عثمان کن جواب گفت
وصیت خود بعد امان کسی که امیر المؤمنین است کردم و او علی بن ابیطالب ع که ما در زمان رسول
خدا ص بر او بلفظ امیر المؤمنین ع سلام میکردیم و رسول خدا ص بما فرمود که سلام کنید بر
برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در امت من و ولی هر مؤمن بعد از من بلفظ امیر المؤمنین
زیرا که علی ع عمود خیمه زمین است که زمین با او برپا است و ثنیا اهل ذره بن است که مردم در
ثنیا او گریزند و اگر برا او پیش گیرند زمین و اهل زمین را با صلاح فراگیرد یاد بدسای
این امت را او ... گفتم این سلام بر علی بن ابیطالب ع بلفظ امیر المؤمنین
پیش از حجة الوداع بود یا بعد از آن گفت سلام اول پیش از حجة الوداع بود و سلام ثانی
بعد از آن حدیث نوزدهم سمعانی باسناد خود از سالم بن ابی جعد روایت کرده
بعمر گفتند تو با علی نوعی رفتار میکنی که با هیچیک از صحابه رسول خدا ص نمیکنی عمر گفت
بجهت آنکه مولای من است حدیث بیستم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة گوید ابن جریح

که از علما

فضایل

که از علمای عامه است گفته است شبیه حیرت دارم از قومی که یعنی اهل صفین که با معاویه
بجنگ علی ع آمده بودند در اینکه ایشان در مذهب و طریقه خود از قتل عمار شک
و شبهه بود و هیچ شکی ایشان را عارض نمیشد از مخالفت با علی ع و همچنین دلیل
میآوردند که حق با اصحاب علی ع است بجهت بودن عمار در ایشان و هیچ متنبه نمیشوند
و نمیگویند علی ع در ایشان است و نمیترسند از فرموده رسول خدا ص که بعمار فرمود
کشنده تو جماعتی خواهند بود که بر امام زمان خروج کنند و از این کلام مضطرب
و متوحش شدند و لکن نمیترسیدند از فرموده رسول خدا ص در حق علی ع فرمود اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و نیز از فرموده رسول ص بعلی ع که فرمود دوست نمیدارد
ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق **بلیست و یکم** و ایضا ابن
ابی الحدید در همین شرح نهج البلاغه آورده است که عمار یاسر در روز صفین با عمرو عاص
مکالمات داشته و مناظراتی کرده از الجمله با وی گفت ای عمرو ترا خبر دهم که من بجنگ
شما با تو و اصحاب تو مقاتله میکنم رسول خدا ص مرا امر فرمود که با ناکثین جنگ
کنم و با ایشان جنگ کردم و همچنین مرا امر فرمود که با قاسطین جنگ کنم و جنگ
کردم که شما باشید و اما مارقین پس نمیدانم که عمر من وفا کند که ایشان را ادراک کنم
یا نه ای ابتر آیا نمیدانی که رسول خدا ص فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله **بلیست و دوم**
در صحیح بخاری در ربع آخر کتاب بسند خود از مصعب بن مالک آورده است که از ابراهیم
بن سعد شنید از پدرش نقل میکرد که رسول خدا ص بعلی ع فرمود اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هرون من موسی **بلیست و سیم** فقیه بن مغازلی شافعی در
کتاب مناقب بسند خود از ابو ایوب آورده است که رسول خدا را امری عارض شد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فاطمه ع بعیادت آنحضرت آمد آنحضرت از مرض خود متألم بود چون فاطمه ع ضعف و
ناله آنحضرت را دید گریه بر او مستولی شد و اشک بر چهره مبارکش جاری گردید آن
حضرت فرمود ای فاطمه حق سبحانه و تعالی بسوی زمین نظر توجهی کرد از میان ایشان
پدر ترا اختیار کرد و او را برسالت مبعوث گردانید بعد از آن توجه دیگر فرمود
شوهرت علی ع را برگزید و بمن وحی آمد که ترا باو نکاح کردم و او را وصی خود
گردانیدم مگر نمیدانی ای فاطمه که حق سبحانه و تعالی ترا بشوهری علی گرامی
داشت زیرا که حلمش از همه مردم عظیم تر و اسلامش از همه مردم پیشتر است و علمش
از همه افزونتر است فاطمه ع مسرور شد بعد از آن فرمود ای فاطمه ع علی ع را هشت
فضیلت است ایمان بخدا و رسول و علم و حلم او و تزویج او بفاطمه و دو فرزندش
حسنین ع و امر بمعروف و نهی از منکر و بفضل خدا ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی
هفت خصلت بما کرامت فرموده است که باحدی از اولین و آخرین پیش از ما عطا نفرموده
یا آنکه فرموده باحدی از انبیاء عطا نکرده و نخواهد رسید غیر از ما افضل انبیا
از ما است و آن پدر تو محمد ص است و وصی من بهترین اوصیا است و آن شوهر تو
علی ع است و شهید ما بهترین شهدا است و او عم تو حمزه است و از ما است آنکه او را
دو بال است که در بهشت هر جا بخواهد طیران کند و او پسر عمت جعفر است و از ما است
دو سبط این امت و ایشان دو پسر تو حسنین اند و قسم بآن کسی که جان من در دست
او است که مهدی این امت از ما است **بیست و چهارم** صاحب کتاب مناقب الفاخره
فی العترة الطاهرة از عبدالله بن عباس روایت کرده که ما در خدمت رسول خدا ص بودیم
اعرابی آمد عرض کرد یا رسول الله شنیدم که میفرمودی لتعتصموا بحبل الله حبل خدا
کدام است که باو تمسک جوئیم رسول خدا دست مبارک بر دست علی ع زده فرمود بآن تمسک



فضائل

گویند که ابن حنبل مثنی است بیست و پنجم ابو المؤید موفق بن احمد باسناد خود
از عبد الله بن الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو خلیفه و محکم
خدائی بیست و ششم ابو المؤید مذکور روایت کرده از سلامه راعی رسول خدا
که گفت از پیغمبر صلعم شنیدم فرمود شبی که مرا باسمان بردند خدا مرا بخطاب خود سرافراز کرد
فرمود امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورد و اقرار کرد رسول خدا بانچه
نازل شده است بسوی او از پروردگار او من عرض کردم والمؤمنون فرمود راست گفتی
در میان امت که را خلیفه خود قرار دادی عرض کردم بهترین ایشان را فرمود علی بن ابی
طالب را عرض کردم بلی فرمود یا محمد صلعم نظر کردم بسوی زمین و ترا از میان ایشان اختیار
کردم و برای تو نامی از نامهای خود قرار دادم من محمودم و تو محمدی صلعم بعد از آن نظر
بسوی زمین کردم علی را اختیار نمودم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم نام من
علی اعلی است و نام او علی است یا محمد صلعم تو و علی و فاطمه ع و حسن و حسین و ائمه از اولاد
حسین علیهم السلام را افریدم از نور خود و ولایت شما را بر همه اهل آسمانها و زمینها
عرضه کردم هر که قبول ولایت شما کرد در نزد من از مؤمنان است و هر که انکار کرد از
کافران است یا محمد صلعم اگر بنده از بندگان بندگی من کند تا احشای او پاره پاره شود و به
نزد من آید و منکر ولایت شما باشد او را نیامرزم تا اقرار بولایت شما نکند یا محمد صلعم
میخواهی ایشان را ببینی عرض کردم بلی فرمود بجانب راست عرش نظر کن چون نظر
کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند حسین علیهم السلام را دیدم که همه بنماز
ایستاده بودند و مهدی علیه السلام در وسط ایشان چون ستاره درخشان بود فرمود یا محمد صلعم
ایشان حجتهای منند و او در میان ایشان خونخواه و انتقام کشنده عترت تست و بعزت
خود سوگند که او حجت واجبه من است برای دوستان من و انتقام کشنده است از دشمنان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بلیست و هفتم ایضاً در کتاب مناقب از ابو برده که روزی در خدمت رسول خدا نشسته
بودیم آنحضرت فرمود قسم بانکسی که جان من بدست او است که هیچ بنده در روز قیامت
قدم بر ندارد تا چهار چیز از او سؤال کنند عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما ابلاه
و عن ماله مما اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت عمر بن خطاب عرض کرد
یا رسول الله علامت محبت شما چه چیز است فرمود محبت این مرد است و دست خود را
بر سر علی بن ابیطالب ع گذارد و آنحضرت در پهلوی رسول خدا ایستاده بود و بروایتی
فرمود حب من پس از من حب این مرد است بلیست و هشتم از موفق بن احمد روایت
که معاویه مراسله بعمرو بن العاص نوشته بود که او را بمجادله با علی ع مدد کنند و
عمرو بن العاص ابا کرد و جواب مراسله معویه را نگاشته و برخی از فضایل امیر المؤمنین
علیه السلام را در آن نوشته بود و بعضی از آنچه از رسول خدا در خصوص علی ع فرموده مانند
علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و غیر اینها و از آنجمله نوشته که در روز
غدیر فرمود الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله بلیست و نهم مالکی در کتاب فصول
المهمه از رافع مولای ابوذر روایت کرده که ابوذر بالای عتبه در کعبه رفته و پشت بر آن
داده گفت ایها الناس هر که مرا شناخته شناخته و هر که مرا نشناخته من ابوذرم از
رسول خدا شنیدم که فرمود مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است هر که بر آن نشست
نجات یافت و هر که از آن باز پس ماند در آتش افتاد از آنحضرت شنیدم که فرمود اهل
بیت من مرا از خود بجای سر بدانید از بدن و بجای دو چشم بدانید از سر و سر بجای
راه نبرد مگر بدو چشم حدیث سی ام خوارزمی که از علمای عامه است در کتاب
مناقب از سلمان فارسی روایت کرده که پیغمبر ص فرمود دانا ترین امت بعد از من علی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ابی طالب است و در کتب عامه بطرق متعدده مذکور است که عمر بن خطاب در قضایای بسیار
در احکام شرعیه خطا کرد و جناب امیر المؤمنین ع او را ارشاد فرمود و عمر مکرر میگفت
لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود عمر هر آینه هلاک میشد **فصل پنجم در**
برخی از معجزات امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین اولا باید دانست که بعضی از علمای اثنی عشریه فرموده‌اند
معجزه امری است خارق عادت مقرون بدعوی نبوت و امامت و کرامات مقرون به
دعوی نمی‌باشد و بعضی فرق ما بین معجزه و خارق عادت نگذارده‌اند بلکه پیش از
ولادت و بعد از وفات پیغمبران و اوصیای ایشان آنچه از خارق عادت و کرامت که ظاهر شده
چنانچه آصف بن برخیا که خلیفه حضرت سلیمان بود بطرفة العین تخت بلقیس در مجلس
حضرت سلیمان حاضر نمود و حضرت عیسی ع که در شکم مادر تکلم نمود و از قبیل معجزات
کرامات اکثر مشرفه از قبور ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در هر زمان و هر
عصری ظاهر شده از قبیل شفا دادن امراض مزمنه و صدمه خوردن بعضی از مخالفین
وغیره که غالبا در نجف اشرف و سایر قبور مطهره ظهور یافته دیگر آنکه جمیع اعمال
و افعال این بزرگواران در حقیقت معجزه است کار پاکان را قیاس از خود مگیر این
بنده حقیر محض تبرک و میمنت از هر یک از آن ائمه هدی علیهم السلام چند معجزه
مختصری ذکر مینماید که این رساله از جامعیت نماند و این فصل را بر دوازده مقصد
مرتب داشته **مقصد اول** در معجزات حضرت امیر المؤمنین ع است و آنچه در کتب
مسطور است از آنحضرت یکصد و دو معجزه بظهور رسیده و از جمله آنها ده معجزه ذکر میشود
معجزه اول از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که روزی سرور کائنات و خلاصه
موجودات بیرون آمد بر ما و ما در مسجد بودیم و نشست در اینجا عرض کردیم من و سلمان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

فارسی فرمود ای سلمان برو و مولای خود علی را صدا زن پس سلمان رفت و او را بیرون
آورد از منزل خود و آمد علیه السلام چون نزدیک شد پیغمبر ص برخواست و با او خلوت
نمود و طول کشید سر گوشی ایشان و رسول خدا عرق میریخت مثل دانهای مروارید
و از سرور و خوشحالی شکفته و باز شد صورت آنحضرت بعد از آنکه از مناجات فارغ شد
و نشست گفت یا علی شنیدی و حفظ کردی گفت بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود اینجا برو
برو و ابا بکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف را حاضر کن پس رفتم و هر سه را حاضر کردم فرمود
ای سلمان برو بمنزل مادر زن ام سلمه و از بساط موی خیبری را بیاور و پس با نزد
من بیار سلمان آمد و بساط را آورد پس امر کرد رسول خدا بسلمان که او را پهن نماید بعد
از آن با ابو بکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف فرمود بنشینید بر دو کناره بساط پس نشستند
آنگاه سلمان را طلبید و در گوش او چیزی گفت و او را هم روانه نمود و امر کرد که در
زاویه چهارم بنشیند چون در چهار گوشه بساط آن چهار نفر نشستند امیر المؤمنین ع
را امر فرمود که در وسط ایشان بنشین و چون نشست فرمود یا علی اینجا را بنو
تعلیم نمودم که بخوان آنچه را که مرا به پیغمبری فرستاد اگر بخواهی بر کوهها بخوانی بحرکت
آیند پس امیر المؤمنین ع لبهای خود را حرکت داد دیدم بساط بلند شد از زمین
و ایشان را برد بعد از آن جابر گوید از سلمان پرسیدم که بساط شما را بکجا برد گفت
والله نفهمیدم تا وقتی که بساط ما را ببالای کوه بلندی برد و در آنجا بر زمین گذارد
و در فهم بودی غاری پس برخواستم با ابو بکر گفتم که پیغمبر ص فرموده که در این مغاره صدا
بزنیم اصحاب کهف را که در قرآن خدا اسم برده پس ابو بکر برخواست و صدا زد جوابی
نشنید پس بعبد الرحمن گفتم او هم برخواست و صدا زد و سلام کرد جوابی نشنید
پس امیر المؤمنین ع فرمود ای سلمان تو صدا زن و سلام کن پس برخواستم و پیش رفتم

والسلام



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فضایل

و سلام کردم دیدم کسی از اندرون مغاره میگوید که تو بنده خدا هستی که خدا دل تو را
امتحان کرده از برای ایمان و مبدا امر تو بخیر و عاقبت امر تو بخیر است ولیکن ما ماموریم
که جواب نگوییم مگر با انبیا و اوصیا ایشان پس سلمان نیز نشست و امیر المؤمنین ع بر
خواست و صدا ایشان همواره بلند کرد دیدیم در غار باز شد و نگاه کردیم در داخل دیدیم
مثل چراغی افروخته است و روشنایی تابید بر آن مغاره و صدای ناله و های و هوی
شدید می شنیدیم و همه ترسیدیم و رفقا گریختند و صبر کردند پس امیر المؤمنین ع فرمود
آرام مگیرید و برگردید پس برگشتند و از من پرسیدند که این چه صداست و اینجا
کجا است گفتم این همان کهف است که خدا در قرآن وصف نموده و این اشخاص همانهایی
باشند که خدا نقل نموده از ایشان که ایمان آوردند و در اینجا در رفتند و مردند و امیر
المؤمنین ع ایستاده بود و با ایشان تکلم مینمود پس اینها برگشتند بر سر جای خود و امیر
المؤمنین ع دوباره سلام کرد و همه ایشان بیکمرتبه جواب دادند که و علیک السلام
و رحمة الله و برکاته و علی محمد رسول الله خاتم النبوة منا السلام و ابلغه منا
السلام و بگو با جناب که حضرات اصحاب کهف اقرار بنبوت تو کردند و مامور بان شده
بودیم پیش از آنکه تو مبعوث شوی سالهای بسیار و از برای تست با علی و صحبت
پیغمبر آخر الزمان پس بار سیم سلام کرد و همه بیکبار گفتند علیک و علی آل محمد ص
منا السلام نشهد بانک مولانا و مولی کل مؤمن و مؤمنة پس امیر المؤمنین ع
فرمود چرا جواب حضرات را ندادید جواب دادند که ما را معذور دارید که ما ماموریم
که تکلم نکنیم مگر به پیغمبر ص یا وصی او پس در غار بهم آمد و چون رفقا این مقدمه را
دیدند شروع کردند بگریه و عذر خواهی از امیر المؤمنین ع و همگی ایشان برخواستند و
دست آنحضرت را بوسیدند و گفتند فهمیدیم مطلب پیغمبر ص را و دست خود را از تو

و بیعت



[redacted]

حضرت امیر

وبیعت نمودند با او با میره المؤمنین و گواهی دادند که بعد از محمد ص نبی صاحب
اختیار و باز هر یک بر گوشه بساط نشستیم و امیر المؤمنین ع در وسط نشست
امیر المؤمنین ع لبهای مبارک را حرکت داد و بساط برخواست و بدانستیم که چه قسم ما را
در کوهها و دریاها میبرد تا آنکه نزد مسجد پیغمبر ع پایین آورد ناگاه پیغمبر ص بیرون
آمد و با ایشان فرمود چه دیدید گفتند یا رسول الله شهادت میدهیم بانچه اصحاب
کهف شهادت دادند و ایمان میآوریم بانچه آوردند ایشان فرمود الله اکبر دیگر
مگوئید انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون والله اکبر آنچه میگوئید
باور کنید هدایت یافته اید و ما علی الرسول الا البلاغ المبین و اگر نکنید
اختلاف خواهید کرد و هر که وفا کند بعهد خود با خدا خدا نیز وفا کند بعهد خود
با او و هر که پنهان کند ضررش بخودش لاحق شود و بخدا ضرری نرسد ابدا بعد از بیان
و اتمام حجت و کمال معرفت دیگر خلاف خواهید کرد بحق خدائی که مرا براستی فرستاده
که حقتعالی مرا امر نموده که بگیرم بیعت از شما و امر کرده شما را باطاعت او بیعت
کنید و اطاعت کنید او را یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم یعنی علی بن ابیطالب ع باز همه گفتند یا رسول الله همه بیعت کردیم
و اهل کهف را دیدیم و ایشان نیز گواهی دادند و یقین از برای ما حاصل شد فرمود
اگر از دل بگوئید و صادق باشید که این دعا باران پی در پی بشما خواهد رسید و فوج
نعمت از آن بشما داده خواهد داد و هر که متمسک شود بولایت علی ع ملاقات کنید
مراد در دو دنیا من از او راضی باشم تسلیما گوید ایشان بیکدیگر نگاه میکردند و
خشمناک میشدند که میرفتند این آیه نازل شد الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجویهم
و ان الله علام الغیوب تسلیما گوید دیدند که رنگهای ایشان زرد شد و باز هم نگاه

کردند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

[redacted]

معجزات

کردند این آیه نازل شد یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و مدت رفتن و برگشتن
ایشان بکهف سه ساعت کشید و ابن بابویه و بعضی از علمای همین حدیث را از جابر و انس
روایت کرده اند با اندک زیادتی که چون شمله را پهن کردند و هر یک بر گوشهٔ آن نشستند
و اما بجای عبد الرحمن بن عوف ابوذر داشت و علی ع در وسط آن نشست فرمود با ابابکر
برخیز و سلام کن بر علی بامامت و خلافت مسلمانان و بعد از آن بهر یک از ما فرمود
چون ما سلام کردیم بعلی ع فرمود برخیز و سلام کن بر قرص آفتاب پس امیر المؤمنین گفت
السلام علیک ایتها الآیة المشرقة پس قرص آفتاب بلرزه در آمد و گفت بصدای بلند
فصیح و علیک السلام یا وصی رسول الله بعد از آن پیغمبر ص فرمود خداوندا سلیمان
مرادم ملک عظیم دادی و بادرا مسخر او کردی که یکماه راه را بیک شب میرفت و به
یک شب بر میگشت خداوندا بادرا بفرست تا ببرد اینها را نزد اصحاب کهف و سلام
ما را برساند انس گوید که روزی امیر المؤمنین ع در منبر کوفه همین نقل را فرمود مرا
بگواهی طلبید من مداهنه کردم و گفتم در خاطرم نمیاید فرمود اگر بعد از آن همه
سفارش پیغمبر ص مداهنه کردی و خواستی کتمان کنی خداوند عالم ترا رسوا کند
و سفیدی بدن تو را بپوشی در دلت ببینند از دور و چشمانت را کور کند چون شب شد
کور شدم و پیسی گردید و حرارتی در دلم پیدا شد که روزه رمضان را نمیتوانستم به
گیرم و کهف در بلاد روم است در موضعی که آن را رقیم میگویند معجزه دویم
از ابن عباس مرویست که نماز صبح با پیغمبر ص گذاردم و بعد از نماز تکیه بمحراب داده
بود و اصحاب در اطراف او نشسته بودند که ناگاه صداهایی بلند شد که همه متعجب
بودند رسول خدا بحذیفه فرمود ببین چه صداست ناگاه دید چهل نفر سوار شتر
و در دست ایشان نیزها و نیزها بلند و سر نیزها عقیق سرخ بود و بر بالای آن شده

مروارید

معجزات

عمار بن ذهب از صعب بن سعد العادی از پسر چون نسب خود را شنید گفت اینک در هودج
است تا چه اعتذار از عیب ما بیند اگر شفا داد بی از شیوه تب پوستی بر کرد بیرون و منا بعد
کنیم پس همت داد این سخن بودند که شتری رسید بر در خانه مصطفی خوابید از پسر گفت
این برادر من است که رسید پس امیر المؤمنین ع برخواست و نزدیک محمل آمد دید طفلی مادر وی
چون ماه در محمل افتاده چشمان خود را باز نمود و چون آنحضرت را دید بسیار گریست و بزبان
نحیف و دلی ضعیف گفت الیکم المشتکی و الملتجا یا اهل بیت المصطفی حضرت امیر ع فرمود
غصه مخور که از امروز تو را ناخوشی نیست آنگاه فریاد زد جناب رسول خدا ص که امشب بیرون
بیرون آیید به بقیع که از علی ع عجائب بسیار خواهید دید حذیفه گوید که مردم از غصه جمعیت
کردند در بقیع تا شب پس امیر المؤمنین ع بیرون آمد با شمشیر ذو الفقار و فرمود بیایید
همراه من تا عجائب بر بینید و چون رفتند دو آتش افروخت یکی بسیار و دیگری کم پس امیر
المؤمنین ع داخل آن آتش کم شد و از آن آتش کم رفت در آتش بسیار حذیفه گوید صدائی
چون صدای رعد بگوشم رسید که آتش را بهم در ربایند و از این دو باب روشنی و رفت آن
حضرت در میان آتش و ما در بیم بودیم و از شدت ترس میلرزیدیم و از بسکه صدا رعد مانند مدام
و انتظار میکشیدیم که با آن آتش چه خواهد کرد و همین نسق بود تا صبح روشن شد
و آتشها خاموش شد ناگاه دیدیم آنحضرت در آمد در حالتی که مأنوس بود با او رسید
وی دست او سری بود که موی بلند داشت و یک چشم داشت در پیشانی و آنحضرت موی او را گرفته
و سر او مثل سر خوس بود و او را در مجلسی که آن طفل بود پس فرمود برخیز که دیگر آزاری
نداری پس برخواست و دستها و پاهای او صحیح و سالم بود پس افتاد بر پای امام ع و می
بوسید و می گفت بده دست خود را و شهادتین گفت یا بنفسه اشهد انک ولی الله ص
و مسلمان شد با اهالی که همراه او آمده بودند و مردم همه مبهوت بودند از آن سر و

امیر المؤمنین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امیر المؤمنین ع

امیر المؤمنین ع فرمود ایها الناس این سر عمرو بن الاخیل بن لاقیس بن ابلیس است و دو
هزار مخلوق از جن همراه او بود در این وادی و او این طفل را بدین صورت کرده بود پس شمشیر
زدم و با لشکر خود جنگ کردم با ایشان و اسم اعظم که موسی خواند بر رود نیل و دوازده شقه
شد خواندم و همه ایشان مردند پس پناه ببرید بخدا و رسول و اهل بیتش تا هدایت یابید

معجزه سیم ابو عبدالله فارسی از پدرش روایت نموده که روزی امیر المؤمنین ع از کوفه
بیرون رفت و چون به پشت کوفه رسید قنبر در پیش روی آنحضرت بود فرمود ای قنبر می
بینی آنچه من میبینم عرض کرد یا امیر المؤمنین خداوند عالمیان بصیرت و بصر تو را منور
کرده مطلب یعنی که هیچ کس را میسر نیست از سایر اصحاب نیز پرسید ایشان هم همین جواب
را عرض کردند فرمود بحق خدا که خواهید دید همان طوریکه من میبینم و خواهید شنید
همان طوریکه من میشنوم اندک زمانی گذشت ناگاه دیدند مردی عجیب الخلقه ظاهر شد
و کله سر سیاه بزرگی داشت و سبیل درازی بالا بود و دو چشم داشت از درازی بر زمین
میکشید و چون رسید گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین ع حضرت پرسید از کجا میایی گفت از
گناهها پرسید بکجا میروی عرض کرد بگناهها حضرت فرمود تو بد کسی بوده عرض کرد
چرا اینطور میفرمایی یا امیر المؤمنین حدیثی نقل کنم از خودم و خدا از برای تو که تا بحال
در دنیا من و خدا نبوده فرمود بگو عرض کرد چون گناه کردم و از آسمانها مطرود شدم
مرا ویدند با آسمان چهارم گفتم خداوندا گمان دارم که خلقی بدبخت تر و شقی تر از من خلق نکرده
باشی خطاب قدس الهی بمن وحی کرد که بلی از تو شقی تری خلق کرده ام برو نزد مالک خازن
دار جهنم تا بتو بنماید پس آمدم بنزد مالک و گفتم حقتعالی سلام میرساند و میفرماید بنما بمن
شقی تر کسی را پس مالک بردم بطبقه اول جهنم چون رسید آتش سیاهی بیرون آمد که
گمان کردم مرا و مالک را فرو خواهد برد مالک آتش گفت آرام بگیر و خاموش باش

و رفتیم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و در هفتم بطبقه دوم رسیدیم اینجا از آن سوزان شده تر و مشیاز تر بیرون آمد و گفت خاموش باش پس خاموش شد و از انجا رفتیم تا بطبقه هفتم و هشتم و در هر طبقه که میرسیدیم بدتر از طبقه اول بود و چنین گمان میکردم که مرا و مالک را و تمام مخلوقات خدا را فرو خواهد برد و بمالک میگفتم بگو خاموش شود که مرا خواهد خورد مالک گفت نتواند تا خبر رساند مگر انوقت معین که از برای تو مقرر شده است و امر میکرد او را تا خاموش میشد تا انکه در طبقه هفتم جحیم که از همه طبقات بدتر بود دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرها از آتش و سر او بر ایشان را معلق کرده بودند و ملائکه گرزهای عرب بالای سر ایشان بودند و گرزها از آتش در دست ایشان بود و بر سر ایشان میزدند گفتم ایمالک اینها کیستند گفت مگر در ساق عرش نخوانده و حال انکه پیش از انکه ادم را خلق کنند بدو هزار سال دیده بود که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بوصیه علی بن ابیطالب علیه السلام مالک گفت این دو نفر انها میباشند که ظلم کردند بعلی و اولاد او و حق ایشان را غصب کردند معجزه چهارم بطرق مختلفه متعدده عامه و خاصه برگشتن افتاب برای جهت نماز کردن امیر المؤمنین ع روایت کرده اند در دو مرتبه یکی در حیات پیغمبر ص که سر آنجناب در دامن آنحضرت بود و نخواست که بیدار شود تا افتاب غروب کرد و نماز عصر را آنحضرت بجای نیاورده بود چون پیغمبر ص بیدار شد بعد افتاب غروب نمود از خدا تعالی مسئلت نمود رد افتاب را پس برگشت بقدر یک نیزه و آنحضرت نماز خود را ادا کرد و افتاب غروب نمود و بار دیگر در جنگ صفین در زمین بابل که جمعی از ثقات صحابه روایت کرده اند چون جویریه و ابو رافع و امام حسین ع که چون امیر المؤمنین علیه السلم عبور نمود از شط فرات در زمین بابل که کوفه است خود با جمعی نماز عصر را ادا فرمود و باقی مردم عبور میکردند از شط و هنوز عبور مردم تمام نشده بود که افتاب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امیر المؤمنین ع

غروب نمود واکثر مردم را نماز عصر فوت شده ودر میان ایشان قیل وقال بسیار شد
پس خدمت حضرت عرض کردند از خدای تعالی مسئلت نمود که آفتاب بر گردد و چون بر گشت
مردم نماز را ادا کردند و بعد از آنکه سلام دادند باز غایب شد و صدای عظیمی از آفتاب
ظاهر شد در آنوقت مردم تکبیر و تهلیل میکردند و مسجد شمس الحال در حله معروفست
و حضرت باقر ع از جابر انصاری نقل فرموده که هفت مرتبه آفتاب با آنحضرت تکلم نمود
دفعه اول گفت شفاعت کن از برای من یا امیر المومنین ع نزد خدا تعالی که مرا عذاب
نکند و بار دویم عرض کرد که رخصت فرما تا دشمنان ترا بسوزانم که همه ایشانرا بسیما
ایشان میشناسم و بار سیم در بابل بود که نماز عصر فوت شد فرمود ایتها الشمس المضیئة
ارجعی الی موضعک گفت لبیک لبیک یا امیر المومنین الطاعة چهارم فرمود ای آفتاب
هرگز از من گناهی دیده جواب داد که بعزت پروردگار منست که اگر همه خلق خدا مثل
تو بودند جهنم را خدا خلق نمیکرد پنجم در ایام خلافت ابوبکر خلاف و نفاق میان
مردم و مخالفت نمودند علی را از آفتاب گواهی طلبید در محضر همه فرمود گواهی ده که
حق با او است و همه شنیدند ششم غسل ضرور شد آنجناب را و آب حاضر نبود و نماز با
پیغمبر ص فوت میشد سطلی از آب بجهت آنحضرت آوردند و آنجناب وضو ساخت و فرمود
تو کیستی گفت منم شمس مضیئة هفتم در وقتی که ضربت بر سر آنجناب زدند آنحضرت
را در گلیم گذارده و حسنین ع بر دوش کشیدند چون از مسجد بیرون آوردند فرمود مرا
مقابل مطلع آفتاب باز دارید چون باز داشتند فرمود ای آفتاب ترا گواه میگیرم
که نماز صبح مرا درک کرده و او سلام کرد و گواهی داد و عهد نمود و ولایت آنحضرت
را اظهار نمود معجزه بیست و نهم از عمار مرویست که چون بمداین مدبرو آنحضرت
در ایوان کسری منزل کرد و دلف نامی همراه آنجناب بود چون نماز کرد فرمود برخیز
ای دلف


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

ای دلف جمعی از ما با علی همراه بودند و گرفتند منزل کسری را و بدلف میفرمودند که این
فلان مکان او بود و او فلان مکان بوده و او میگفت والله همین است که میفرمائی بعد
آنکه همه جا گشت دلف گفت ای سید و آقای من گویا بنای این عمارت را تو برپا کرده بعد از ان
کله سر پوسیده مرده را دیدند بیکی از اصحاب فرمودند که این کله را بیاور و بعد خود رفتند
با یوان و چون منزل قرار گرفت و نشستند فرمودند طشتی را مملو از آب نمودند و حاضر
کردند و آن کله را در آن طشت گذاردند بعد از آن فرمودند ای کله تو را بخدا قسم میدهم
که خبر ده بمن که من کیستم و تو کیستی آنگاه حرکتی نمود و بزبان فصیح گفت اما تو پس امیر
مومنان و سید اوصیا پیغمبران و اما من بنده خدا و پسر بنده و کنیز خدا کسری انوشیروانم
حضرت فرمودند احوال خود را از برای ما بیان کن گفت یا امیر المومنین من پادشاه عادل بودم
و نسبت برعایا رؤف و رحیم و هرگز خود را راضی بظلم نکردم و لیکن بر دین مجوس بودم
و چون محمد متولد شد در زمان ملک من از کنگرهای قصر من بیست و سه کنگره افتاد
و در شب ولادت او نیت کردم که باو ایمان بیاورم از بس از هر که شنیدم شرافت و فضیلت
و عزت و مرتبه او را که در آسمان و زمین دارد و اهلبیتش نیز نهایت شرافت و بزرگی نزد خدا
دارند اما تغافل و مساهله نمودم و دولت و پادشاهی مرا باز داشت از آنکه فکر خود را
بانجام رسانم و این حسرت تا قیامت از برای من باقی ماند که خود را محروم ساختم از
نعمت عظمی و شرافت کبری و باز ماندم از ایمان باو و حال محروم شده ام از بهشت بعلت
ایمان نیاوردن باو و لیکن با وجود کفر خدا تعالی مرا از عذاب جهنم نجات داد بعلت
عدالتی که داشتم و داد مظلوم را از ظالم میگرفتم و برعیتم مهربان بودم و مروت و انصاف
پیشه کرده بودم و من در جهنم هستم و لیکن آتش بر من حرام است فوا حسرتا لو کنت
آمنت و کنت معک عجب حسرتی در دل من مانده از آنکه ایمان نیاوردم که از دور در خدمت
تو باشم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امیرالمؤمنین ع

تو باشم ای بزرگ اهلبیت محمد ص و ای امیر امت او پس مردم پراکنده شدند وکسانیکه از اهل
ساباط حاضر بودند در آنمجلس رفتند بمنازل خود و عیال و اقوام خود را خبر دادند
از آنچه اتفاق افتاده بود و در میان اختلاف شدید بود در حقیقت امیرالمؤمنین عارفان
مخلص گفتند بنده و دوست و مقرب بخداست و وصی رسول الله است و بعضی گفتند
پیغمبر است و بعضی چون عبدالله بن سبا و یاران او گفتند خداست و اگر خدا نبود چگونه
مرده زنده میکرد و چون امیرالمؤمنین ع شنید دلتنگ شد و ایشان را طلبید و نصیحت
فرمود و گفت شیطان بر شما غالب شده من بنده هستم از خدا و نعمت خود را بر من تمام
نمود و مرا امام فرمود و وصی پیغمبر خود کرد ابنده برگردید از این اعتقاد کفر و محمد ص را
بهتر از من بدانید و منهم مثل شما از اولاد آدم میباشم مخلوقم و محتاجم بوده میروم پس
بعضی برگشتند و برخی اصرار نمودند و هر قدر آنحضرت منع و الحاح نمود فایده نبخشید
نشد و ایشان را در آتش سوزانید و بعضی متفرق در سایر بلاد شدند و می گفتند اگر
خدا نبود چگونه باتش بسوزانید چه سوزانیدن کار خداست که بندگان خود را میسوزاند
چون بنزدیک صفین شدند و همه لشکر همراه او بودند کلمه بومید خشکیده در کنار
شط فرات دید که زمانی طولانی بر او گذشته بود چون باو رسید او را صدا زد گفت
لبیک یا امیرالمؤمنین ع و بزبان فصیح سخن گفت با انجناب و حرکت کرد تا آمد و خود را
در قدم انجناب انداخت پس فرمود برگرد فورا برگشت بمکان خود و چون از جنگ نهروان
مراجعت کرد کلمه بومید را دید فرمود بیاو زیدار چون او میدید بار با نو تازه بانه خود
او را حرکت داد و فرمود خبر ده مرا که کیستی فقیری یا غنی و شقی یا سعید شاهی یا رعیت
جواب داد بزبان فصیح که السلام علیک یا امیرالمؤمنین ع من پادشاهی بودم بسیار
ظالم و سفاک و اسم من ذو یزن میباشد و من پادشاه پادشاهان بودم عام

مشارق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

معجزات

مشارق و مغارب زمین و صحراها و کوهها و دریاها در تصرف و تحت حکم من بودند هزار شهر را
بضعف و قهر و غلبه گرفتم و هزار پادشاه را کشتم و پنجاه شهر عظیم ساختم و پانصد دختر
باکره از بکارت انداختم و هزار غلام ارمنی و هزار غلام رومی و هزار کنیز بکر داشتم و
هفتاد دختر پادشاهان را تزویج نمودم و هیچ پادشاهی نماند در عالم مگر آنکه او را
کشتم و دنیا را از او بر انداختم و چون ملک الموت بجهت قبض روح من حاضر شد گفت
ای ظالم طاغی مخالفت نمودی حق تعالی را پس اعضای من بلرزه در آمد و استخوانهای
من برعشه افتاد و گویا از هم جدا میشد و کسانیکه در زندانخانه من محبوس بودند
که هفتاد هزار مردکان و شاهزادگان و امرا و اشراف بلاد بودند همه را از حبس
در آورده و منتظر مردن من نشستند و چون ملک الموت روح مرا بیرون آورد تمام خلق خدا
از شر ظلم من فراغت یافتند و من از این دنیا بحال در آتش دوزخ معذب بوده ام
حال تا قیامت و خدای تعالی هفتاد هزار ملک از ملائکه زبانیه آتش جهنم موکل من نموده
که در دست هر یک گرزی است از آتش که اگر آن گرز را بر کوههای زمین بزنند از هم
بپاشند و خاکستر خواهند شد و این ملائکه بر اعضای من میزنند گرزهای خود
را که مشتعل میشوم و میسوزم و خاکستر میشوم و باز خدای تعالی مرا زنده میکند و
بهمین نسبت مرا عذاب میکنند ابد الآباد و همچنین خدای تعالی بعدد هر موئی بدن من ماری و
عقربی خلق نموده و بر من موکل نموده که مرا میگزند و بمن میگویند که این جزای ظلم توئی
باشد بر بندگان خدا آنگاه کله ساکت شد پس جمیع لشکر امیر المؤمنین ع بر سر و
صورت خود زدند و گریه شدیدی در مردم افتاد بر دست و پای آنحضرت افتادند
و میگفتند با وجود آنکه پیغمبر ص مکرر حق تو را بر ما بیان میفرمود باز ما حق تو را ندانستیم
و قدر تو را منظور نداشتیم و زیان کار خود بودیم و برتبه تو ضرری نرسید

ونقضی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امیر المؤمنین ع

و تقصیری و عیبی بجهت تو عارض نگردیده پس ما را حلال کن بعلت تفریط و تقصیری که در حق تو نموده‌ایم و غیری را بر تو بگزیدیم و حال پشیمانیم آنگاه فرمود که آنگله را دفن نمودند آنگاه فرمود با آب نهروان که بایستی تا زمانی از جوانب پس آب ببرید و هم ملتفت شد و هر ماهی و هر قسم حیوانی که در آب بود سرها خود را از آب بیرون کردند و بر امیر المؤمنین سلام کردند و تکلم نمودند بزبان فصیح و او را دعا کردند و شهادت دادند بامامت او چنانچه شعر بسته‌اند سلام علی زمزم و الصفا سلام علی سدرة المنتهی لقد کلمتک لدی النهروان نهارا حیتان اهل الثری و قد بدأت لک حیتانها تنادیک مذعنة بالولاء معجزهٔ ششم از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که روزی دیدم حضرت امیر ع از کوفه بیرون میرود من هم از عقب او بیرون رفتم تا آنکه بجبانه رسید در وسط ایشان ایستاد و فرمود یا اهل ... یا اهل ... پس جواب ایشان از میان قبرهای خود صدا کردند لبیک لبیک یا مطاع یعنی ای سید ما فرمود چه قسم می‌بینید خود را گفتند بعلت معصیت و مخالفت تو خود را معذب می‌بینیم تو بی مثل هرون و از ما هر کس ترا معصیت کند معذب خواهد بود تا روز قیامت بعد از آن فریادی زد آنحضرت که نزدیک بود آسمانها برگردد پس بیهوش افتادم از شدت هول آنچه دیدم و چون بهوش آمدم دیدم امیر المؤمنین ع بر نجیبی از یاقوت سرخ نشسته و تاجی مکلل از انواع جواهر بر سر دارد و برنورها زرد و سرخ و سبز در سر و بر و دوش او آراسته است و روی مبارکش مثل قرص ماه شب چهارده عرض کردم که این ملکی عظیم است ای آقای من فرمود بلی ای جابر ملک ما اعظم است از ملک سلیمان و سلطنت ما از او بیشتر است پس برگشتیم و داخل کوفه شدیم و او قدمها بلند برمیداشت و میفرمود

که و الله لافعلنه لا و الله لا کان ذلک ابدا یعنی میگفت باکه سخن میگوئی منکر کسی را نمی ببینم فرمود برهوت را دیدم در تابوتی در برهوت بر من منکشف شد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

معجزات

عذاب میکنند و چون مرا دیدند گفتند یا امیر المؤمنین ع ما را بینا بر گردان تا اقرار به
فضیلت تو نمائیم و با مامت تو اقرار کنیم من کفر لا والله لا فعلت تا آخر آنکه این آیه
را خواندند و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون پس فرمودند اینجا بر کسی
نیست که مخالفت کند ما را و وصی پیغمبر را مگر آنکه محشور کند خدا او را در روز قیامت
نابینا و در عرصه گاه قیامت کور باشد و بمانند بجا امیر فرمود معجزه هفتم از سلمان
فارسی منقولست که خدمت حضرت امیر المؤمنین ع عرض کردم که دلم میخواهد از معجزات
تو چیزی ببینم بمن گفت انشاء الله و لحظه برخواست و داخل منزل خود شد و بعد از
دقیقه آمد و سوار اسبی سرخ بود و قبای سفید کلاه سفید پوشید بعد از آن فرمود
ای قنبر آن اسب دیگر نیز بیرون بیاور پس اسب دیگر سرخ بیرون آورد و فرمود سوار
شو یا با عبد الله سلمان گفت چون سوار شدم دیدم دو بال دارد که بر پهلو او چسبید
پس صیحه کرد آنحضرت و آن اسبها بلند شدند رو بهوا و صدای بال زدن ملائکه را میشنیدیم
و تسبیح که در زیر عرش میکردند آنگاه رفتیم بر ساحل دریای ذخاری که موج بسیار
داشت رسیدیم پس نگاه تندی بان دریا کرد و آن دریا آرام گرفت و ساکن شد بعد
از آن دستم را گرفت و بر روی آب روان شدند و اسبها از عقب ما میآمدند و کسی از اسبها
را نمیکشید بخدا قسم که پاهای ما تر نشد و سم اسبان نیز تر نشد و از آن دریا گذشتیم
و بجزیره رسیدیم که درختهای بسیار و میوه های عجیب و مرغان رنگارنگ بر شاخسار
درختان نواهای مختلف میخواندند و نهرهای آب از هر طرف جاری بود و درختی عظیم
دیدیم که نه شکاف داشت و نه شکوفه پس جنبانید درخت را بچوبی که در دست
داشت و شکافته شد آن درخت و از شکاف آن شتری ماده در آمد که طول آن هشتاد
ذرع بود و عرض او چهل ذرع و بچه از عقب او روان بود فرمود که نزدیک این شتر برو

و از شیر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

واو نشتران بدوش و بخور سلمان گوید که نزدیک آن شتر رفتم و از شیر خوردم که سیر شدم
و آن شیر از شهد عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر بود فرمود این خوب است ای سلمان عرض کردم
بلی فرمود از این بهتر میخواهی بر تو بنمایم عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین ع پس صدای دیگر فرمود
که یا حسنا دیدم از همان شکاف شتری دیگر در آمد که طول او یکصد ذرع دستی بود و سر
او از یاقوت سرخ و سینهٔ او از عنبر اشهب بود و دستها و پای او از زبرجد بود و افسار آن
از یاقوت زرد و پهلوی راست او از طلا و چپ او از نقره و عرض آن از مروارید بود فرمود
از شیر آن بخور پس لبهای او را بدهان خود گذاردم دیدم عسلی صاف بدهان من آمد عرض
کردم این شتر از کیست فرمود از برای تو و سایر شیعیان مخلص ما میباشد پس فرمود به
شتر که برگرد بشکاف و چون برگشت در خدمت آنحضرت رفتیم در آن جزیره تا رسیدیم به
درختی بسیار بزرگ که بر آن طعامی بود که بوی مشک از آن ساطع بود و مرغی بصورت
کرکس بسیار بزرگ بنظرم آمد پس آن مرغ آمد مقابل آنحضرت و سلام کرد و برگشت بمکان
خود عرض کردم که این چه مائده ایست فرمود همین جا این مائده گسترده اند از برای ما و
دوستان ما تا روز قیامت پرسیدم این مرغ است فرمود نه ملکی است موکل است بر این
مائده تا روز قیامت عرض کردم تنها است این ملک در این جزیره فرمود خضر ع در سالی
یکبار باین جزیره عبور مینماید آنگاه دست مرا گرفت و بدریای دیگر رسیدیم و از آن نیز
عبور کردیم و آنطرف دریا جزیرهٔ بسیار عظیمی بنظرم آمد که در آن قصری بود که یک خشت آن
طلا و یک خشت از نقره و کنگره های آن از عقیق زرد بود و بر هر رکنی از آن قصر هفتاد
صف از ملائکه بودند همه آمدند و سلام بر آنحضرت کردند و اذن داد ایشان را
که برگشتند بموضع خود و امیر المؤمنین ع داخل قصر شدند و در اطراف آن درختان میوه های
بسیار و مرغهای ملون و نباتات و گیاههای سبز بود و تمام آن قصر را تفرج کردیم چون

بسیار عالی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

معجزات

بسیار عالی در آن قصر بود داخل آن عمارت شدیم و کرسیی از طلای سرخ در آن عمارت گذارده بودند آنجناب بر روی آن کرسی نشست و مشرف شدیم بر قصر و نگاه کردیم در دریای سیاهی که موجهای آن کوهها را کرو میکرد و هر موجی مثل کوهی بلند بود و پس نگاه بآن دریا فرمود موجهای آن تمام شد و آرام گرفت فرمود بر شنید از آنکه امری که در بارهٔ او نمائیم بعد از آن فرمود ای سلمان میدانی این چه دریائی است گفتم نه والله فرمود همان دریا است که فرعون و اتباعش در آن غرق شدند و همهٔ آنها را جبرئیل بر بال خود برداشت و انداخت در این دریا و از آن روز بسوی زیر میروند تا قعر دریا و همچنین خواهد بود تا روز قیامت و عرض کردم یا امیر المؤمنین ع دو فرسخ راه رفته ایم فرمود پنجاه هزار فرسخ رفته ایم و ده مرتبه در همهٔ دنیا گشته ایم گفتم چه قسم میشود این یا امیر المؤمنین ع فرمود هرگاه ذو القرنین مشرق و مغرب دنیا را طواف کند و بسد یاجوج و ماجوج برسد از برای او اشکالی نداشته باشد از برای من بعد چه دارد که امیر مؤمنان و خلیفهٔ پروردگار عالمیانم ای سلمان مگر نخوانده عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول گفتم بلی فرمود منم آن برگزیدهٔ رسول که خدا او را ظاهر و مطلع ساخته بر علم غیب خود منم عالم ربانی منم آن کسی که شدید دنیا را بر من آسان نمود و راه دور را از برای من پیچیده سلمان گوید پس شنیدم منادی ندا کرد از آسمان که صدای او را میشنیدم اما شخص او را نمیدیدم که وانت گفتی تو بی صادق مصدق بعد از آن برخاست و سوار اسب شد و من نیز سوار شدم و صدا زد بر آنها و در هوا پریدند ناگاه خود را در دروازهٔ کوفه دیدیم و همهٔ این عجایب را که دیدیم و این مسافت عظیم را طی نمودیم در سه ساعت از شب اتفاق افتاده بود بعد از آن فرمود وای بر آن کسی که ما را دوست ندارد و نشناسد حق ولایت ما را انکار نماید ای سلمان محمد ص افضل بود یا سلیمان عرض کردم محمد ص افضل بود فرمود آصف توانست

عرش بلقیس



سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر المؤمنین ع

عرش بلقیس را از سبا بیک طرفة العین بر دارد یکماه راه یا بیشتر و حال آنکه علم یک کتاب
خدا بیشتر نزد من است من میتوانم که یکصد و بیست و چهار کتاب را میدانم که خدا نازل کرده بر پیغمبران
خود بر شیث پنجاه صحیفه نازل کرد و بر ادریس سی صحیفه و بر ابرهیم بیست صحیفه و تورات
و انجیل و زبور و قرآن عرض کردم راست میفرمائی و اما باید چنین باشد پس فرمود هر که
شک کند در امری از امور ما و علمی از علوم ما مثل کسی است که شک در معرفت ما داشته
باشد و حقوق ما را نداند خدا تعالی در حدیث بر ما معین فرموده و بیان کرده که بچه چیز باید
عمل کنند مردم و همه کس آنرا نمیدانند معجزه هشتم از اصبغ بن نباته مرویست که
روزی در خدمت امیر المؤمنین ع بودم که جمعی از اصحاب آنحضرت داخل شدند از آنجمله ابو موسی اشعری
و عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و حذیفة بن الیمان و ابو هریره و مغیرة بن شعبه و
غیر ایشان و عرض کردند یا امیر المؤمنین ع بنما بما از معجزاتی که خدا ترا بآنها مخصوص نموده
فرمود شما را چه کار باین امور و چه خواهشی است که دارید از چیزی که خود بآن راضی نیستید
و حال آنکه خدا تعالی میفرماید بعزت و جلال و رفعت شان خود قسم که کسی را عذاب نمیکنم
کردم مگر بعد از اتمام حجت و برهان و علم و بیان بعلت آنکه رحمت من پیشی گرفته بر غضب
من و بر خود نوشته ام رحمت را و منم رحمن و رحیم و ودود و علیم و حنان و عظیم و عزیز
و مکرم و کریم پس همین که فرستادم رسولی را و حجت و برهان بر دعوی خود با او دادم
و کتابی برو نازل کنم پس هر که ایمان آورد برسول من او رستگار خواهد بود و هر کس
کافر شد و زیان کار میباشد و مستحق عذاب ایشان عرض کردند ما ایمان بخدا و رسول
او آورده ایم و توکل بر خدا نموده ایم حسبنا بعلی ع فرمود خداوندا گواه باش بر اینها و تو
عالم و دانا بآنچه میکنند بعد از آن فرمود برخیزید بنام خدا پس برخواستیم و آمدیم به
جبانه و هر گز آنجا ندیده بودیم بیشتر از آن ناگاه باغ بسیار سبز و خرم بنظر آمد

و در میان



معجزات

و در میان باغ غدیرها آب بود و در آن غدیرها ماهیهای بسیار بود گفتیم والله همین دلیل
است بر امامت تو اما غیر از این بنما از غرایب معجزات خود فرمود نگاه برخیز پس بدست
راست اشاره فرمود بجانب ما ناگاه پیدا شد قصرها از زر نگار مکلل بجواهر بسیار
از در و مرجان و یاقوت و زمرد و درهای آن از زبرجد سبز بود و در آن قصرها حور و غلمان
و نهرها و درختان و مرغان بسیار و گیاههای سبز بحد بود و حیران بودیم و تعجب مینمودیم
که ناگاه در آن قصرها دیدیم دخترها مثل ماه شب چهارده و پسران چون مروارید بهم پیوسته
و همه میگفتند بسیار مشتاق ملاقات تو و شیعیان تو میباشیم پس اشاره کرد بایشان
که ساکن شوید بعد از آن پای مبارک خود را بر زمین زد و زمین شکافت و در آمد
منبری از آن از یاقوت سرخ و آنجناب بر بالای آن منبر رفت و حمد کرد خدا را و صلوات
بر محمد و آل محمد فرستاد و فرمود چشمها خود را بر هم گذارید بعد شنیدیم صدا بال زدن ملائکه
را شنیدیم به تسبیح و تقدیس و تهلیل جناب اقدس الهی و همه برخواستند و برابر آنجناب
صف کشیدند و عرض کردند ما را امر بفرما بما کن ای وصی رسول خدا و امیر مؤمنان حضرت فرمود
ای ملائکه بروید کاد بیاورید از برای من ابلیس با ابالسه را و فرعون فراعنه را بخدا قسم که
یک طرفة العین نگذشت که نزد او حاضر شدند فرمود چشمهای خود را بالا کنید و چون
خواستیم نگاه کنیم نمیتوانستیم و چشمان ما خیره شد از شعاع نور ملائکه گفتیم یا امیر
المؤمنین چشمان ما کور شد نمیتوانیم نگاه کرد و صدا زنجیرها و کندها را شنیدیم و با
عظیمی و دیدن گرفت ملائکه عرض کردند ای خلیفه خدا اینک ملعون را آوردیم که لعنت خدا
بر او باد و مضاعف کرداند خدا عذاب خود را بر او گفتیم یا امیر المؤمنین ع از برای خدا
نگذار چشمان ما کور و گوشهای ما کر شد طاقت دیدن و شنیدن این صداها نداریم چون کشیدند
آن ملعون را ابلیس روی آنحضرت برخواست و میگفت وای از ظلم آل محمد ع از خرابی که من بر
ایشان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ایشان کردم ای مولای من ای سید من رحم کن بر من که طاقت این عذاب ندارم فرمود که خدا
بیامرزد ترا ای ملعون رجس خبیث شیطان بعد از آن دو بارها فرمود حضرت پرسید از او
که کیستی پرسیدند از او گفت ابلیس ابالسه و فرعون فراعنه ام [illegible] میباشم همین که انکار
کردم حق سید و آقای خود را که او است امیر مؤمنان و خلیفه پروردگار عالمیان و آیات
و معجزات او را انکار کردم و الحال ساحر میباشم آنگاه امیر المؤمنین ع فرمود چشمان
خود را بر هم گذارید پس همه او سخنی فرمود و گفت چشمان خود را باز نمائید چون باز نمودیم
در همان موضعی که بودیم بود دیدیم نه قصری و نه آبی و نه باغی بلکه صحرای خشکی مثل
همیشه بود اصبغ بن نباته گوید بجوان کسی که مرا گرامی کرد بدین دلائل و معجزات که
مردم از آن موضع جدا نشدند مگر آنکه بشک افتادند در آنچه دیده بودند بعضی از ایشان
میگفتند این سحر و کهانت است و دروغ است پس امیر المؤمنین ع فرمود که بنی اسرائیل مسخ
نشدند و خدا ایشانرا عذاب نکرده مگر بعد از آنکه دلیل و معجزه خواستند و بعد از ظهور
آنها انکار کردند تا وقت عقوبت الهی ایشانرا گرفت و حال نیز لعنت خدا و عقوبت الهی بر
شما نازل شد و من یقین کردم که گفته آنحضرت راست است و همه آنهائی که تکذیب کردند
بسخط و غضب و لعنت خدا مبتلا گردیدند **معجزهٔ هشتم** در کتاب احتجاج از حضرت امام
حسن عسکری ع منقول است که جناب سید الساجدین ع فرمودند که امیر المؤمنین ع روزی
نشسته بودند که شخصی از حکماء یونان که مدعی علم حکمت فلسفه بود آمد و گفت یا ابا الحسن
شنیدم که پسر عم تو دیوانه است آمده ام او را معالجه کنم وقتی رسیدم که فوت شده و آنچه
در نظر داشتم بر هم خورد پس بعد از آن شنیدم که پسر عمی دارد و آن توئی آمده ام به
بینم اگر آزاری داشته باشی دفع کنم و معالجه نمایم حال میبینم که ترا دردی شدید
در صورت تو هست و ساقهای پای تو بسیار باریک است و گمان نمیکنم که با این پایها به

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

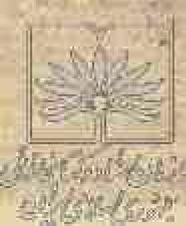
معجزات

نتوانی راه روی یا آنکه چیزی را برداری که اندک سنگین باشد اما از دردی که دارم تو را اعلام
میکنم ولیکن ساق پای تو علاج ندارد و صلاح تو در آنست که چیز سنگین بدوش و سینه
خود بر نداری و در راه رفتن هم کمتر راه بروی و بپای خود مدارا کنی که مبادا بار دیگر بشکند
ایمن نیستم از آنکه باید که سنگینی و زیاده روی عیب کند و دیگر درد صورت ابرا شد و آن
مرد دست کرد در بغل خود دوائی در آورد و خدمت آنحضرت گذارد و گفت این دوا
تلخ نیست و آزاری بتو نمیکند اما باید از گوشت باید چهل روز پرهیز کنی آنوقت دردی که
داری تو میبرد حضرت فرمود که نفع این دوا نقل کردی حال بگو ببینم دوائی داری که مضرّ
باین دردی باشد و آن را زیاد کند گفت بلی بگیر دوائی دیگر بیرون آورد و گفت یکحبه اینرا
هر گاه کسی که دردی داشته باشد بخورد فی الفور زیاد میکند و او را میکشد و اگر دردی
هم نداشته باشد در آن روز میمیرد فرمود همین دوا که مضرّ میدانی بده ببینم پس کاغذ
پیچیده دوا را گرفت از آن شخص و پرسید این چه قدر است گفت بقدر دو مثقال است و سمّ کشنده
است بقدر حبه آن مرد را میکشد پس امیرالمؤمنین ع مجموع کرد آنکه در کاغذ بود فرو برد
و عرق پیشانی کرد و چون آن شخص دید که همه آن را حضرت خورد بدنش بلرزه در آمد و
گفت حالا مردم مرا میگیرند و میگویند علی را کشتی و خون او را از من مطالبه میکنند و
هر چند بگویم خودش جنایت بر نفس خود کرده از من قبول نخواهند کرد و مضطرب
بود حضرت فرمود ای بنده خدا حال بدنم از همه وقت صحیح تر است و آنچه یکحبه آن سم
قاتل میدانستی دو مثقال آن را خوردم و فرمود حال چشمان خود را بهم گذار و چون هم
گذاشت و بعد باز نمود دید که روی حضرت قرمز شده و مثل گل سرخ سرخ و سفید
باشد و مطلوب دیگر ندارد پا مرد باز لرزید و حضرت اسد الله میخندید و میگفت که
زردی در روی تو میبینم گویا من آن نیستم که پیش از این بودم گویا هرگز روی من زرد نبوده
گفت بلی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت امیر ع

گفت بلی چنین است گفت اینکه عیب در زردی روی من که رفع آن سم نوشنده ام و اما باریکی
ساق پاهایم میبینی بر حال بتو که بدانی طبابت خدا تعالی از طبابت تو زیاد تر است
بیرون طاقی که حضرت در آن نشسته بود ستونها بسیار کلفتی داشت که در بر سقف آن طاق
زده بودند و بودی آن سقف و طاق دیگر ساخته بودند فوقانی دست انداخت آن
حضرت بر آن ستون و آن ستون را بلند نمود و سقف آن و طاق را و اندرو طاق فوقانی
مجموع بلند شدند و دیوارهای آنخانه نیز بلند شد و همه آنها بر روی دست آنحضرت قرار
گرفت در هوا و حکیم یونانی غش کرد حضرت فرمودند آب بر رویش زدند او را بهوش آمد چون
بهوش آمد گفت والله مثل امروز امری عجیبی و غریبی ندیده بودم فرمود با این اینهم قوت
و طاقت ساق باریک اینها را در طب خود خوانده بودی حکیم گفت محمد ص هم مثل تو
بوده حضرت فرمودند مگر علم من غیر از او است و عقل من غیر از عقل او است و قوت من
مگر غیر از قوت او است چنانچه شخص ثقفی آمد که از همه عرب طبیبتر و حاذق تر
بود و گفت پیغمبر ص اگر جنون داری تا تو را دوا کنم فرمود میخواهی معجزه و علامتی بتو
بنمایم که مستغنی شوی از هر دوا و طبابتی و بدانی که من نیز مستغنی میباشم گفت
بلی فرمود هر علامتی و معجزه خواهی بگو تا من ظاهر کنم گفت من آنوقت را میخواهم
که نزدیک بیا و بعد اشاره کرد بنخل خرمای کهنه سالخورده که تا کاه دید ریشه آن
درخت کنده شد و زمین را میشکافت و میآمد تا برابر آنحضرت رسید ایستاد فرمود
کافی است تو را این معجزه گفت نه گفت دیگر چه میخواهی گفت بگو تا برگردد بر سر جای
خود که از آنجا کنده شده و آمده پس امر فرمود با درخت تا برگشت شخص یونانی گفت
اینکه میگوئی نقلی است که از محمد ص یکی و او مرده و غایب است من از آن کی از تو
میطلبم اگر کردی ایمان میاورم ... میشوم اراده تو اگر مرا او دیده نبود خود بدانم
کم را است



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

که را است میگوئی گفت اینکه تو خواسته معجزه از برای تو بنمائی میشود بعلت اینکه
در دل خود میخواستی آنچه خواسته بیابی و تو را آورد تد معجزه خواهش کن برای تو ظاهر
کنم که از برای همه معجزه باشد یوقنا گفت هر گاه بدلخواه من کند از دل میخواهد که
آن درختی که در وادی ما است اجزاء آنرا متفرق نسازی و میان آنها دوری ببیند اینچنین
بنظر نیاید و مشخص نشود که چه بوده است و باز برگردانی و جمع کنی و بصورت اول
کنی فرمود بلی این معجزه ایست عام از برای هر و نزد سومی بان درخت برو و نزد او و
بگو امیر المؤمنین علی میگوید که چنین شو که دلت میخواهد پس آنشخص یوقنا رفت و
پیغام حضرت را گفت ناگاه دیدند اجزاء آن درخت از یکدیگر منفصل شده و هیچ
و چنان ریزه ریزه شده و اجزاء ریزه آن چنان کوچک بود که مرئی نمیشد و گویا عین
و اثری از آن درخت نبود پس اعضای یوقنا بلرزه آمد پس گفت مطلب و خواهش اول
مرا بعمل آوردی و خواهش دوم باقی مانده است فرمود برو و پیغام مرا ببر و بگو بدرخت
که علی گفته باز بصورت اول شو باذن خدا تعالی و چون یوقنا صدا زد باز بلند شد
اجزاء آن درخت در هوا مثل ذرهائی که در هوا مرئی میشوند و متفرق میباشند آنوقت
جمع شدند تا شاخه شدند و همچنین همین نسبت شاخها جمع شدند و بر جای ریشه
کردند ناگاه برگها و صعفهای نخل و خوشهای خرما جمع شدند خلاصه بهمان هیئتی که بود
بدون زیاد و کم باز شد و بجای خود قرار گرفت و چون فصل رطب نبود جاهای خوشه
بود اما خوشه تازه و میوه نداشت یوقنا گفت میخواهم همین جاهای خوشه خوشه
کند و هر یک از آن خوشها اول سبز و بعد از آن سرخ و زرد شود بطریق خلال و بعد
از آن رطب شود و هنگام چیدن آن بشود فرمود برو بگو که سید اوصیا پیغمبر از تو
فرموده که چنین بشوی تا بشود چون رفت و گفت بهمان نسبت بار داد و چنان
شد خوشها



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شد و خوشها سنبلی شد و رطب او پخته شد بباد خود یوتانی گفت نزدیک شود
دست من تا از آن بچینم و خوشه دیگر هم از طریق بلند باشد لیکن دست من دراز
شود که بآن برسد و بچینم پس چنانچه میخواست بخورد امیر المؤمنین ع فرمود
بعد از آنکه خوردی اگر ایمان نیاوری بهلاکت خواهی شد و عبرت دیگران خواهی
کرد پس یوتانی گفت اگر بعد از این همه معجزات که از تو دیدم ایمان نیاورم
بسیار مرد معاندی بوده ام و با بخت خود و جان خود در جنگ شده ام اشهد انک
من خاصة الله وانک صادق فی جمیع اقوالک عن الله فامرنی بما تشاء اطعک
معجزه دهم وایضاً آنحضرت از جد خود امام محمد باقر ع روایت کرده است
که چون امیر المؤمنین ع از جنگ صفین مراجعت نمودند و در اثنای راه لشکر آب نه
داشتند سید انجناب فرمود زمینی را حفر نمودند سنگی ظاهر شد که همه لشکر
از برداشتن و کندن آن عاجز شدند و خود بنفس نفیس دست انداخته و آن سنگ را بلند
نمود و بقدر پنجاه قدم دور انداخت و در زیر آن سنگ چشمه آب صافی ظاهر گردید و تمام
لشکر خود و چهارپایان خود را سیراب نمودند و راهبی که در آن حوالی بود دید مسلمان
شد گفت در کتابها دیده ام که وصی پیغمبر آخر الزمان در این بیابان چشمه آبی ظاهر
کرد و آنحضرت بعد از فراغ از آن مهم خواست که قضاء حاجت نماید بعضی از منافقین
لشکر آنحضرت گفتند حال مر پیغمبر و دعوت او را میبینیم و آنچه از او بیرون میآید
مشاهده میکنیم و کذب او را ظاهر میسازیم بجهت آنکه او ادعای مرتبه نبوت می
کند و میگوید چنانچه دعوت پیغمبر ص نمیتوان دید و نه آنچه از او برمیاید وصی پیغمبر
نیز چنان است پس امیر المؤمنین ع فرمود بقنبر که برو نزد آن دو درخت که از یکدیگر
دور بوده اند زیاده از یک فرسخ و صدا کن ایشان را و بگو وصی رسول خدا امر میکند
شما را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

ستاره‌ها را که سفید نیکو بجنبید قنبر گفت یا امیرالمؤمنین صع من تا بایشان بمیرند فرمودی
آنکه نور دیده تو را سفید کرد که از زمین آسمانهای هفتگانه و ستاره‌ها را می‌بینی
تا بعد پانصد سال و هزار سال و بیشتر می‌توانند دید نور را تا آنها برسانند پس قنبر صیحه
زد آنها را و آنها متحرک شدند بتعجیل و مثل دو نفر که عاشق یکدیگر باشند و مدتها
یکدیگر را ندیده باشند بعد از طول ایام فراق بیکدیگر برسند بیکدیگر منضم شدند
تا از جمعی از منافقین گفتند علی در سحر کردن مثل پیغمبر میماند نه او پیغمبر و نه این
امام است بلکه هر دو ساحر و جادوگری ماهر میباشند ما دیگر از عقب او و
نگاه میکنیم بعد وفات او پس خدا امیرالمؤمنین ع رسانید سخن آنها را پس بلند گفت ای
قنبر منافقین میخواهند با وصی رسول خدا ع عناد ورزند بجمال ایشان در میشد که
بغیر از این دو درخت خود را از ایشان محافظت نتوانند نمود برو و بدرختان بگو که بجای
خود برگردند ناگاه درختان کنده شدند از زمین و از یکدیگر دور میشدند مثل
دور شدن آدم جبونی از پهلوان شجاعی در روز رزم و بحضرت رفتند و درختها
خود را بلند نمودند و بعضا حاجت نشستند جمعی رفتند که نگاه کنند همین که
نزدیک رسیدند چشمهای ایشان را خدا تعالی کور کرد که هیچ ندیدند چون چشم خود را
بر گردانیدند روشن شد باز نگاه کردند کور شدند و باز روی خود را گردانیدند
بینا شدند حضرت فرمودند هشتاد مرتبه این عمل صادر شد و همین نسبت بودند
تا از قضای حاجت فارغ شد و روانه گردیدند پس رفتند که آنچه بیرون آمده بود
ببینند در همان موضع پای ایشان بسته شد که نتوانستند پیشتر بروند و ندیدند
و چون بر میگشتند و براه میافتادند پای ایشان باز و چشمهای ایشان بینا می‌شد
تا در طبع افتاده برمیگشتند و نظر مینمودند چیزی نمیدیدند تا صد مرتبه چنین کردند

تا آنکه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

صدیقه کبری

تا آنکه منادی ندا کرد که کوچ کنند و کوچ نمودند و رفتند و از برای ایشان مشتبه نشد
و با وجود ملاحظه اینقسم کرامت و معجزه متنبه نشدند و طغیان ایشان زیاده شد و
گفتند اگر امام بودی چرا انتقام از معویه و یزید نکشیدی و از ایشان عاجز هستی پس محمد
ایشان بگوش آنحضرت رسید فرمود که بیائید تا آنکه بروید که هر سه را حاضر کنند پس چون از آیه
استماع کردند دیدند مثل سیاهیهای زنگی هر چند نفر یکی از ایشانرا ذکر کرده از آسمان
زیر میآوردند تا آنکه پیش روی آنحضرت آنها را بر زمین گذاردند چون نگاه کردند دیدند
یکی معاویه و دیگری یزید و دیگری عمر بن سعد فرمود بیائید تماشا کنید بخدا قسم
اگر بخواهم ایشانرا میکشم ولیکن ایشانرا مهلت داده ام تا وقت معین که خدا ایشانرا
مهلت داده است از راه عجز و خواری ملکه استحقاق است که حق تعالی خواسته که هم به
ایشان و هم بشما ها گویا باشد و ببینند که شما چه کار خواهید کرد این طعن شما بر
علی شد طعن کفار و منافقین و مشرکین پیش از شما است که بر پیغمبر زدند و گفتند
کسیکه ادعا بکند که در یکساعت ملکوت آسمانها را طی نمود و بهشتها را دید و بر
گشته چرا میکرد جهاد بر سر مشرکین و پیاده میرفت و تا مدینه بیازده روز راه
فرار میکرد. **مقصد دوم در معجزات صدیقه کبری سلام**
الله علیها چهارده معجزه از آنحضرت نوشته الله از آنجمله چهار معجزه ذکر میشود معجزه
اول از جابر بن عبدالله انصاری منقولست که پیغمبر خدا چند روز گذشته بود که چیزی
نخورده بودند حتی آنکه اثر گرسنگی در خود گشتند چیزی بهم نرسید که تناول فرمایند
بطاق فاطمه آمد فرمود ای دختر چیزی داری که بیاوری تناول نماید که بسیار گرسنه است
عرض کرد بخدا قسم که ما نیز چند روز است که چیزی تناول نکرده ایم پس آنحضرت برگشت
رفت دیدن کسی بعد از آن فاطمه دو گرده نان و پاره گوشت هدیه آوردند با آنحضرت آورد

در طبقی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در طبقی گذارده روی آنرا پوشیده و با امام حسن ع داد که خدمت جد بزرگوار خود ببرد با آنکه
خود نیز گرسنه بودند با آنکه امام حسن ع را فرستادند که آنحضرت را اعلام نماید پس آن
حضرت سرانجمن قدم فرمود بخانه فاطمه ع و فرمود بیاور ای فاطمه آنچه داری پس آنطبق را سرپوشیده
آورد بخدمت پدر بزرگوار و چون سر آنرا برداشتند مملو از گوشت و نان بود چون فاطمه
آنرا دید متحیر شد و دانست که از جانب خدا میباشد پس حمد و شکر و ثنای الهی را نمود پس
پیغمبر ص فرمود ای فاطمه ع از کجا آوردی اینرا عرض کرد که از جانب خداست ان الله یرزق
من یشاء بغیر حساب پس پیغمبر ص جمع نمود علی و فاطمه و حسنین ع را با تمام زنهای خود
و همه از آن تناول نمودند تا سیر شدند و آنطبق همان نسبت پر بود و همسایگان نیز
دادند و تا چندی روز از آن تناول مینمودند و از ام آیمن مروی است که چون فاطمه از
دنیا رحلت نمود قسم یاد کردم که دیگر در مدینه توقف نکنم چه تاب دیدن جای او را خالی
نبینم و رفتم بمکه و در عرض راه تشنگی بمن زور آورد دست خود را بلند نمودم بجانب آسمان
و عرض کردم خداوندا من کنیز و خادمه فاطمه زهراء ع دختر رسول تو میباشم چگونه راضی
شوی که من از تشنگی هلاک شوم ناگاه دلوی میان آسمان و زمین دیدم نزدیک بدهان
من پیدا شد و چون آشامیدم بحق فاطمه ع تا هفت سال احتیاج بآب هم نرسانیدم
و تشنه نشدم و گاه بود که مردم مرا در روز سیاه گرم میفرستادند از برای شغلی و مهمی
و با وجود آن تشنه نمیشدم و از سلمان رضی الله عنه منقول است که روزی رفتم بخانه
فاطمه زهراء ع دیدم آنجناب نشسته است و آسیا میکند قدری جو را که در پیش خود گذارده
بود و چوب دسته آسیا خون آلود شده بود و پوست دستهای آنجناب رفته از اثر آسیا کردن
و حسنین ع در گوشه طاق افتاده گریه میکنند عرض کردم ای دختر رسول خدا فضه
خادمه تو خوابیده است و تو با این نسبت زحمت میکشی فرمود پدرم رسول خدا بمن وصیت

نمود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

صدیقه کبری ع

نموده که با فضه نوبت خدمت خانه را بکنم یک روز او متوجه شود و یک روز وامروز
نوبت من است سلمان میگوید که عرض کردم که من آزاد کرده شما هستم و بر شما دو خدمت
را بگذار مختصر کردن زحمت آسیا است یا آرد را آسیا بفرمائید و حسنین را بدهید تا
من مشغول کنم و از گریه ساکت نمایم یا آنکه حسنین را شما متوجه شوید تا من آسیا
کنم فرمود حسنین من بایشان انس دارند و بخیر تو مشغول میکنم و از گریه ساکت مینمایم
تو آسیا کن پس مشغول آسیا کردن شدم که شنیدم مؤذن اذان ظهر میگوید آمدم
بمسجد با پیغمبر ص نماز گذاردم و چون کیفیت را لخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع عرض
کردم بسیار گریست و بیرون رفت بعد از ساعتی برگشت خوشحال و خندان بود پیغمبر ص پرسید
از امیرالمؤمنین ع سبب خنده و خوشحالی را عرض کرد که چون از سلمان احوال شنیدم
بسیار متغیر الحال رفتم بخانه دیدم فاطمه ع بر پشت افتاده و از شدت خستگی و ضعف
گرسنگی بخواب رفته و حسنین ع نیز بر سینه او خوابیده و آسیا در پیش روی او است و
خود بخود میگردد حضرت رسول خدا ص تبسم فرمود گفت یا علی نمیدانی که خدا را ملائکه
بسیار هست که خدمت میکنند محمد ص و آل محمد را تا روز قیامت **معجزه سیم**
در کتاب ریاض روایت است که فاطمه ع روزی از زن‌ها یکصاع جو از یهودی قرض خو
و چادر خود را بگرو داد و از پشم بود چادر آنحضرت پس آن یهودی چادر را در طاقچه
گذارده بود در خانه خود چون شب شد زن یهودی داخل اطاقی که چادر در آن بود
شد دید که اطاق روشن شد و از آن موضع که چادر گذاشته مثل چراغ روشنائی در می
آید که مجموع اطاق بلکه فضای صحن خانه را روشن نموده مثل روز پس آمد شوهر خود
را بیدار نمود او در میان اطاق و چون بیک نظر کردند دیدند که آن روشنی از چادر است
که بیرون میآید پس یهودی دوان دوان آمد نزد طایفه و قوم خود ایشان را نیز آورد

وچون همه

و چون همه جمع شدند و دیدند آن کرامت را هشتاد نفر از ایشان مسلمان شدند معجزهٔ
چهارم در کتاب خرایج روایت کرده که یهود عروسی داشتند و آمدند خدمت سرور کاینات
و عرض کردند که ما را بر فاطمه حق همسایگی میباشد و التماس داریم که مرخص فرمایی فاطمه
را که بعروسی ما حاضر شود که باعث فخر ما و برکت در عروسی ما خواهد بود پس حضرت
فرمودند زن علی بن ابی طالب است و اختیارش با اوست التماس کردند که شما خواهش
بفرمایید تا علی راضی شود پس آنجناب رخصت داد و یهود تمام زر و زیور و لباسهای
فاخر خود را با اسباب تجملی که داشتند بر زینت نموده بودند و مقصود ایشان آن بود که
فاطمه با آن لباسهای کهنه و بیچیزی بر ایشان داخل شود و ایشان را با آن زینتگاه به بیند
باعث نقص و ذلت او شود پس جبرئیل لباسهای فاخر بهشتی از بهشت با زر و زیور بهشتی
آورد و فاطمه پوشانید چون فاطمه آنها را پوشید خود را بآنها زینت داد و جناب
اقدس الهی از حسن و بهاء و جمال آنقدر بآنجناب داده بود که هر کس او را میدید مدهوش
میشد پس با این هیئت وارد مجلس یهود شد تا آن یهود بر او سجده نمودند و در مهر رای
بوسیدند و با این علت جمع کثیری از ایشان مسلمان شدند **مقصد سیم** در معجزات
حضرت امام حسن ع و از آنحضرت شانزده معجزه ذکر کرده‌اند و از جمله آنها سه معجزه ذکر
میشود **اول** بدانکه احادیثی که دلالت بر امامت آن بزرگوار کند یا بنص پیغمبر یا امام
سابق یا بمعجزه در احادیث سابقه در دلالت امامت امام اول مذکور شد احادیث بسیار
که دلالت بر امامت امام قائم و سایر ائمه هدی دارد بنص پیغمبر ع و شک در این مطلب نیست
امیر المؤمنین ع که امام حسن را وصی خود نمود و شاهد گرفت سایر فرزندان خود را
از امام حسین ع و محمد بن الحنفیه و سایر اولاد خود را و رؤسای شیعه خود و اهل بیت
خود و اوطومارها و کتابها که از پیغمبران با امامت میرسید آنها را بآن حضرت سپارد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

امام حسن ع

فرمود که پیغمبر ص حسنین وصیت فرمود بمن که بتو بدهم و تو را وصی خود کنم چنانچه پیغمبر بمن داد و مرا وصی خود (نمود و بمن) فرمود که بتو بگویم که چون ترا وفات در رسد ببرادرت حسین بده و با او واگذار نیز و کرد با امام حسین ع و فرمود ترا امر کرده که چون از دنیا بروی بپسر خود واگذاری و اشاره بعلی بن الحسین ع فرمود بعد از آن بهم منقولست اگر فرقت و فرمود پیغمبر ص ترا امر فرموده که چون وفات تو در رسد بفرزندت محمد بن علی بسپاری و سلام پیغمبر ص و مرا باو برسانی و از شهر بن حوشب مرویست که وقتی که امیر المؤمنین ع از مدینه بکوفه تشریف میبردند کتابها و سلاحها را بام سلمه سپردند که چون امام حسن مراجعت نماید باو بدهد و او بعد از مراجعت بآن حضرت داد و از حضرت صادق ع مرویست که امام حسن بیرون آمد از مدینه ببعضی از مزارع که در آنجا داشتند و شخصی از اولاد زبیر بهمراه آنحضرت بود که اعتقاد بامامت آنحضرت داشت در منزلی فرود آمدند و در زیر درخت خرمای خشکی که از بی آبی خشک شده بود از برای امام حسن ع فرش انداختند و در زیر درخت و از برای آن شخص زبیری نیز در زیر درخت دیگر که مقابل آن درخت بود زبیری سر خود را بالا کرد و گفت اگر این درخت خرما میداشت و میخوردیم بد نبود حضرت امام حسن فرمود رطب میخواهی الان عرض کرد بلی پس دست خود را بلند نمود و سخنی گفت که زبیری نفهمید فی الفور درخت سبز شد و برگ تازه بهم رسانید و رطب تازه در آن پیدا شد جمّالی که شتر از او کرایه کرده بودند گفت بخدا این سحر است امام فرمود وای بر تو این سحر نیست بلکه دعای پیغمبر زاده مستجاب شده است پس بالای آن درخت رفتند و رطب چیدند بقدری که میخواستند و خوردند معجزهٔ دوم ایضاً روایت است که آنجناب در سفری پیاده بمکه میرفت و پاهای مبارک آنحضرت ورم کرده بود بعضی از موالی آنحضرت التماس نمودند که شما قدری سوار شوید تا این ورم قدری تخفیف بیابد فرمود که

سیاهی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سوار نمیشوم ولیکن بمنزلی که رسید بمر شخص سپاهی خواهد امد و روغنی همراه دارد
که از برای این ورم نافع است از او بخرید هر قیمت که بگوید و عصا بقیه میکند که قیمت
ان و چون دو سه میل دیگر رفتند بمنزل رسیدند ان سپاهی از دور نمایان شد حضرت به
مولای خود فرمود که برو روغن را بگیر و قیمتش را بده پس ان سپاهی گفت از برای که می
خواهی این روغن را گفت از برای حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت بیا تا ما هم برویم نزد
او چون امد خدمت انحضرت عرض کرد من دوست و شیعه شما یم و قیمت این را نمیخواهم لیکن
التماس دارم که خدا اولاد ذکور بمن عنایت فرماید که دوست شما اهلبیت باشد و وقتی
که امدم زن من درد زائیدن میکشید فرمود برو بمنزل خود که خدا مراد ترا داد
فرزند ذکور تام الخلقه بتو عطا فرمود پس سپاهی رفت و امد و دعا نمود انحضرت را و خبر داد
بصحت انچه فرموده بود و انروغن را انحضرت بپای خود مالید و هنوز از جای خود برنخاسته
بود که ورم پای مبارکش رفع شد معجزه سیم در موثق بن الخریج روایت کرده
که روزی امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه نشسته بود و معاویه میفرمود که تو بعهد شرطها وفا
نکردی و جمعی از شیعیان مرا کشتی و زیاد ملعون را مسلط کردی بر جان و عرض مسلمانان
و شیعیان و من والله اگر تو را خواهم سرنگون کنم بدعا میتوانم کرد بلکه اگر خواهم عراق را
شام کنم و شام را عراق میتوانم شخص شامی در ان مجلس خندید و تمسخر نمود و گفت که
میتواند اینکار را بکند حضرت فرمود تو که زن بی شرم بمنکی که در میان مردان نشسته
برخیز برو بخانه که زن تو مرد شده است و با تو مقاربت خواهد نمود و از او حامله
شوی و اولاد خنثی از او خواهی زائید پس همین نشسته که انحضرت فرموده شد و چندی بر
این گذشت تا انکه بعد از مدتی توبه کردند زن و مرد هر دو امدند و از ان عقیده فاسد
خود برگشتند و التماس نمودند حالت اول را و حضرت دعا فرمود باز انمرد و این زن شد



امام حسین ع

مقصد چهارم در معجزات حضرت امام حسین ع از آنحضرت پنجاه معجزه نوشته‌اند و از
جمله آنها سه معجزه ذکر میشود **معجزهٔ اول** اول آنکه در احادیث معتبرهٔ متعدده
وارد شده که چون امام حسین ع متولد شد جناب اقدس الهی امر کرد جبرئیل را که با هزار
نفر ملائکه برود و تبریک و سلام او را برسول امین برسانند و او را تهنیت دهد بآن مولود
مبارک میمون و چون جبرئیل نازل شد عبور کرد بجزیره از جزایر دریا که در او ملکی بود
فطرس نام و از جمله حملهٔ عرش الهی بود خداوند عالم او را مأمور مطلبی فرمود اندکی مساهله
در تقدیم خدمت نموده بود خداوند جل و علا بر او غضب فرموده و بالهای او را شکسته
و در آن جزیره افتاده و هفتصد سال در آن جزیره بعبادت حقتعالی مشغول بود و بروایتی
مشغول تسبیح خدا او را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و عذاب آخرت و او ملتمس عذاب دنیا را اختیار
نمود پس او را بمژگان چشمانش معلق نموده در جزیره از جزایر دریا که هیچ حیوانی در آن
جا گذر نمیکرد و دود زیر او دود متعفنی ساطع میشد که قطع نمیشد چون احساس نمود
که جبرئیل و ملائکه میآیند باو که نزدیک شدند پرسید که کیستید و چه امر رو داده
اید و بکجا میروید جبرئیل گفت احمد پیغمبر امی حاشر که خاتم انبیا است از دختر و داماد
او که وصی او میباشد پسری بهم رسیده که ائمهٔ هدی از نسل او خواهند بود تا روز قیامت
و جناب اقدس الهی مرا امر فرموده به تهنیت مولود مبارک بروم و بروایتی آنکه التماس
نمود بجبرئیل ع که مرا همراه خود ببر بنزد محمد ص که شاید دعائی در حق من نماید که حق
تعالی از تقصیر من درگذرد جبرئیل ع او را همراه برد و بعد از سلام و تهنیت احوال فطرس
را بعرض رسانید و آنحضرت فرمود باو بگو که خود را بقنداقهٔ مولود بمالد و برگردد
بمکان خود پس فطرس چنان کرد و بالهای آن از برکت حضرت سید الشهداء فی الفور
خداوند عطا فرمود و چون خواست برود عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه امت تو بعد از

تو او را

تو او را خواهند کشت و مکافات این احسان که بمن فرموده این است بر خود لازم ساختم
که هیچ زیارت کننده او را از دور و نزدیک زیارت نکند مگر آنکه سلام و زیارت او را
برسانم و هیچکس صلوات بر او نفرستد مگر آنکه آن صلوات را باو برسانم آنگاه به
آسمان رفت و در روایت دیگر آنکه جبرئیل او را بیاورد و تفصیل احوال او را بعرض
رسانید و آنحضرت دعا کرد و خدا از برکت امام حسین ع شفا داد و خدا او را بخشید بعد
از آن حاضر شد و تهنیت برسول خدا ص گفت و رفت بآسمان و تفاخر مینمود که کیست
مثل من که آزاد کرده حسین ع هستم که جدش پیغمبر ص و پدرش علی ع و مادرش فاطمه ع
و حدیث دیگر از ابن عباس در تولد آنحضرت مروی است و آن حدیث طولانی است و ما
موضع حاجت را ذکر میکنیم روایت کرده که هنگام تولد آنحضرت وحی شد بجبرئیل
و میکائیل و اسرافیل ع که بر زمین فرود آیند با هزار قبیل از ملائکه که هر قبیله هزار هزار
ملک میباشد و چون باسمان چهارم رسیدند ملکی را دیدند که او را صلصائیل میگفتند
و او را هفتاد هزار بال بود که مشرق و مغرب را میگرفت و بود بخضوع و خشوع بجانب
عرش الهی مینگریست روزی از روی تعجب خیال کرد که خدا تعالی چگونه میداند آنچه در
تک دریاها و آنچه در ظلمت شب و روشنائی روز میگردد پس خدا تعالی وحی کرد
باو که از جای خود حرکت مکن و رکوع و سجود مکن بعقوبت این خیال که در خاطرت
گذشت و چون هنگام مراجعت جبرئیل او را ملاقات کرد گفت ای حبیب من ای جبرئیل مگر
قیامت بر پا شده گفت نه گفت پس امروز چه شده و شورش چیست گفت خداوند فرزندی
بمحمد ص پیغمبر خود عطا فرموده صلصائیل گفت ای برادر میتوانی مرا و بخواهی که شفاعت
مرا نماید و خدا تعالی از من راضی شود که تو صاحب شفاعت و مقرب این درگاهی
و جبرئیل چون مراجعت نمود استدعای صلصائیل را بعرض رسانید آنحضرت امام حسین ع

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

را هر دو کشت

امام حسین ع

دا هر دو دست رو باسمان گرفت و عرض کرد اللهم بحق هذا المولود علیک الا رضیت
عن هذا الملک از جانب عرش ندا رسید که یا محمد ص قد فعلت و قدر ذلک عند عظیم
ابن عباس گفته بحق آنکسی که محمد ص را مبعوث برسالت کرد بنده که صلصائیل افتخار می
کند بر ملائکه که من آزاد کرده حسین ع میباشم وایضا از ابن عباس مروی است که
رسول خدا ص فرمود که حقتعالی را ملکی هست که او را دردائیل میگویند و آن شانزده هزار
بال دارد و از میان هر بالی تا بال دیگر مقدار ما بین زمین و آسمانست پس روزی در خاطر
او خطور کرد چیزی را که مناسب جلال و عظمت اقدس جناب الهی نبود باین سبب حقتعالی بالهای
او را مضاعف نمود و وحی کرد بسوی او که پرواز کن دردائیل مدت پنجاه هزار سال
پرواز نمود و هنوز سر هیچ یک از قوائم عرش خدای نرسید پس چون حقتعالی
دانست که او بتعب افتاده فرمود برگرد بمکان خود که من خداوند عظیم و از همه عظیمی عظیم
ترم و از من بلند تری نیست و مکانی برای من نیست پس حقتعالی بال او را گرفت او
را از صفوف ملائکه بیرون کرد بجزیره از جزایر دریاها افتاد و چون در شب جمعه جناب
امام حسین علیه السلام متولد شد و بجبرئیل وحی شد که برای تهنیت با هزار قبیل از
ملائکه برو نزد حبیبم محمد مصطفی ص که همه بر اسبان ابلق و زین و لجام مرصع سوار
باشند حدیث مفصل است موضع حاجت را ذکر میکنیم در آن وقت که جبرئیل ع نزول
کرد ملاقات با دردائیل اتفاق افتاد دردائیل گفت بجبرئیل ع که امشب چه اتفاق افتاده
جبرئیل بطریقی که سابقا ذکر شد بیان نمود و پیغام داد و پیغام را جبرئیل رسانید
از برکت حضرت امام حسین علیه السلام بمکان خود بازگشت نمود مولف عرض میکند که
شاید که هر یک از روایت صحیح باشد باینمعنی که برای سه ملک اتفاق افتاده باشد
یا دو ملک یا یک ملک باشد و اسامی ملک متعدد باشد والعلم عند الله معجزه دیگر

از زیاده

معجزات

از زرارة بن صالح روایتی مرویست که ملاقات کردیم امام حسین ع را سه روز قبل از بیرون رفتن
او بکوفه آنحضرت از ما از مردم کوفه پرسید گفتیم دلهای ایشان با شما است و شمشیرهای
ایشان با بنی امیه و رفتن شما مصلحت نیست پس اشاره فرمود بجانب آسمان چون نگاه کردیم
دیدیم که درهای آسمان همه باز گردید و از آسمان تا زمین پر شد از ملائکه که همه سوار و مکمل
و مسلح که عدد آنها را غیر از خدای تعالی نداند پس فرمود لولا تقارب الاشیاء وحبوط الاجر
لقاتلتهم بهؤلاء ولكن اعلم يقينا ان هناك مصرعي ومصرع اصحابي ولا ينجو منهم الا
ولدي علي ع **معجزه سیم** در بصائر الدرجات از حضرت باقر ع روایتست که بعد از امیر
المؤمنین ع و امام حسن ع جمعی از شیعیان خدمت حضرت امام حسین ع آمدند عرض کردند یابن
رسول الله از معجزات که پدرت و برادرت بما مینمودند میخواهیم از شما نیز مشاهده نمائیم فرمود
اگر پدرم را ببینید میشناسید عرض کردند بلی بخدمت آنحضرت رسیدند بیرون مولی را
نیکو میشناسیم پس پرده در آنجا بود برداشت فرمود نظر کنید چون نظر کردند دیدند
حضرت امیر المؤمنین را در همین هیئت نشسته است پس پرده را گذاشت حضار گفتند
شهادت میدهیم که او خلیفه برحق بود و تو که پسر اوئی امام بحقی صلی الله علیه و علیک
و بهتر این است که در این مقصد شرحی از ثواب زیارت و گریه بر آنحضرت ذکر نمائیم در
احادیث معتبره متواتره مرویست از ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند من زار الحسين
عارفا بحقه كان كمن زار الله بعرشه و بسند معتبر از بشیر دهان منقول است که خدمت
حضرت صادق ع عرض کردم گاهی میشود که حج از من فوت میشود و روز عرفه را نزد قبر
حسین ع میگذرانم فرمود نیک میکنی ای بشیر هر مؤمنی که بزیارت قبر امام حسین ع
برود در غیر روز عرفه با معرفت بحق آنحضرت نوشته میشود برای او ثواب بیست حج و بیست عمره
و بیست جهاد مقبول و هر که زیارت کند آنحضرت را روز عرفه با حالت معرفت بحق آنحضرت

نوشته

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام حسین ع

نوشته میشود برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله و هزار جهاد که با پیغمبر مرسل
و امام عادل کرده باشد گفتم کجا حاصل میشود برای من مثل ثواب موقف عرفات پس نظر
فرمود بسوی من مانند کسی که خشمناک باشد و فرمود ای بشیر هرگاه مومنی برود بزیارت
قبر امام حسین در روز عرفه و غسل کند در نهر فرات پس متوجه شود بسوی قبر مطهر امام
حسین ع بنویسد خدا تعالی برای او بهر گامی حجی که با همه مناسک بعمل آورده باشد
راوی گوید چنین گمان ندارم که فرمود و عمره و نیز بسند معتبر از آنحضرت منقول است که
فرمود خداوند عالم عصر روز عرفه اول نظر رحمت بسوی زیارت کنندگان قبر حسین ع
میکند پیش از آنکه نظر باهل موقف عرفات نماید راوی گوید پرسیدم بچه سبب چنین
کند فرمود در میان اهل عرفات فرزندان زنا حاضر میشوند و میان زیارت کنندگان حضرت
امام حسین ع فرزندان زنا حاضر نمیشوند و مرحوم مجلسی در زاد المعاد گفته از حضرت باقر ع
روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که زیارت کند حضرت امام حسین ع در روز دهم محرم یا نزد قبر
آنحضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار
هزار عمره مقبوله و دو هزار جهاد که با رسول خدا و ائمه اطهار کرده باشد و از
ریان بن شبیب مرویست که در روز اول محرم رفتم خدمت حضرت رضا ع فرمود ای پسر شبیب
آیا روزه داری عرض کردم نه فرمود ای پسر شبیب محرم ماهی بود که در جاهلیت
قتال در این ماه حرام میدانستند و این امت جفاکار حرمت این ماه را نگاه نداشتند
و احترام پیغمبر خود را بجا نیاوردند و در این ماه با ذریه او قتال کردند و زنان و فرزندان
ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را تاراج نمودند پس خدا هرگز ایشان را نیامرزد یا ابن
شبیب ان کنت باکیا فابک علی جدی الحسین المظلوم که در این ماه او را مثل گوسفند
قربانی کردند و سر از تن جدا نمودند و هیجده نفر از فرزندان و برادران و یاران او
شهید

شهید کردند که هیچیک در روی زمین شبیه و مانند نداشتند بعد از شبی که گریستند بر مظلومی
و شهادت او همه آسمانها و زمینها و چهار هزار ملک بیاری او آمدند از آسمان وقتی که بزمین
کربلا رسیدند اما مظلوم شهید شده بود پس ایشان معاودت ننمودند و نزد قبر او
مجاور شدند و پیوسته در آنجا ژولیده مو و گرد آلود گریه میکنند و از جهت زوار آنحضرت
استغفار میکنند در وقت ورود ایشان استقبال میکنند بجهت ایشان طلب مغفرت میکنند
و چون بیرون میروند ایشانرا مشایعت میکنند و باین طریق خواهند بود تا قائم آل محمد ص
ظهور کند آنوقت یاری خواهند کرد او را در وقت جنگ کردن امام حسین ع در رجعت قائم
آل محمد ص با دشمنان خود آن چهار هزار ملک همراه او جنگ خواهند کرد و شعار ایشان اینست
که میگویند یا آل ثارات الحسین ع ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون
جدم حسین ع را شهید نمودند آسمان خون بارید و زمین خاک سرخ گریست ای پسر شبیب
اگر گریه کنی بر حسین ع تا آنکه آب از دیدهای تو بر روی تو جاری شود حقتعالی جمیع گناهان
صغیره و کبیره ترا بیامرزد خواه اندک و خواه بسیار ای پسر شبیب اگر خواهی خدا را
ملاقات کنی و هیچ گناه بر تو نباشد و نامه عمل تو از سیئات خالی خواهد بود و از کدورت
گناهان پاک و صاف باشد پس زیارت کن آنحضرت را و اگر خواهی که در غرفهای بهشت
با رسول خدا ساکن باشی لعنت کن بر قاتلان امام حسین ع و اگر خواهی مثل ثواب شهیدان
کربلا برای تو حاصل شود پس هر وقت مصیبت آنحضرت را یاد کنی بگو یا لیتنی کنت معکم
فافوز معکم فوزا عظیما و اگر خواهی که با ما در جنات عدن باشی پس برای اندوه ما اندو
هناک و از برای شادی ما شاد باش بدرستیکه اگر کسی سنگی را دوست دارد حقتعالی او را
با آن سنگ محشور میکند در روز قیامت و در تفسیر امام حسن عسکری ع مرویست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه خدای تعالی امر میکند ملائکه مقربین خود را

باینکه

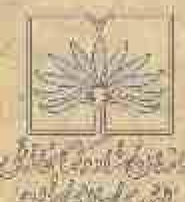
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

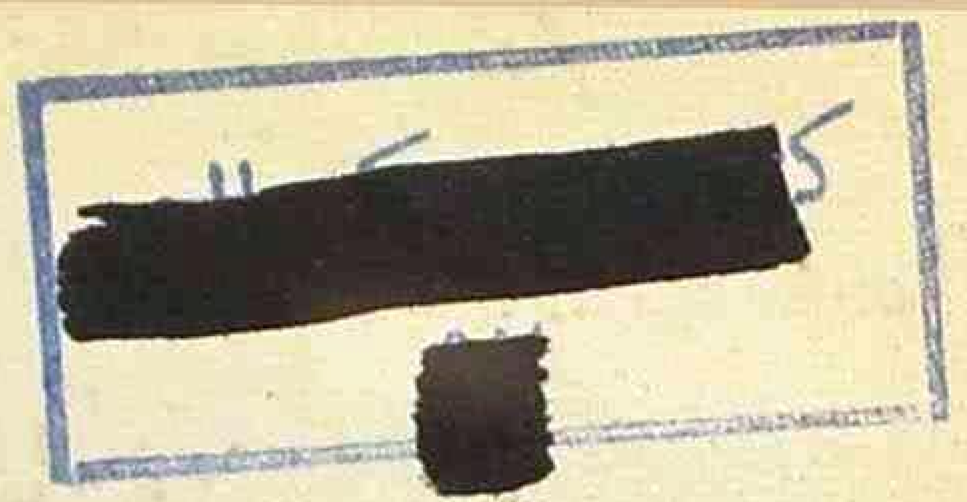
[redacted]

امام زین العابدین ع

با اینکه جمع کند اشکهائی که از دیده شیعیان و دوستان فرزند حسین ع در محبت شود و در
مصیبت محافظت کند و ضبط کند و در بهشت ببرند و مخلوط کنند آن اشکها را
با آب حیوان که در بهشت میباشد پس شیرینی آن انهار زیاد شود هزار برابر آنچه بود
از اول و هرگاه بخواهیم ثواب زیارت و گریستن بر آنحضرت را مفصل ذکر نمائیم کتابی
علیحده میشود مقصود اشاره بود **مقصد پنجم** معجزات و فضائل امام چهارم حضرت
زین العابدین علیه السلام ابن الحسین است علما و محدثین بسی معجزه از آنحضرت نوشته اند و اینمختصر را گنجایش
نمیشود سه معجزه است **معجزه اول** از ابوحمزه ثمالی مرویست که عبدالله بن عمر آمد خدمت
آنحضرت و گفت ای پسر حسین ع تو گفته که یونس بن متی را که ماهی فرو برد بجهت آن بود
که ولایت جد مرا امیرالمؤمنین ع را براو عرض کردند و او تامل کرد و شکی از برای او بهم رسید
فرمود بلی مادرت بعزایت بنشیند گفت اگر راست میگوئی بمن بنما تا ببینیم پس فرمود
تا دستمال بر چشمهای او و من هم ببستند بعد از ساعتی فرمود تا باز نمودند دیدیم بر کنار
دریائی هستیم که صدای موجهای آن گوشها را کر میکرد و دریا بسیار هولناک بود عبدالله
پسر عمر گفت ای سید و مولای من خون من در گردن تو میباشد مرا باهل وطن و ازخدا
بترس فرمود همان دریا و ماهی است میخواهم بتو بنمایم تا صدق من بر تو معلوم شود آنگاه
فرمود ای ماهی پس ماهی بسیار عظیمی سر خود را از دریا بیرون آورد مثل کوهی و میگفت
لبیک لبیک یا ولی الله تو کیستی گفتم منم ماهی که یونس را فرو برده ای آقای من فرمود
مفصل از برای ما نقل کن ماهی گفت ای آقا هیچ پیغمبری را خدا مبعوث نکرد از زمان آدم تا
زمان جد تو محمد بن عبدالله مبعوث نساخت مگر آنکه عرض کرد ولایت شما اهل بیت را
براو هر کس از پیغمبران که قبول کرد و تصدیق نمود سالم گردید و از هر عقوبتی و آفتی
مستخلص شد و هر کس تامل نمود در حمل بار امانت و ولایت شما خود دارد بر گردن

حبس نمیها


[redacted]

معجزات

مصیبتها باو رسید چنانچه آدم معصیت کرد و از بهشت بیرون رفت و نوح مبتلا شد بغرق
قوم خود و ابرهیم مبتلا شد بافتادن در آتش و یوسف مبتلا گردید بانداختن در چاه و
ایوب مبتلا شد بآزارها و داود مبتلا شد بآن گناهی که از او صادر شد تا آنکه خدای
تعالی یونس را فرستاد و وحی کرد باو که دوست دار امیر المؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب
او یونس گفت چگونه دوست دارم کسی را که ندیده ام و نمیشناسم و رفت در حالتی که غیظ
کرده بود پس خدای تعالی بمن امر کرد که او را فرو ببر اما او را محافظت نما و استخوان او را
آب مکن پس در شکم من ماند چهل روز و طوف میکرد در دریاها در ظلمات ثلث میگفت
سبحانک لا اله الا انت انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت علی بن ابی طالب ع را
با ائمه راشدین از صلب او و چون ایمان آورد بولایت شما اهلبیت قدس الهی امر فرمود
بمن که او را در کنار دریا بر گردانیده پس حضرت فرمود ای ماهی برگرد بمکان خود پس ماهی
رفت در زیر آب تا از چشمان ما ناپیدا شد و بعد از ساعتی باز آمده در مکان خود بودیم
معجزه دویست و سیم در امالی از شیخ صدوق منقول است که آنحضرت بمکه میرفت در
سفری بوادی رسید در عرض راه و جمعی از دزدان بر سر آنحضرت آمدند و با آنحضرت گفتند
فرود آی از شتر خود حضرت فرمود چه میخواهید از من گفتند میخواهیم ترا بکشیم و اموال
ترا ببریم فرمود من با شما قسمت میکنم بالسویه هر چه همراه دارم و شما را بحل میکنم
قبول نکردند پس فرمود بفرستید آنکه مرا بمنزل برسانند یمن واگذارید و ثمره از شما باد
قبول نکردند و گفتند خدای تو خواهید است یا در کجا است ناگاه دو شیر پیدا شدند
یکی سر ایشان را گرفت و دیگری پاهای ایشان را گرفت و ایشان را درید حضرت فرمود این
کار خدا بود که گفتند که خواهید است و در بعضی از مصنفات علما امامیه منقول
است که شخص مؤمنی از اکابر بلاد بلخ در اکثر سالها بزیارت بیت الله و زیارت رسول خدا

مشرف

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

طشت مملو از سه قسم جواهر شده یاقوت و زمرد و الماس بسیار، تعجب کرد و دست و پای
آنحضرت را میبوسید حضرت فرمود ای مرد چیزی نزد ما حاضر نبود که ترا فی هذا الباب تحفه دهیم
که بتو دادیم دست تهیه ما او دیگر نمائیم حال این جواهر را ببر از برای زوجه خود و عذر ما را
بخواه که ما را ملامت ننماید مرد از خجالت سر خود را بزیر انداخت و بعد از ساعتی گفت فدایت گردم
تو شوم که تو را خبر کرد از سخن زوجه من و من یقین دارم که تو اهل بیت نبوت میباشی
پس آنحضرت او را وداع نمود بولایت خود آمد و جواهر را بجهت زن خود آورد و کیفیت را
نقل کرد آن زن بسیار خوشحال شده سجده شکر نمود و گریبان شوهر خود را گرفت که
در امسال او را بهمراه خود ببرد و سال شده تدارک او را دید و بهمراه خود برد تا
و در راه آن زن در عرض راه بیمار شد در یکمنزلی مدینه مرد و آن مرد گریان آمد خدمت
آنجناب و خبر مردن زوجه خود آنحضرت را داد آنجناب برخواست و دو رکعت نماز نمود و
دعائی خواند و رو کرد باین شخص و فرمود برخیز برو نزد زوجه خود که خدای تعالی او را به
قدرت کامله خود زنده کرد پس آن مرد بتعجیل آمد چون داخل خیمه خود شد دید زوجه
او نشسته در حالت صحت و عافیت و گویا هرگز آزاری نداشته پرسید چگونه زنده شدی گفت
ملک الموت آمد و قبض روح مرا نمود و خواست ببرد روح مرا دیدم مردی بفلان صفت
و شروع کرد صفت و لون و قد و قامت و شکل آنحضرت را بر نسبتی که بنظرش آمده بود
بیان نمود و شوهرش تصدیق او را کرد و میگفت بهمین هیئت و شکل و شمایل می
باشد سید و مولای من علی بن الحسین زن گفت همین که ملک الموت آنحضرت را دید که
میآید بر روی پاهای او افتاد و میبوسید و میگفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه
السلام علیک یا زین العابدین و آنجناب او را جواب داد و فرمود ای ملک الموت برگردان
روح این زن را بجسدش که بقصد زیارت من آمده بود و من از پروردگار خود سؤال کردم

که بیست سال

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام زین العابدین ع

که سی سال بر عمر او بیفزایید و زندگانی خوشی بکند در این مدت بجهت همین که زائره
ما و قادمه بر ما بود ملک الموت گفت سمعاً و طاعةً لک یا ولی الله و روح مرا به
جسد من بر گردانید و من نظر بملک الموت میکردم دیدم که در منزل آنحضرت را بوسید و
رفت پس آمد در منزل خود را گرفته خدمت آنجناب ع آمد و آنحضرت در میان اصحاب
خود نشسته بود پس آن زن خود را بر روی قدمهای آنحضرت انداخت و میگفت سید امام
همین است سید و مولای من که ملک الموت را امر کرد که روح مرا بر گردانید و من از برکت
او زنده شدم پس آن زن و شوهر در مدینه مجاور شدند و در خدمت سید الساجدین
علیه السلام بسر بردند تا روزی که وفات یافتند **معجزه سیم از ام سلیم** مرویست
در حدیث طولانی که خلاصه آن این است که از رسول خدا معجزه خواست و دلیلی بر صدق
دعوای نبوت و پیغمبری سنگ ریزه را نرم کرد و خمیر کرد و بران مهر زد و باو داد و فرمود
هر کس چنانچه من کردم بکند او خلیفه و جانشین و امام بعد از من خواهد بود و بعد
از آن بخدمت امیر المؤمنین ع برد و او نیز چنان کرد و چنان فرمود و بعد از آن خدمت
امام حسن ع و امام حسین ع برد و ایشان نیز چنان کردند و چنان گفتند پس خدمت
امام زین العابدین و آنحضرت مشغول بنماز بود و بسیار طول داد بنماز را تا آنکه مأیوس
شد و خواست برود آنجناب بدست خود اشاره فرمود باو که توقف کن و بطهارت اشاره
جوانی او برگشت و مثل دختری چهارده ساله شد و تأمل نمود تا حضرت از نماز فارغ
شد فرمود ای ام سلیم سنگی بجهت من حاضر کن چون سنگ را حاضر نمود آنجناب گرفتند
و مثل آرد نرم کردند در دست مبارک خود و او را خمیر کرد و بعد از آن اثر چون یاقوت
احمر نمود و بر او مهر زد و باو داد ام سلیم گوید بعد از آنکه پشت کردم که بروم مرا
صدا زد ای ام سلیم برگرد چون برگشتم دیدم در صحن خانه ایستاده پس دست مبارک

خود را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

خود را دراز نمود و سقف او طاق و خانه و دیوارهای خانه و کوچه‌های مدینه را سوراخ نمود
و دست مبارکش از نظرم غایب شد بعد از دقیقه دست مبارک را فرود آورد و فرمود
ای سلیم بگیر پس کیسه بمن داد که در آن چند دانه اشرفی و چند گوشواره و انگشتری را او
بود از مالی که در خانه خود در صندوقی گذارده بودم نگاه کردم از همان حقه و همان صندوق
در آورد و بمن داد در خانه خود و چون حجاج رفت بمکه و عبدالله زبیر را محاصره کرد و منجنیق
بست و خانه خدا را خراب کرد بعد از آنکه ابن زبیر کشته شد و خواستند خانه خدا را
تعمیر کنند و حجر الاسود را بر جای خود نصب کنند هر عالمی یا قاضی یا زاهدی از ایشان
که میآمد و سنگ حجر الاسود را بر میداشت که نصب کند متزلزل میشد و میافتاد و
در مکان خود قرار نمیگرفت پس جناب علی بن الحسین علیهما السلام آمد و از دست ایشان
گرفت و نام خدا بر زبان جاری نمود و در موضع خود نصب کرد و قرار گرفت و مردم تکبیر
گفتند و چه نیکو گفته فرزدق و باین معنی ملهم گردیده که گفته یکاد یمسکه عرفان راحته
رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم **مقصد ششم** در معجزات امام محمد باقر ع محمد بن
علی الباقر علیهما السلام و از آنحضرت بیست و نه معجزه نوشته اند و از آنجمله سه معجزه ذکر
میشود **معجزه اول** از جابر بن یزید جعفی در کتاب خرایج مروی است که خدمت آنحضرت
بودم ناگاه مردی آمد و گفت من از اهل شام میباشم و شما را دوست میدارم و دشمنان
شما را دشمن میدارم لیکن پدرم بنی امیه را دوست میداشت و مال بسیاری داشت و
از اولاد غیر از من کسی را نداشت و در رمله می‌نشست و باغی داشت که غیر از خودش
کسی باین باغ نمیرفت و چون مرد و مال بسیاری داشت همین که مرد تفحص بسیار کردم از اموال
او نجستم و شکی ندارم که در جائی دفن نموده است و از من پنهان داشته است حضرت باقر ع
فرمودند میخواهی که او را ببینی و تحقیق مال او را از خودش بکنی گفت بلی بخدا قسم

بسیار

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام محمد باقر ع

بسیار فقیر و محتاج میباشم حضرت باقر ع مکتوبی نوشت و بسر او داد و مهر نمود و فرمود امشب این
نوشته را ببر بقبرستان بقیع و چون بوسط قبرستان رسیدی سه مرتبه صدا بزن و بگو یا درجان
یا درجان مردی عمامه بر سر میاید بنزد تو این کاغذ را باو بده و بگو من رسول محمد بن علی باقر ع
میباشم پس آنچه میخواهد امد نزد او و هر سؤالی خواهی بکن آنمرد آن نوشته را گرفت و در وقت صبح روز
بعد از آن رفتم بدر خانه آنحضرت دیدم آنمرد بر در خانه ایستاده و انتظار رخصت میکشید
پس اذن طلبید و چون اذن دادند هر دو داخل شدیم با هم آنمرد عرض کرد که خدا بهتر میداند
که علم خود را کجا میگذارد و بکه بسپارد دیشب رفتم و همین نسبت که فرمودید کردم شخصی امد
و کاغذ را باو دادم گفت همین جا بایست و جائی مرو تا بیاورم او را بعد از اندک زمانی
او را دیدم نزد شما چهره اش روی کرده است آنشخص گفت این پدر تست من گفتم
پدرم چنین نبود اینمرد او نیست گفت بلی همانست آتش جهنم و عذاب الیم صورت او را تغییر
داده گفتم تو پدر من میباشی گفت بلی گفتم چرا باینصورت شده گفت اینفرزند من بنی امیه
را دوست میداشتم و ایشانرا امام میدانستم و ترجیح میدادم براهل بیت پیغمبر ص و تو
اهل بیت را میخواستی و با ایشان معتقد بودی باین جهت ترا دشمن میداشتم در دنیا
و محروم ساختم ترا از مال خود و پنهان داشتم اموال خود را از تو و بعد از مردن باین
سبب خدا مرا عذاب کرد و حال بسیار پشیمان شده ام و چاره از برای من نیست حال اینفرزند
برو بباغ من در زیر درخت زیتون دفینه از مال خود دفن نموده ام و صد هزار درهم
میباشد آنرا بردار و دو پنجاه هزار آنرا بجهت امام محمد باقر ع ببر و باو پیشکش کن و پنجاه
هزار دیگر را خود بردار و صرف کن و حال میروم پای درخت را حفر کنم و زر را بردارم
و سهم شما را بیاورم داوری گوید سال دیگر بنده خدمت آنجناب رسیدم و عرض کردم ان
شخص شامی آخر چه کرد فرمود پنجاه هزار درهم آنرا از برای ما آورد و ما قدری از آن

بقرض

بغرض خود داد بیم و قدری را زمینی در ناحیهٔ خیبر باغ کرد بیم و نفعش را باهلبیت نیز
قدری از آن را داد بیم معجزهٔ دو و سیم ایضا از جابر جعفی روایت کرده که در خدمت آن
حضرت رفتم بمکه و من هم مجاور آنجناب بودم مرغی بر سر مجاورهٔ آنجناب فرود
آمد و خواندند کسی بود خواستم او را بگیرم فرمود کاری باو مدار که بما اهلبیت پناه آورده
عرض کردم مطلب وی چیست فرمود میگوید مدت سه سال است که در سر کوه تخم میکنم هر
که جوجهها من بحرکت میآیند ماری است در آنجا میآید و بچههای مرا میخورد التماس دارم
که دعا کنید تا خدا آنمار را بکشد که دشمن قوی از برای اولاد من شده و من دعا کردم
و آنمار مرد و از آنجا براه افتادیم تا هنگام سحر پس جلوش را گرفتم و آنجناب فرود آمد
و در کنار راه زمینی را که اندک سبزهزار بود و اما ریگ بود پیدا کرد و نشست و قدری
از آن ریگها را پس نموده تا گود شد و فرمود اللهم اسقنا و طهرنا ناگاه دیدم سنگ
سفیدی از میان ریگها پیدا شد آن سنگ را کند چشمهٔ آب صافی در آنجا سفید و خوشگوار
ظاهر شد پس وضو ساختیم و خوردیم و آب برداشتیم و سوار شدیم و براه افتادیم تا صبح
شد کنار نخلستانی فرود آمدیم که نماز کنیم آنحضرت قصد فرمود نخل خشکی را و رو بآن درخت
چون نزدیک رسید فرمود ایتها النخلة اطعمنا مما خلق الله فیک ای نخله از میوه که
در تو خلق نموده بما بده دیدیم آن نخل سبز و خرم و شاخههای او معوج شد و سبز گردید
تا بمیوه آن میرسید پس رطب تازهٔ بسیار خوبی از آن چیدیم و خوردیم اعرابی آنجا ایستاده
بود و تماشا میکرد گفت ساحری مثل امروز در مدت عمر خود ندیده حضرت فرمود ای
اعرابی دروغ بر ما اهلبیت مگو در میان ما ساحر و کاهن بهم نرسد و لیکن تعلیم داده اند
بما از اسماء حسنی الهی چیزی چند که خدا را میخوانیم بآنها و مطلبیم هر چه میخواهیم و دعای
ما مستجاب میشود معجزهٔ سیم در عیون المعجزات روایت کرده از جابر بن یزید جعفی

که گفت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

ازجمله عجیب که دانستم که به علم مقدمه خبط چون میشود برون خانه ایستاده بودم که دیدم
حضرت باقر ع آمد از خانه سلام کردم و جواب فرمود و گفت چه نسبیا رو آمدی دیدی که
با این ذوق میآمدی عرض کردم که از شوق و حرص برای اطلاع از مقدمه خبط که مولا و امام
میبودی فرمود پس فرمود والله اگر وقت معلوم و اجل محتوم و نفید بود تا بی و قضای الهی مانع
نمیبود هر آینه مجموع این خلق و او و ترا برمیخیزیم فرو میبردم در یکطرفة العین بلکه در یک لحظه
و لیکن ما بندگان ذلیل و مطیع و منقاد رب العباد میباشیم بسبب عنکبر چیز فرمان
او را از امر او تجاوز نمیکنیم جابر گوید که گفتم چرا هلاک میکنی ایشان را فرمود مگر دیدی
نبودی در خدمت پدرم که شیعیان چه قدر شکوه از دست مردم میکردند گفتم بلی فرمود پدرم
امر کرده است مرا که ایشان را برسانم شاید باز دارند خود را از این اعمال تا شایسته
و مستوجب شوند هلاک کنیم جمعی از ایشان را و شهرها را از ایشان پاک گردانیم و بندگان خدا
را از شر ایشان نجات دهیم جابر گفت ای سید و مولای من چگونه میرسند حال آنکه غیر
متناهی میباشند و کم نمیشوند بلکه عالم را پر کرده اند فرمود بیا برویم بمسجد پیغمبر تا
بنمایم قدرت الهی را و ببینی آنکه خدا بما کرامت کرده و مخصوص گردانیده ما را جابر گوید
رفتیم بمسجد پس دو رکعت نماز کرد و صورت خود را بر روی خاک گذارد و سخنی چند آهسته
گفت آنگاه سر خود را بلند نمود و از آستین خود ریسمان باریکی که مثل مو به
نظر میآمد بیرون آورد و بوی مشک از او میآمد و فرمود اینجا بر یک سر ریسمان را بگیر و
آهسته برو و نرم برو و مبادا حرکت بدهی پس سر ریسمان را گرفتم و قلیلی پیش رفتم صدا
زد مرا که بایست اینجا و ایستادم آنگاه خود حرکت داد ریسمان را حرکتی ضعیفی آنرا که در دست مبارک
داشت داد که از شدت کمی من تعجب و ندانستم که حرکت داد بعد از آن از من پیش
گرفت آن سر ریسمان را و گفتم چه کردید یعنی از اینکه کار ساز نشد فرمود وای برتو

برو بیرون

امام محمد باقر ع

برو بیرون مسجد ببین چه خبر است و مردم در چه حالند جابر گوید چون بیرون آمدم
دیدم عجب فضیحتی و مصیبتی بر مردم روی داده و تمام زن و مرد و کودک و بزرگ همه
بیک صدا فریاد میزنند و شیون میکنند و زلزله عظیمی در مدینه افتاده و خانها و بازارها
و دکاکین و بیوتات بر روی یکدیگر خراب میشود و اکثر خانهای مدینه خراب شده و زیاده از
سی هزار مرد و زن تلف شده اند بغیر اطفال کوچک و شیون و گریه و فریاد و فغان عظیمی برپا
شده و فلان کس زیر عمارت رفت و از شدت فزع و هول رو بمسجد پیغمبر ص میرفتند و
میدویدند و بعضی میگویند زلزله شده و بعضی میگویند چرا زمین ما را فرو نبرد و حال
آنکه امر بمعروف و نهی از منکر را موقوف داشتیم و فسق و فجور در میان ما شایع شده و
اهلبیت پیغمبر ص را ظلم کردیم بخدا از این بدتر بر سر ما خواهد آمد مگر آنکه توبه کنیم و
تدارک و اصلاح نمائیم آنچه را بدست خود فاسد کرده ایم جابر گوید که چنان ماندم و
مبهوت گردیدم از دهشت و حیرت مردم و از گریه ایشان بگریه افتادم خاصه از آنکه نمیدانستند
که از کجا خورده اند و برگشتم خدمت آنحضرت دیدم مردم دور آنجناب را گرفته اند و میگویند
یا ابن رسول الله رحم کن بر حال ما ای معدن جود و کرم و آنحضرت میفرمود بروید بنماز و
دعا و خیرات و صدقات و توبه از معاصی و سیئات خود نمائید بعد از آن دست مرا گرفت
و از مردم دور شد فرمود حال مردم چیست گفتم بر حالیکه میپرسی یا ابن رسول الله تمام خانها
و مسکنهای ایشان خراب شده و مردم تلف شدند و از شدت گریه و زاری و اضطراب ایشان دلم
سوخت و بر ایشان رحم کردم فرمود خدا رحم نکند بر ایشان اما تو از شیعه ما هستی بقیه از تو دور
خاطر جمع باش است و اگر بقیه شده بودی و صاف کرده بودی از غل و غش و طینت تو خالص
بودی رحم نمیکردی بر دشمنان و دشمنان دوستان ما پس فرمود سحقاً سحقاً و بعداً للقوم
الظالمین بخدا قسم اگر ترس مخالفت پدر بزرگوارم نمیبود حرکت زیاد تر میدادم و دمار
از ایشان برا

معجزات

از ایشان نوا باقی نمیگذاردم و بالایش را پائین میکردم و پائینش را بالا مینمودم که نه
دار و نه دیاری باقی نماند چه هیچکس ما را باین روز ننشانده و شیعیان و دوستان ما را
باین ذلت و خواری و هلاکت نینداخت مگر همین بدبختان پس دست بر بالای مناره
مسجد و سر او را اسپید بک و مردم او را نمیدیدند پس دست مبارک خود را بدر مناره حرکت
داد و زلزله دیگر شد سبکتر از اول و بار دیگر بسیار خانها خراب شد و جمع کثیری در زیر عمارات
ماندند و هلاک شدند و حضرت این آیه را بصدای بلند خواند ذلک جزیناهم ببغیهم و
هل نجازی الا الکفور فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها فخر علیهم السقف من
فوقهم واتاهم العذاب من حیث لا یشعرون که زنان محجبه و مخدرات و عفایف سرها
برهنه از خانهای خود بیرون دویدند و گریه و تضرع و زاری میکردند با دو پای برهنه و کسی
با ایشان ملتفت نمیشد چون آنحضرت زنان مخدرات و عفایف را در آن حال دید دلش بر ایشان رحم آمد
و خیط زرد را از آستین خود گذارد که زلزله ساکن شد و آنحضرت از مناره فرود آمد و
کسی او را نمیدید و دست مرا گرفت از مسجد بیرون آمد و رسیدیم بدکان آهنگری که مردم
در دکان او جمع شده بودند و آهنگر میگفت که وقت خرابی همهمه مردم را نمی شنیدید
و ایشان میگفتند بلی همهمه بسیاری بود و بعضی میگفتند همهمه و سخن بلند فصیح بود و می
شنیدیم اما از شدت اضطراب و تزلزل نمی فهمیدیم جابر گوید حضرت باقر نگاهی بمن
و تبسمی فرمود و فرمود این تعلت بغی و طغیان ایشان بود گفتم یا ابن رسول الله این چه خیطی
است که امور عجیبه در آن میباشد فرمود بقیه مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکه
و نزد ما جبرئیل گذارد وای بر تو ای جابر ما نزد خدا مکان و منزلت عظیم داریم و اگر ما نمی
بودیم خدا نه آسمان و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه آفتاب و نه ماه و نه جن و نه انس
را خلق نمیکرد کسی را با ما قیاس نتوان کرد وای بر تو ای جابر بما خدا [illegible]

داد و بما

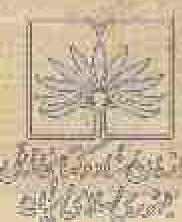
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام محمد باقر ع

دارد و بما شما را دادند و مومن گردانید و بما شما را هدایت کرد و ما شما را راهنمائی
بخدا کردیم پس در اوامر و نواهی ما مطیع ما باشید و سخن ما را رد مکنید که ما بسبب نعمتی
که خدا بما عطا کرده است عظیم تر و بزرگتر از آنیم که کسی تواند بر ما رد نماید بلکه آنچه از
ما بشما میرسد اگر فهمید حمد کنید خدا را برای اینکه بشما فهمانیده است و هرچه نفهمید
رد کنید بسوی ما و بگوئید ائمه ما بهتر میدانند بعد از آن امیر مدینه که از جانب بنی
امیه حاکم بود پیش آنحضرت آمد و نهایت خفت و خواری خود با بسیاری از اهل بلد
در پیش روی او فریاد میزدند که ای مردمان جمع شوید نزد فرزند رسول خدا امام علی بن الحسین
علیه السلام و تقرب بجوئید بسوی خدا بوساطت او و تضرع کنید بسوی او و اظهار توبه
و ندامت کنید نزد او شاید خدا عذاب را از شما دور کند و بلا را از شما برگرداند جابر
گوید همینکه امیر حضرت باقر را دید بتعجیل آمد نزد او و عرض کرد یا ابن رسول الله نمی
بینی چه نازل شد بامت محمد صلی الله علیه و آله و همه تمام شدند و هلاک گردیدند بعد از آن پرسیدند که
پدرت کجا است تا برویم و التماس کنیم که بهمراه ما بیاید بمسجد و استدعا کند از خدا تعالی
و ما تقرب بجوئیم بحق تعالی بشفاعت او و شاید این بلا از ما بگردد حضرت باقر فرمود
انشاء الله میکند و خواهش شما را بجا میآورد ولیکن شما مذهب خود را خوب کنید
و توبه نمائید و از آنچه اصرار و بان دارید دست بردارید و ایمن از مکر خدا مشوید که
هرکه ایمن شد خاسر و ناامید خواهد بود جابر گوید که امیر و مردم در خدمت آنحضرت
آمدند تا خانه امام زین العابدین ع و وقتی رسیدیم که آنحضرت نماز کرده بود تا از نماز فارغ
شد رو بما کرد و گفت بفرزندش امام محمد باقر ع در گوش او که نزدیک بود همه را
هلاک کنی جابر گوید عرض کردم یا ابن رسول الله والله نفهمیدم سبب حرکت داد که من نفهمیدم
حرکت دادن آن را فرمود اگر جنبانیده بودی حرکت میداد اگر تو می‌فهمیدی یک کس باقی نمیماند فرمود

میکرد

حال مردم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حال مردم چون است کیفیت را عرض کردم فرمود این بجهت آنست که حرام خدا را حلال کردند
و حرمت ما را ضایع نمودند گفتم یا ابن رسول الله حاکم و کل خلق بر در خانه ایستاده اند
و انتظار اذن میکشند و التماس دارند که زحمتی بکشی و بهمراه ایشان بیائی بمسجد و جامع تا
دعا کنی و تضرع کنی و سؤال کنی که خدا ببخشد فرمود که بگو بیایند پس خندید آنجناب و این آیه را
خواندند أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ
إِلَّا فِي ضَلَالٍ عرض کردم ای سید و آقای من تعجب از این است که نمیدانستند از کجا خوردند و
این بلا از کجا بر سر ایشان آمد فرمود بلی فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ای جابر امامان آیاتی که انکار میکنند بخدا قسم مائیم و این یکی از آنهاست
و این از همان چیزهائی است که حقتعالی در قرآن مجید وصف نموده و گفته بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ
عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ اینها بر چه گمان داری
در حق کسانی که سنت ما را ضایع کردند و عهد و میثاق ما را تخلف نمودند و با دشمنان
ما موالات نمودند و دوستی کردند و حرمت ما را ضایع ساختند و ما را ظلم کردند و غصب حق
ما نمودند و اعانت ظالمان بر ما کردند و بسیرت و طریقه فاسقان رفتار کردند در فساد
کردن دین و خاموش کردن نور حق جابر گفت حمد میکنم خدا را باینکه منت گذارد بر من
بمعرفت شما و شناسانید بمن فضیلت شما را و الهام کرد بمن طاعت و بندگی شما را و توفیق
داد مرا بدوستی دوستان شما و دشمنی دشمنان شما **مقصد هفتم** معجزات امام ششم
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پنجاه و پنج معجزه از آنحضرت نوشته اند و از جمله آنها
سه معجزه ذکر میشود **معجزه اول** در خرائج از صفوان بن یحیی که عبد ربه بمن گفت که زوجه
من بمن گفت که مدتی است خدمت مولای خود جعفر بن محمد نرسیده ام اگر امسال بحج میرویم
و تجدید عهدی با آنجناب میکردیم بسیار خوب بود من باو گفتم بخدا قسم که چیزی ندارم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

که خرجی راه کنیم و برویم بمکه زوجه من گفت فدای دخترت و نبود دادم اینها را بفروش و
تدارک سفر ببین تا برویم پیش اسباب ضعیفه صالحه را فروختیم و تدارک راه دیدیم و
روانه شدیم چون بنزدیک مدینه رسیدیم زن از درد بیمار شد که بیم بمابیند و
مشرف بر هلاک شد و چون داخل مدینه شدیم در حالت نزع و احتضار او را بدان
حال گذاشتم و خدمت مولای خود جعفر بن محمد ع رفتم و از او مایوس و مرفوع الطمع بودم
چون خدمت آنحضرت رفتم دیدم در جامه قرمز پوشیده است سلام کردم و جواب فرمود و پرسید
از حال زوجه من گفتم فدای تو شوم بیرون آمدم از نزد او و مایوس بودم از او و در حالت
نزع بود پس ساعتی سر خود را بزیر انداخت و بعد از آن فرمود یا عبید حال بسیار غم
گین میباشی از برای او گفتم بلی فدایت شوم فرمود لا باس علیها باکی ندارد دعا کردم
و او صحت یافت حال برگرد بسوی او که خواهی دید او را که نشسته است و جاریه در نزد
او است و باو طبرزد میدهد و میخورد پس برگشتم بتعجیل چون رسیدم دیدم انطور که فرمود
پرسیدم چه حال داری گفت خدا تعالی مرا دفعة عافیت داد و از این نعمت شکر میکردم
قندی میخوردم گفتم وقتی که من از پیش تو بیرون رفتم خدمت امام جعفر علیه السلام و آنحضرت
احوال پرسید چون خبر دادم و آثار حزن و اندوه در من دید فرمود دعا کردم و صحت
یافت برو بنزد که خواهی دید او را در حالتی که نشسته و جاریه باو طبرزد میخوراند گفت
وقتی که تو رفتی من مشغول سکرات موت بودم و در حالت نزع و احتضار دیدم مردی را
شد بر من وارد و جامه قرمز پوشیده بود از من پرسید که ترا چه میشود گفتم من مرده ام
و این ملک الموت است و آمده قبض روح مرا بکند آن شخص گفت یا ملک الموت گفت لبیک
ایها الامام گفت آیا مامور نیستی بانکه مطیع و منقاد ما باشی گفت بلی گفت من ترا امر
میکنم که بیست سال دیگر موت او را دیر بیندازی ملک الموت گفت سمعا و طاعة

و ملک


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام جعفر صادق ع

ثروتمند بود هر سال یکمرتبه حج میکرد و برخود قرار داده بود که هر سال که میامد بمدینه
هزار اشرفی از مال خود بجهت حضرت صادق ع میاورد زنی داشت که او نیز صاحب دولت
و ثروتمند بود و کمی بعضی از سالها گفت بشوهر خود که ای پسر عم امسال مرا نیز
بحج بیت الله همراه خود ببر آن مرد قبول کرد و تدارک سفر دید و آن زن از برای دختران
حضرت صادق ع و دختران دیگر چند طاقها سنگین و نخ و جواهر و حلی و الات بسیار
خطیر مهیا کرد و آن مرد هم ده هزار اشرفی که عادت هر ساله او بود مهیا نموده و آن ده هزار
اشرفی را در کیسه کرده سر آنرا مهر نموده و در صندوقچه گذارد و بعضی از اسباب دیگر
و مخارجات از رفیق جستجو گذارد و روانه شد چون بمدینه رسید خدمت آنحضرت رفت
و عرض کرد که زوجه خود را همراه آورده‌ام و استدعا نمود که مرخص فرمایند زوجه او را که
بخانه حضرت بیاید و زنان آنحضرت را ببیند و بایشان سلام کند و ایشان را ملاقات
نماید آنحضرت اذن داد و آن زن روز دیگر بخانه آنحضرت رفت و یک شبانه روز نزد
ایشان بود و سوقات و اسبابی که آورده بود بهر یک داد و روز دیگر بمنزل خود آمد چون بخانه
آمد شوهرش گفت آن صندوقچه را بده تا امانت حضرت را داده و بجهت او برده باشم
بی اختیاری که آن صندوقچه را آن بود گشود و صندوقچه را باز نمود که زیور و سایر اسبابی
که در صندوقچه بود همه بود مگر کیسه اشرفی که پیدا نبود پس هزار اشرفی از رفقای
خود قرض نمود و زیورهای آن زن را رهن گذارد و تنخواه را گرفت بجهت آنجناب بردن
حضرت فرمود هزار اشرفی امانت ما بما رسید عرض کرد که هیچکس غیر از من و دختر عم
من خبر از آن نداشت چگونه بشما رسید فرمود که احتیاجی از برای ما بود هم رسید چنانچه
از خود منکاران جن که دارم امر فرمودیم که وجه ما را زود بما برسانند و از صندوق
چه را او زد در دفعه از روز عبا رسانید و ما را هر وقت ضرورتی و بعجله در کار شود

کسی را

امام جعفر صادق

فرمود یا داود اولم تؤمن گفتم بلی ولکن لیطمئن قلبی بعد از آن حضرت صادق علیه السلام
فرمود ودیعه ترا بیرون کرد ای داود شوقی بهم رسانیده ام که بروم مکه و حج نمایم عرض کردم
وقت شکسته است فرمود نماز عشا را که کردی شتر مرا بیاور و روح مطهر او را مضبوط نمود
ایستاد او را چو سوارش کرده اسطلاس ... چنان کردم دیدم آنجناب بیرون آمد و سوره
قل هو الله و یس خواند بعد از آن سوار شد و مرا نیز فرمود که از عقب سر او سوار شوم
و آن شب را راه رفتیم و اعمالی چند در بعضی مواضع کرد بعد از آن فرمود این خانهٔ خداست
و آنچه ما بیست کرد بعمل آورد آنگاه صبح شد اذان گفت و اقامت نمود و من نیز بسته
داشتم و اسپیام و نماز صبح را ادا کرد در رکعت اول سوره حمد و والضحی خواند و در
رکعت دوم حمد و قل هو الله احد خواند و بعد از سلام نماز گفت و معقب مشغول شد تا
آفتاب طلوع کرد هنوز آنحضرت مشغول تعقیب بود که آنجوان یار و جبر خود آمد بنجا
حاضر و مشغول طواف شد نیز چون حضرت از طواف فارغ شد شوهرش گفت که این مرد همان کسی
است که شفاعت کرد نزد جناب اقدس الهی تا روح مرا بجسد برگردانیده و از سید بر
صبر نمای روایت است شبی در خواب دیدم رسول خدا را و در پیش او طبقی بود سر پوشیده
بنزدیک رفتم و سلام کردم و جواب سلام مرا داد آنگاه روی طبق را باز نمود و رطب
تازه بسیار خوبی در آن بود و آنجناب شروع کردند بخوردن آن رطب من پیش رفتم
عرض کردم بگذارید از این رطب شفقت بفرمایید حضرت یکدانه رطب بمن داد و
خوردم باز التماس کردم که یکدانه دیگر بدهید داد آنحضرت من خوردم باز خواستم تا هشت
دانه رطب بمن شفقت فرمود بعد از آن باز خواستم نداد و فرمود بس است از خواب
بیدار شدم و در روز آن رفتم خدمت امام جعفر صادق ع بهمان نشستن دیدم طبقی سر
پوشیده در خدمت آنجناب گذارده چون سر پوش را برداشتند رطب تازه در آن بود

و شروع

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

و شروع فرمود به بیل کردن من خواهش کردم و یکدانه بمن داد و خوردم باز خواستم و داد
تا هشت دانه بعد از آن باز خواستم فرمود اگر پیغمبر خدا ما هم میدادیم و نیز فرمود مفضل
بن عمر روایت کرده که مالی از برای حضرت دو نفر از شیعیان او از خراسان میآوردند و در کردن
احتیاط و تفحص مال را میکردند تا آنکه بری رسیدند در انجا مبلغی داشتند از اهل ری کیسه
کردن آن دو هزار درهم بود و در نزد ایشان و با امانت با ایشان سپرد که بحضرت صادق ع
برسانند و هر روزه که تفقد و تفحص اینها را میکردند آن کیسه در اینها میدیدند تا آنکه
که نزدیک مدینه رسیدند یکی از ایشان برفیق خود گفت بیا امانات مردم را ببینیم
در دست است چون نگاه کردند همه اموال در دست بود مگر کیسه معهود که ندیدند آنرا گفتند
از خدا اعانت میخواهیم حال چه جواب بحضرت بدهیم یکی از ایشان گفت آنحضرت معدن
جود و کرم است و شاید بداند که کیسه چه شده است چون داخل مدینه شدند و خدمت آن
جناب رسیدند و اموال را تسلیم نمودند فرمود کیسه آن شخص اهل ری چه شد عرض کردند که در
عرض راه مفقود شده نمیدانیم که برده فرمود اگر کیسه را ببینید میشناسید گفتند
بلی فرمود ای جاریه فلان کیسه را بیاور و آنحضرت بایشان نشان داد دیدند همان کیسه
است فرمود ضرورتی از برای ما عارض شده در نصف شب جاریه از جنیان فرستادم
آن کیسه را آوردند و از جعفر بن محمد اشعث که اللهم معلم محمد امین بود در عهد هرون
الرشید و نسبتا تقربی داشت نزد او و از جمله شیعیان و اخلاص کیشان حضرت کاظم ع
بود مروی است که صفوان بن یحیی بجلی که نسبتا جلیل القدر بود گفت که ای صفوان میدانی
که سبب بصیرت و معرفت ما بحق اهل بیت چه شد گفتم نه گفت ما مطلقا خبر نداشتیم
از این امر و غیب شناختیم ایشان را تا آنکه ابا جعفر دوانیقی بپدرم گفت محمد سحی را
که عقل و دینی داشته باشد از برای من پیدا کن که شغلی از او را در کار است گفت این

مهاجر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام جعفر صادق ع

مهاجر خالوی من مرد دوستی است گفت او را حاضر کن چون حاضر کردم دوانیقی با او گفت
یا ابن مهاجر این مال را بردار و برو بمدینه و جمعی که از اولاد امام حسن و امام حسین ع که از جمله
ایشان عبدالله بن حسن و جعفر بن محمد ع بود ملاقات بکن و بگو من مرد غریبی میباشم از
اهل خراسان و در آنجا شیعیان شما بسیارند و اینها را فرستادند برای شما پس مال را
با این طریق با ایشان بده و هر کدام را قدر معینی گفت و چون گرفتند و تصرف کردند بگو
چون من رسول میباشم و امانات سپردم و رسانیده‌ام قبضی بمن بدهید که چون برمیگردم
مصاحبان تنخواه بنمایم که خواص جمع شوند که رسانیده‌ام پس خطوط و قبضها را از ایشان
گرفته بیاور و بمن بده پس مال بسیاری با او داد و او را روانه نمود و خالوی من روانه مدینه
شد و بعد از چند روز مراجعت نمود آمد نزد ابو جعفر و ندیم محمد بن اشعث نزد او بود
پرسید که چه کردی گفت اینک خطوط و قبض همه را آورده‌ام مگر جعفر بن محمد که چون نزد
او رفتم در حالتی که در مسجد پیغمبر ص نماز میکرد پس پشت سر او نشستم و گفتم چون براه
میافتد میروم همراه او و با او میگویم چون از نماز فارغ شد براه افتاد برگشت و بمن
روی نمود و گفت ای مرد از خدا بترس و اهلبیت پیغمبر ص را فریب مده و ایشان را بدام بلا
گرفتار منما و بصاحب خود بگو یعنی ابو جعفر دوانیقی که از خدا بترسد و با نواده پیغمبر
مکر و حیله نکند و ایشان را فریب ندهد که ایشان قریب العهد میباشند بدولت بنی امیه
و همه فقیر و محتاجند من گفتم چه چیز میگوئی نفهمیدم و خود را بتجاهل و تغافل انداختم
گفت پیشتر بیا چون نزدیک او رفتم سر در گوش من گذارده گفت ابو جعفر دوانیقی از
عقب تو فرستاده و فلان قدر مال بتو داده و بتو چنین و چنان گفت و مجموع آنچه در خلوت
بمن گفته بود همه بیان نمود بمرتبه که گویا ثالث ما بوده و حاضر بوده پس ابو جعفر گفت
ای پسر مهاجر بدانکه در اهلبیت پیغمبر ص همیشه کسی هست که از جانب خدا او را خبرها میرسد

وخبر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

و خبر دهنده مانند ابن عمر جعفر بن محمد است پس این باعث زیادتی بصیرت و اعتقاد ما
بامامت ایشان گردید و در بصائر الدرجات روایت است که شخصی آمد نزد حضرت صادق
و آن شخص برادری داشت که در مذهب زیدیه و جارودی بود حضرت صادق ع پرسید که برادر
تو چه کار است گفت وقتی که میامدم صحیح و سالم بود گفت چه حال دارد یعنی از دین برادر
او پرسید عرض کرد که جمیع حالات و اخلاق و اعمال او خوب میباشد مگر یک عیب بزرگ
دارد که اعتقاد بامامت شما ندارد فرمود چه چیز مانع است او را از اعتقاد بما گفت
این را از ورع و احتیاط میداند فرمود وقتی که بر میگردی باو بگو که تو آن تقید در ورع
و تقوی میخواهی داشته باشی چرا در شب نهر بلخ ورع و تقوی نبود زیرا که چون مراجعت کردم
و بمنزل او رفتم گفتم برادر چه چیز مانع شده تو را که از اعتقاد بامامت امام جعفر ع تو ورع
و احتیاط نکنی و در شب نهر بلخ ورع نکنی برادرم گفت که تو را این خبر داد نقل کردم که جعفر
از من تحقیق احوال تو را نمود من گفتم مذهب تو را آنحضرت این پیغام را فرمود گفت ای
برادر گواه باش که او یعنی جعفر بن محمد چنانست و سخنی گفت که نتوانم گفت و ظاهر این
است که گفت جعفر بن محمد ع از انبیاء است که تو میگوئی خداست من گفتم نه باین افراط حال
و نه باین تفریط سابق با بین طور بها نیست گفت ای برادر اگر چنین نیست پس از کجا دانست
بخدا قسم که غیر از من و جاریه خدا هیچکس نبود گفتم چگونه بوده است آن قصه تو گفت وقتی بر
آمدم از ماوراء النهر و فارغ شده بودم از تجارت خود و به بلخ میرفتم رفیقی از برای من طعام
خریده و کنیزکی بسیار وجیهه همراه داشت تا آنکه از نهر بلخ عبور کردیم و شب هنگام به بلخ
رسیدیم به اندرون آقای کنیز من گفت که با من در اینجا بسر ببر و اسباب همیا نمود و تو برو در شهر
و جائی و منزلی و آنچه وقت و لازم تحصیل کن تا من بروم و تو در اینجا بمان من گفتم تو برو
و من همینجا تو را بپا ایستم رفت و کنار نهر بشستی زاد و منزل کرده بودیم پس جاریه را بر
داشتم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام موسی کاظم ع

برداشتم و در تویی بجشبه بردم و تا او مقاربت کردم و برکشتم و بر سر جای خود بعد از آن مولای جادیه آمد و ما هم آمدیم تا بعراق رسیدیم و هیچکس دیگر بغیر من مطلع نشد من او را نصیحت کردم و شنیع او را بحال او دیدم تا آنکه قائل بامامت آنحضرت شد و دو سال دیگر روانه مکه شدیم و برادر را همراه خود آوردیم و خدمت حضرت صادق بردیم پس حضرت سبب قبل مقدمه را مشافهتاً از برای او نقل کردند بعد از آن فرمودند که استغفار کن و توبه نما و دیگر از این مقوله کارها مکن و بعد از آن شخص بر طریقه مستقیمه تشیع با یقین ما و از خوبان شد **معجزهٔ دویم** از سلیمان بن خالد مروی است که در خدمت آنحضرت بودم و ابو عبدالله بلخی نیز بود که آهوئی آمد و دم خود را حرکت داد و صدا کرد آنجناب فرمودند افعل انشاء الله بعد از آن بما فرمودند که این آهو چه گفت گفتیم خدا و رسول او و اهلبیت او بهتر میدانند فرمودند که گفت صیادی جفت مرا شکار کرده و برده و دو طفل دارد که هنوز قوت راه رفتن ندارند و چیزی بایشان نرسانیده اند التماس دارم که او را مرخص نمائید تا طفلهای خود را متوجه شود تا بچههای او بزرگ شوند و مستغنی از ما شوند و من ضامنم که برگردانم و بیاورد او را از برای صاحبش گفتم میکنم انشاء الله اما قسم بخورد که تخلف نکنی گفت از ولایت شما بیزار باشم اگر وفا نکنم پس حضرت صادق ع آن صیاد را طلبیدند و ماده آهو را مرخص نمودند و او رفت و بعد از چند وقت دیگر مراجعت نمود و باز آن صیاد را طلبیدند با و سپردند **معجزهٔ سیم** ایضا در کتاب مختصر بصائر الدرجات روایت کرده از جابر جعفی که پرسیدم از حضرت باقر ع از تفسیر آیه وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین پس سر خود را بالا نمود و بمن گفت تو نیز سر خود را بالا کن چون بالا کردم دیدم سقف و طاق روشن شد تا اینکه نظرم افتاد بنور درخشنده که چشم مرا خیره کرد پس فرمودند که ابراهیم ملکوت آسمانرا باینطور دید بگو

بیش مونه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

پس مرتبه دیگر فرمود سر خود را بالا کن چون بالا کردم سقف خانه را بحال اول دیدم
آنگاه دست مرا گرفت و از آن اطاق بیرون برد و داخل اطاق دیگر شد و خود آن رختها
که پوشیده بود کند و رختهای دیگر پوشید پس فرمود چشمهای خود را هم بگذار چون
گذاشتم فرمود باز مکن پس ساعتی تأمل کردم فرمود میدانی که کجائی گفتم نه فدای تو شوم
فرمود در آن تاریکی که اسکندر ذو القرنین رفت گفتم مرخص میفرمائی که باز کنم چشم
خود را فرمود باز کن که هرگز دیگری جائی را نخواهی دید چون باز کردم چنان تاریک بود
که موضع قدم خود را نمیدیدم پس قدری راه رفتیم و ایستاد و فرمود میدانی که کجائی گفتم
نه فرمود بر سر چشمه آب حیات که حضرت خضر از آن آشامید پس از آن عالم رفتیم بعالم
دیگر و در آنجا نیز سیر کردیم و آن عالم نیز مثل این عالم بود و گیاهها و مساکن و مردم پس
از آن عالم نیز ما را برد بعالم دیگر که آن نیز مثل آن دو عالم و همچنین تا پنج عالم
را طی کردیم بعد از آن فرمود که اینها ملکوت زمین است و ابرهیم اینها را ندید بلکه ملکوت
آسمانها را دید و آن دوازده عالم است و هر عالمی جهت امامی است که اول ما بود و هر یک
از اثنا عشر که از دنیا میروند در یکی از این عوالم سکنی میکنند تا آنکه قائم ما که آخر ائمه
است در عالمی که حال در آن ساکنیم خواهد بود در این عالم پس فرمود چشمهای خود را هم بگذار
چون گذاشتم دست مرا گرفت و قلیلی راه رفت چون نگاه کردم در همان اطاقی که در آن بودیم
در مدینه میباشیم پس آن رختها را کند و همان رختها را پوشید که اول پوشیده بود
و برگشتیم بمجلس خود عرض کردم بچه قدر از روز گذشته است فرمود سه ساعت وقد خرج
مروی است از کاهلی که حضرت صادق بمن فرمود که وقتی که سبعی را ببینی چه میگوئی عرض کردم
نمیدانم فرمود آیة الکرسی در صورت او بخوان و بگو عزمت علیک بعزیمة الله و عزیمة
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و عزیمة سلیمان بن داود و عزیمة امیر المؤمنین

والائمة



والائمة من بعده الا نخشیت عن الطریق فی اللیل او خواهند رفت و ادیب بنو عمیر ساکنان نخلی
گوید که آمدم بکوفه و با پسر عم خود مذهبی و امر شد و بیشتر در عرض راه بر سر راه امام آمد
پس آیة الکرسی خواندم و آنرا که حضرت تعلیم کرده بود پس نگاه کردم دیدم که سر خود را
جنبانید دم خود را میان پاهای خود برد و برگشت و راه خود را پیش گرفت پسر عمم گفت
هرگز از این کلام نشنیده‌ام هرگز این چه کلامی است گفتم چه چیز شنیدی این کلام جعفر بن محمد
است گفت گواهی میدهم که او امام مفترض الطاعه میباشد و قبل از آن پسر عمم هیچ
راه از این امر یعنی شیعه نبود پس سال آینده خدمت آنحضرت آمدم و کیفیت را نقل کردم
فرمودند چنان میدانی که من نبودم بدرستیکه مرا با هر یک از دوستان خود گوش شنونده و چشم
بیننده و زبان گوینده میباشد پس فرمود یا عبد الله من آن شیر را از شما گردانیدم و
علامت آن این بود که شما در صحرا در کنار نهر فرات بودید و نام پسر عم تو نزد ما
ثبت است و نخواهد مرد تا این امر را بشناسد پس برگشتم بکوفه و سخنان حضرت را از برای
پسر عمم نقل کردم بسیار خوشحال شد و در بصیرت او در دین زیاده شد تا مرد و ایضا
در خرایج نقل کرده از علی بن ابی حمزه که گفت حج کردم با آنجناب در عرض راه در زیر درخت خرمای
خشک شده پوسیده نشستیم آنجناب لبهای خود را جنبانید و چیزی خواند که من نفهمیدم
بعد از آن فرمود ای نخله از ثمر خود که خدا تعالی روزی بندگان خود در آن قرار داده
بما چیزی بده که بخوریم نگاه کردم دیدم که درخت کج شد بطرف آنجناب و برگهای سبز و
میوه رطب تازه در او است فرمود نزدیک بیا و بسم الله بگو و بخور خوردیم دیدم از بهترین
رطبها و لذیذترین آنها است اعرابی آنجا بود تماشا میکرد گفت مثل این روز سحری ندیدم
با این بزرگی آنحضرت فرمود ما وارث علم پیغمبرانیم و در میانه ما ساحر و دروغگو بهم نمیرسد
بلکه دعا میکنیم و خدا تعالی نظر بلطفی که بما دارد مستجاب میگرداند اگر دلت میخواهد دعا
کنم تا بصورت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

ایمن بن هرون تکیه آمد و نعلین خود را در انگشت سبابه خود گرفته بود و عرض کرد السلام

علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود نعلین را ببند از و بیرون در شو و پس بدون تامل

انداخت و در شور نشسته آنحضرت در رهایت ادای یا اخراسانی صحبت میداشت و احوال

خراسان از ایشان میفرمود بنوعی که خود الحال از آنجا آمده است و بعد از مدتی مدید گفت ای

خراسانی برخیز و برو و ببین بر پشت آن شخص که در پیش تو در رفته چه آمد گویند آن شخص چهار از نو

نشسته بود و با هم رفتیم و دیدیم بیرون آمد و بر ما سلام کرد آنگاه حضرت بخراسانی

فرمود در خراسان شما چند نفر از این مقوله مریدید شیعه هم میرسد گفت بخدا قسم یک

نفر هم نمیرسد فرمود ما چگونه بیرون میاییم اخوان خراسانی در وقتی که پنج نفر یکدیگر را

نگران با ما متفق نباشند ما خود وقت خروج خود را نمیدانیم **مقصد هشتم**

معجزات اما هفتم موسی بن جعفر الکاظم صلی الله علیه و از آنحضرت بیست و نه معجزه ذکر

کرده اند از جمله آنها سه معجزه نوشته میشود **معجزه اول** در کتاب مناقب از ابو علی

بن راشد و غیر او مرویست که شیعیان نیشابور جمعیت نمودند و محمد بن علی نیشابوری

را از میان خود انتخاب نمودند و سی هزار اشرفی و پنجاه هزار درهم باو دادند و پارچه های بسیار

نیز بستند و باو سپردند و شطیطه که زنی بود از دوستان و شیعیان صالحه و مومنه بود او

نیز یک درهم او و دو طاقه کرباسی که از دست خود رشته و چهار درهم گنجایش داشت آورد

و گفت ان الله لا یستحیی من الحق یعنی از کمی و بیمقداری هدیه من و خشت مکن پس درهم او را

در میان درهم خود و درهمهای مردم انداختم و بستم بعد از آن اوراقی را که بطریق دفتر بسته

بودند و در آنها مسائل بسیاری بود یعنی هفتاد ورق بود و در هر ورقی مسئله بود

و باقی ورق را سفید گذارده بودند بجهت جوابی که در زیر هر سؤالی نوشته شود و هر

دو ورق را از سه جا بسته بودند و سه جا را مهر کرده بودند و بمن گفتند که اول وارد

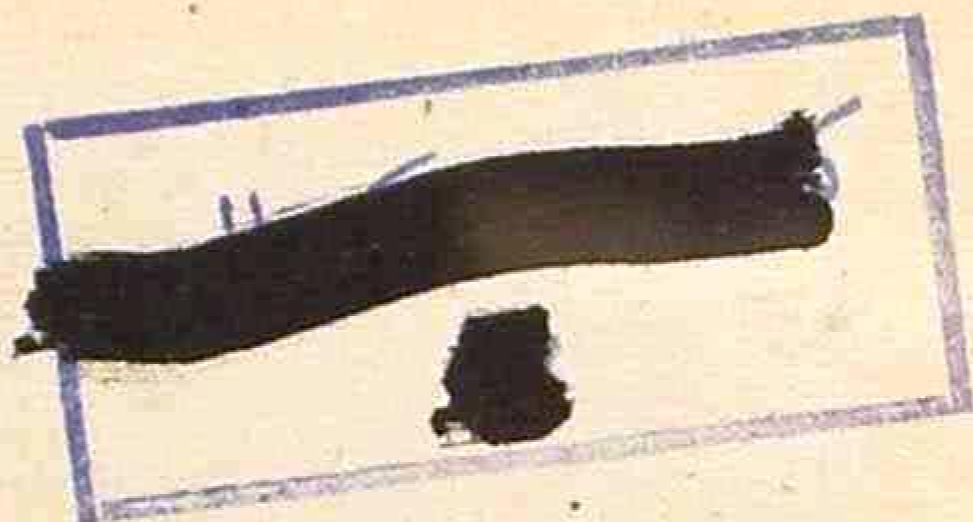
ملبشو

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

میشوی بخدمت امام و قبل از دادن نقدها همین دفتر ممهور را بده و فردای آن پیش وی بگیر
اگر دیدی مهرها بر جای خود شکسته نشده پنج تای آن را بشکن و نگاه کن که جواب مسائل را
نوشته است یا نه اگر مهرها ناشکسته و جوابها نوشته شده است او است امام بحق و مستحق
مالها پس هست مالها را نیز باو بده و الا فلا ملکه اموال ما را بما رد کن پس محمد بن علی آمد
باول مرتبه نزد عبدالله افطح رفت و بتجربه امتحان کرد او را و بعد از یاس از او نهایت
گنج خلقی میگفتند رب اهدنی الی سواء الصراط گوید ایستاده و متحیر بودم در وسط کوچه دیدم
غلامی را که میگوید اجابت کن آنکه را که میخواهی و مرا آورد بخانه حضرت کاظم ع و چون نظر آن
حضرت بمن افتاد فرمود ای محمد چرا مایوس شدی از رحمت الهی ملتجی شوی چرا پناه به یهود و نصاری و
او مجوس بمن رو کن که منم حجت خدا و ولی او و مگر ابو حمزه ترا خبر نکرد بر در مسجد جد
رسول خدا ص و حال من جواب مسائل و اوراق را نوشته ام دیروز حال بیار آن دفتر را با
درهمی که شطیطه بتو داده که وزن او یک درهم و دو دانگ میباشد و در کیسه گذاشته
و آن چهارصد درهم امثال فلان که تو آن پارچه کرباس شطیطه را در بسته اهل
بلخ گذاشته محمد بن علی گوید که هوش از سر من بدر رفت و آوردم همه را نزد آن حضرت در
پیش روی او گذاشتم پس درهم شطیطه را بعینه از میان آنها برداشت و پارچه کرباس
او را نیز برداشت و فرمود ان الله لا یستحیی من الحق یا ابا جعفر چون برگشتی بر نیشابور
سلام مرا بشطیطه برسان و این درهمها را باو بده پس صره نزد من انداخت و فرمود در این چهل
درهم است و پارچه از کفن خودم که از پنبه رشته شده که از ده صیدا که از قرای جده ام فاطمه
علیها سلام میباشد و دیما از آن حلیمه خواهرم دختر ابی عبدالله الصادق ع رشته است بجهت
او فرستادم و بگو باو که از روز ورود تو بر نیشابور تا نوزده روز زنده خواهد بود و
شانزده درهم از آن چهل درهم را در این نوزده روز خرج کند و بیست و چهار درهم بکار

وصیتش


[redacted]

امام موسی بن جعفر ع

وصیت کند که بعد از او تصدق کنند و از برای اخراجاتی که از برای میت لازم است خرج
کنند و با او بگو که من خود در نماز تو حاضر خواهم شد و بر تو نماز خواهم کرد و چون مرا دیدی
در آنجا بروز مده و شناسان مرا بکسی که از برای خود بهتر است و باقی اموال پس بر و به
صاحبانش رد کن و این مهرها او را و دفتر را باز کن و ببین جواب مسائل مردم را داده شد
است یا نه با وجود آنکه هنوز جزء او را از الجهت ما میان و در بود و نزد تو بود چون نگاه
کرد مرد دید مهرها همه صحیح است پس یکفرد را او دوم از میان اوراق و دید نوشته شده در آن
چه میفرمایید عالم در خصوص مردی که نذر کرده هر مملوک قدیمی خود را آزاد کند و غلام
بسیار دارد دید در زیر آن بخط آن جناب مکتوب است که هر کس را که از شش ماه بیشتر در ملک او
بود آزاد کند چه خدا تعالی فرموده والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم
و مدت شش ماه است و هر چه کمتر است آزاد نمیشود چه قدیم نیست پس مهر دویم را
برداشتم دید نوشته است چه میفرمایید عالم در خصوص مردی که قسم خورده که مال کثیری
تصدق کند در زیر آن نوشته اگر آن شخص قسم خورنده صاحب گله گوسفند میباشد
هشتاد و چهار گوسفند تصدق کند و اگر شتر دارد هشتاد و چهار شتر آزاد کند و اگر
نقد و از جمله دراهم است هشتاد و چهار درهم تصدق کند چه خدای تعالی فرموده لقد
نصرکم الله فی مواطن کثیرة و مواطن غزوات پیغمبر ص شمرده شده از هشتاد و چهار
بیشتر نیست مهر سیم را شکستم دید نوشته است چه میفرمایید عالم در حق کسی که قبر را
نبش کرد و سر میت را برید و کفن او را دزدید در جواب نوشته جهت دزدیدن از حرز
که قبر است باید دست او را برید و بجهت بریدن سر میت باید صد اشرفی گرفت بجهت آنکه
مثل طفل است در شکم مادر مثل آنکه روح در او دمیده نشده باشد تا آخر سوال و جواب و
چون مراجعت کرد بخراسان و اموال حضرت را که امانت سپرده بودند رد نمود دید همه

ایشان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

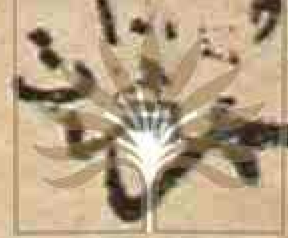
ایشان افطحی شده اند مگر شطیطه که بر حق باقی است پس سلام حضرت را رسانید و صره
را باو داد با پارچه که بجهت کفن داده بود و او نوزده روز ماند و وفات کرد و حضرت
علی گوید در تجهیز او مشغول بودیم که دیدم امام بر شتری سوار شده می آید بعد از فراغ
از تجهیز نماز کرد و سوار شتر خود گردید و چون خواست براه افتد فرمود من که نشناسانم
باصحاب خود و سلام مرا برسان و بگو همرا مانی از ائمه بر او لازم است که هر یک از شیعیان ما
که میمیرد بیائیم و در جنازه او حاضر شویم و در هر شهری که باشد پس بترسید از خدا در
مخالفت مذهب ما را موجود که وقت مردن **معجزه دویست و سیم** از عیون المعجزات از داود
رقی مرویست که بحضرت صادق علیه السلام گفتم میخواهم احوال دشمنان امیرالمؤمنین را
بمن بگوئی تا از احوال ایشان مطلع شوم فرمود شنیدن بهتر است یا دیدن پس بفرزندش موسی
گفت بیاور قضیب را چون آورد گفت ای فرزند بزن این چوب را بر زمین و بنما بداود دشمنان
ما را پس چوب بر زمین زد که شکافته شد و دریای سیاه خاری در آن پیدا شد پس
چوب را تا بیابان دریا زد شکافته شد و سنگ سیاهی یافت شد پس چوب را بان سنگ
زد دروازه نمایان شد چون از آن دروازه نگاه کردم جمع کثیری را در آنجا دیدم همه
با رویهای سیاه و چشمهای کبود شده بر زنجیرهای آتشین بسته اند در یک جنب آن سنگ
و فریاد میزدند یا محمد و زبانیه جهنم بر سر و صورت ایشان میزدند و میگفتند دروغ
گفتید محمد از شما نیست و شما از محمد نیستید گفتم فدای تو شوم اینها کیستند
فرمود عمر و ابوبکر و عثمان و سایر دشمنان ما از اصحاب سقیفه و اصحاب فتنه که طلحه و زبیر باشند
و بنی ازرق که معاویه و اولادش باشند و متفرقه از مردم که دوستان ایشان بودند و شایان
بنی امیه همگی بعد از آن فرمود بان سنگی که شکافته شده بود که سر بهم بیاورد تا روز معلوم
که روز قیامت باشد پس شکاف آن سنگ بهم آمد و آن سنگ و چوب ناپیدا شد معجزه

معجزه سیم علی بن صهیب روایت میکند که مرا و مولای مرا موسی بن جعفر علیه السلام
از مدینه به بغداد آوردند و محبوس کردند و مدت وقتی حبس او بطول کشید من مشتاق اهل و
عیال بشدم آنحضرت دانست فرمود که مشتاق اهل و عیال شده گفتم بلی یا ابن رسول الله
فرمود برو غسل کن و پیش من بیا چنان کردم که آنحضرت فرمود بود بعد از آن
آنحضرت برخواست و دو رکعت نماز بجا آورد و گفت بسم الله و فرمود دست بمن
بده و چشم برهم نه چنان کردم فرمود چشم باز کن باز کردم بر سر تربت حضرت امام
حسین علیه السلام بودم فرمود این تربت جدم حسین است دو رکعت نماز کرد
من نیز نماز کردم فرمود چشم برهم نه برهم نهادم فرمود بگشا کشادم بر سر
تربت رسول الله بودم فرمود این تربت جدم میباشد بعد از آن فرمود این
شهر مدینه است اینک سرای خود برو و عهد تازه کن و بیرون آی من
داخل شدم و عهد تازه کردم و بتعجیل پیش وی رفتم فرمود دست بمن ده
و چشم برهم نه من چنان کردم فرمود چشم بگشا کشادم خود را بر سر کوهی سبز
دیدم که آب از آسمان بر آن کوه ریخته میشد پس آن حضرت با آن
آب وضو ساخت و بنماز مشغول شد من چهل مرد را دیدم که در
عقب آن حضرت به نماز ایستادند چون از نماز فارغ شد فرمود که
این کوه قاف است و ایشان اولیا و اصفیا اند از حق تعالی در
خواستند که تا در میان من و ایشان جمع کند پس آن قوم را وداع
کرد و مرا فرمود که چشم برهم نه چشم برهم نهادم فرمود چشم
باز کن چون چشم باز کردم خود را در میان زندان دیدم و
روشنی آن حضرت در دل من ثابت شد اللهم بحبهم یا رب
فاغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب معجزه

چهارم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام موسی بن جعفر ع

چهارم روز را ما از او عیون مروی است از علی بن یقطین که مردی شعبده باز که حاذق
بود را این امر هرون طلب کرد و وعده ها باو داد که اگر علی عاجز شود در مجلس که آنحضرت
خجل شود او قبول نمود چون خوان طعام حاضر ساختند آن ملعون عملی کرد که هر وقت آن
حضرت دست دراز میکرد که نان بردارد نان از دست آنجناب می‌پرید و میافتاد چند
دفعه این امر مکرر شد مردم شروع کردند بخنده کردن و خوشحالی نمودن آنجناب متغیر
شد و سر خود را بالا نمود و نگاه کرد بیکی از پرده‌ها که در مجلس او بود و در آن صورت
جانوران و غیره بود بین صورت شیری که در میان آنها بود که یا اسدالله خذ عدو الله پس
آن صورت شیر جستن نمود در وسط مجلس از بزرگترین سباع و درندگان و آن شخص شعبده
باز را درید و خورد هرون و همه ندیمان او غش کردند و بیهوش شدند و از شدت بیم مثل
مرده بودند چون افاقه از برای ایشان شد و بهوش آمدند هرون بحضرت کاظم ع گفت تو را
قسم میدهم بحق خود بر تو که از این صورت سؤال کنی که برگرداند آن شخص را فرمود اگر عصای
موسی برگرداند آنچه را فرو برد از ریسمانها و اسباب سحر ساحران از قوم فرعون برگرداند این هم
خواهد برگرداند علی بن یقطین گوید که این از همه چیز بیشتر باعث شد بر اینکه هرون به
فکر آنحضرت افتاد روزی اسحق بن عمار در خدمت آنحضرت نشسته بود مردی آمد آنحضرت
فرمود تا یکماه دیگر خواهی مرد در دل اسحق گذشت که گویا اجل شیعیان خود را میداند
فرمود که چرا غریب میدانید رشید هجری مردی بود که ضعیف شمرده میشد یعنی از رعیت بود
و ادعای امامت نمیکرد علم منایا و بلایا را میدانست امام هر گاه بداند چه سزاوارتر است
ای اسحق تا دو سال دیگر خواهی مرد و عیال و اولاد تو متفرق میشوند و اموال تو را تلف
میکنند و بفقر و افلاس مبتلا خواهند افتاد راوی گوید که همین نسبت اتفاق افتاد

و این که دعا کرده بود که اطفال او گدائی میکردند **مقصد هفتم**

امام رضا ع

ابر باین نسبت که کذشت و در هر یک از آنها مردم متبرک میشدند و آنحضرت میفرمود ای ام
بکیرید که از شما نیست از فلان شهر است تا آنکه ابر یازدهم بالا آمد حضرت فرمودند
ایها الناس این ابریست که خدا بتعالی از برای شما فرستاده پس شکر کنید
خدا را بر تفضیل و نعمتهای او و برخیزید بمنزلهای خود بروید که اگر چه بالای سر شما
ایستاده اما نخواهد بارید تا شما بمنزلهای خود برسید بعد از خیر و رحمت خدا آنقدر
خواهد آمد که لایق بکرم و جلال او باشد پس از منبر فرود آمدند و مردم رفتند و ابر
ایستاده بود بالای سر مردم و باران نمیآمد تا رسیدند بمنزلهای خود بعد از آن باران
بسیار تندی آمد که وادیها و غدیرها و حوضها را همگی پر کرد و صحرا همگی تر شد پر
آب کردید و مردم میگفتند هنیئا لولد رسول الله از کرامات خدا بعد از آن حضرت امام
رضا ع بیرون آمدند اغلب مردم جمع شدند خدمت او و فرمودند ایها الناس از خدا بترسید
در نعمتهای خدا بر شما و معصیت مکنید که آن نعمتها را تغییر دهد و از شما مفارقت کند
ملکه او را اطاعت و شکر کنید بدانید که هیچ شکری بعد از ایمان بخدا و اعتراف بحقوق
اولیاء الله از آل پیغمبر صلعم بهتر از اعانت برادران مؤمن خود نیست بر امور دنیا ایشان که باعث
عبور ایشان است به بهشت پروردگار و اینقسم شکر را هر که نماید از خواص الهی خود بوده و
شخصی که خدمت پیغمبر ص عرض کردند که فلانکس از کثرت معاصی هلاک شد فرمودند رسول خدا
بلکه نجات یافت و خدا عمل او را ختم میکند بخیر و گناهان او را محو میکند و مبدل
بحسنات میسازد بعلت آنکه یکروز فقیر از راهی میگذشت و برادر مؤمن او برهنگی بود
که عورت او باز شده بود و خودش نمیدید و نمیفهمید پس او را پوشانید عورت او را
و با او نگفت از ترس آنکه مبادا خجل شود و بعد از آن خارج مطلع شد و آن برادر مؤمن
خود را دعا کرد و گفت خدا ثواب تو را زیاده کرداند و عاقبت امور ترا بخیر کرداند و خدا



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

معجزات

تورا مناقشه نکند حق تعالی دعای آن بنده را در حق برادر مؤمن خود مستجاب کرداند
وچنین بنده نباید که معصیت و اهلاک کند والبته عاقبت امر او منجر بخیر و سعادت
خواهد بود و این سخن پیغمبر بگوش آن شخص رسید متنبه شد و توبه و انابه کرد و
اقبال بر بندگی خدا نمود و هفت روز نگذشت که پیغمبر جمعی را بغزوه میفرستاد و آن
مرد داخل ایشان بود و شهید شد **معجزه دویم** از حضرت جواد مرویست
فرمود که خدا تعالی برکت را در بلاد زیاد کردانید از دعای حضرت رضا و مامون کسان
دیگر داشت که میخواستند بجای حضرت رضا ولیعهد شوند و بعلت اعزاز و احترام
بسیاری که بآن حضرت میکرد بخصوص همین ولایت عهد که حسد باو میبردند از عمال و اعیان
در خانه مامون روزی حاجبی که بسیار مقرب بود نزد او و او را حمید بن مهران میگفتند در
خلوت عرض کرد بمامون که یا امیرالمؤمنین پناه میبرم بخدا که آخر سلسله بنی عباس
باشی و تاریخی بکنند که در عصرها و قرنها رفتار بود او خراب کردن امر سلسله و دولت
را بتو اسناد دهند که این فخر عظیم و دولت عمیم را از خانواده عباس بخانواده علی منتقل
شود و تو اعانت بر هلاک خود و اهلبیت خود نمود با اینکه این مرد ساحری که از اولاد
ساحران است که کمنام بود ظاهر ساختی و پست مرتبه بود بلند ساختی مرتبه او را و
حال در دنیا ذکر کرده اند تفاخر باران رحمت الهی را که از دعای او آمده بسیار میترسم که
خلافت از اولاد عباس باولاد علی منتقل کرده بلکه از سحر او میترسم که این دولت را
زایل کند و اهل مملکت را بر تو بشورانند و بتدریج بر مملکت تو مسلط شود با هیچ
کس چنین خیانتی بر خود کرده که تو کرده مامون در جواب او گفت از ما پنهان بود و پدرم
را بخود میخواند در خفیه ما او را ولیعهد کردیم تا مردم را بما بخوانند و اعتراف بملک
و خلافت ما نزد مردم نماید و آنهائی که مرید او شده بودند در فتنه و فساد و برائت
او افتاده



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام رضا

او افتاده بودند بفهمند که این نسبت که خود را جلوه داد طالب الخوف و نایب و وارث علم رسول الله نیست بلکه او نیز مثل ما طالب دنیا است و اعتقاد مردم از او برگردد و ترسیدیم که اگر او را بحال خود واگذاریم در پرده فسادی در کار ما کند که دیگر چاره او را نتوانیم کرد و حال که در این تدبیر نیز خطائی واقع شده و بدست خود او را مرتبت کردیم و ترقی دادیم و مشرف بر هلاک شدیم سهل انگاری در امر او نخواهیم کرد اینقدر هست که بتدریج کم کم او را ضایع خواهیم ساخت تا آنکه عظم او را از نظر مردم بیندازیم و خوار و خفیف سازیم بعد از آن ماده فتنه او را بیکمرتبه منقطع سازیم آن حاجب ملعون گفت یا امیر المؤمنین مرخص فرما تا من با او مجادله کنم و در نظر مردم او را خفیف سازم و اگر از ترس تو نبود البته او را بجای خود نشانیده بودم و او را خفیف کرده بودم مامون گفت هیچ کاری احسن از این نیست نزد من پس گفت پس اعیان دولت را از قضات و قواد و علما و سرکردگان او در مجلس خود حاضر نما بعد در حضور ایشان کاری با او کنم که تا قیامت در داستانها مذکور شود پس جمعیت بسیاری از ایشان در مجلس خود حاضر ساخت و حضرت امام رضا را پیش روی خود در آن مرتبه و مکانی که داشت نیز نشانید آن حاجب ملعون رو کرد بحضرت و گفت بسیار نقلها از تو میکنند و اسراف و تعدی در وصف تو مینمایند بچیزی که گمان میکنم اگر تو بشنوی تبری و بیزاری از آن بجوئی اولا این باران معتادی که همیشه میآید معجزه عظیمی از برای تو قرار داده اند بعلت اینکه تو را وصف میکنند که نظیری از برای تو در دنیا نیست و اینکه امیر المؤمنین خدا دولت او را پاینده کند با هیچکس او را هم ترازو نکنند مگر آنکه او را اوج و تو را باین محل و منزلت رسانیده است سزای او این است که تکذیب دروغگویان این سخنان را بگویند و اسقسم شهر نقار آیند اینقدر در میان خلق و فساد بر پا کنند پس حضرت رضا فرمود که بندگان خدا را منع نمیتوانم کرد از اینکه نعمت خدا را که بمن عطا کرده ذکر نکنند هرچند که قصد

من تفاخر

معجزات

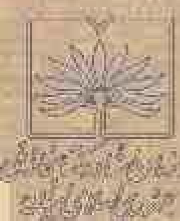
من تفاخر و تکبر و خودنمائی مبتلا شد و اما اینکه گفتی که صاحب تو مرا بقتل تو قرار
داده پس بدانکه تحمل من از او چون تحمل یوسف است از ملک مصر و خود مطلع بر حال ایشان
هستی حاجب چون این سخن را از آنحضرت شنید در خشم شد و بی ادبی و سفاهت آغاز نمود
و گفت ای پسر موسی تعدی از طور خود نمودی و پا از اندازه خود بیرون گذاردی بجز این
که باران مقدر الهی در وقت معینی آمد که دقیقه پیش تر نیست تو آنرا آیه
و معجزه از برای خود قرار داده و با و تفاخر میکنی بر دیگران و خودنمائی مینمائی و بخود می
بالی گویا معجزه ابرهیم خلیل را از برای ما آورده که چهار مرغ را ریزریز کرد و بهم مخلوط
نمود و هر قدری از آن مخلوط شده را بر سر کوهی گذارد و بعد از آن خواند آنها را و
اعضای آنها متفرق شده پرواز کردند جمع شدند و باز مرغ صحیح شدند و آمدند نزد آنحضرت
و هر یک صدای خود را نمودند باذن خدا اگر راست میگوئی تو این دعائی که میکنی این دو صورت
شیر که در این مسند هست زنده کن و مسلط ساز آنها را بر من آن معجزه تو خواهد بود
و اگر نه بارانی که بجهة هزار کس علمای آن رفته اند و همه دعا کرده اند معجزه تو نمیشود هم
چنانکه تو ادعا میکنی که از دعای تو آمد و دیگران میگویند که از دعای ما آمد و اشاره کرد
بدو صورت شیر که در مسندی که مأمون بر روی آن نشسته بود کشیده بودند مقابل یکدیگر
چون این قسم بی ادبی از آن ملعون صادر شد امام در غضب شد و فریاد زد بآن دو صورت
و گفت دونکما الفاجر این سگ فاجر را بگیرید و بدرید و اثری از او باقی مگذارید عبرت ما
دیگران شود پس جستند هر دو صورت و دو شیر عظیم هولناک گردیدند و گرفتند آن حاجب
ملعون را و عضاه و رضاه و هشماه بدندان گرفتند او را و در بردند تا پای خود در
زیر نمودند و خوردند و خون او را لیسیدند و مردم همه حیران و مبهوت گردیدند و هوش
از سر همگی مرده بود تا بعد از فراغ از خوردن حاجب رو کردند با آنحضرت و بزبان فصیح
عرض کردند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام رضا ع

عرض کردند که یا ولی الله اذن ده ما را تا این ملعون را نیز بخوریم و اعضای او را هم
بدن ببریم و اشاره بمامون ملعون کردند مامون چون این سخن را از آن دو شیر شنید زهره
خود را باخت و غش کرد حضرت فرمود بآن دو شیر که توقف کنید و همان طور که هستید
بایستید آن دو شیر باز ایستادند آنگاه فرمود که گلاب بر صورت مامون زدند او را
مالیدند تا بحال آمد دو مرتبه آن شیرها بزبان فصیح عرض کردند که اذن بده ما را یا ولی
الله تا او را مثل حاجبش تمام نمائیم و بلعیم و بخوریم حضرت فرمودند رخصت نیست بجهت آنکه
خدای تعالی مقدر ساخته که در دست او عملی صادر شود و باید بماند و آن روسیاهیهای
او صادر شود عرض کردند چه مقرر میفرمائی فرمود برگردید بجای اول خود پس بر
گشتند و بهمان طور بحال اول صورت شدند آنگاه مامون زنده شد بزبان آمد و
گفت شکر خدای را که شر حمید را از سر ما دفع کرد بعد از آن بحضرت امام رضا
ع عرض کرد که یابن رسول الله این امر خلافت و ریاست متعلق بجد شما بوده و حال بشما
میباشد هر گاه رای شما باشد من دست میکشم و بشما وا میگذارم آنحضرت فرمود اگر می
خواستم ترا با تو مناظره و مباحثه نمیکردم و اصرار در عدم قبول نمینمودم زیرا که خداوند
عالمیان ایشان خلق خود را مطیع من ساخته بطوری که از این دو صورت دیدی که بمحض بنا بد حکم
جهال بنی آدم که اینها اگرچه بخت خود را سیاه کرده اند و خسران دارین را بجهت خود خریده اند
اما خدا را در وجود ایشان تدبیرات چند میباشد و خدای تعالی بر این امر مقرر فرمود
که با تو معارضه نکنم و آنهم که اظهار شد خوب بود باعث شک که اول خواهش عابد بوداران
نمودی و حرف من باین شخص ملعون رسانیدی که با من در مجلس تو بی ادبی کند و هتک حرمت خدا
و رسول خدا نماید اگرنه مامور و ماذون در این امور نیستم خواطر خود را از طرف من جمع دار هم
چنین قلانیت عهد تو را بالخبتا قبول نکردم و ماذون در این امر نبودم تو خود مرا مجبور کردی بران

بران

معجزه

بر آن چنانچه یوسف مأمور بود بخدمت فرعون مصر پس مأمون دل گرفته بود و صدد هلاک
نمودن آن امام بر آمد تا کرد آنچه کرد معجزه سیم ایضا مرویست از هرثمة بن اعین که گفت داخل
شدم بر مولای خود علی بن موسی الرضا ع در خانه مأمون و از اتفاقات در خانه مأمون بنا
عمله ملعون شهرت کرده بود که آنجناب وفات یافته اما محقق نبود پس رفتم بر در خانه آن
جناب و اذن طلبیدم شخصی بود از خادمان مأمون که او را صبیح دیلمی میگفتند و مرا ثقه
دوستی بود و بسبب اخلاص و ارادت بمولای من علی بن موسی الرضا ع داشت دیدم صبیح
از خدمت آنجناب بیرون میآمد و چون مرا دید گفت ای هرثمه میدانی که من در پیش مأمون امینم
و کمال وثوق و اعتماد بمن دارد و محرم او میباشم در خفیه و آشکار گفتم بلی گفت بدانکه ای
هرثمه که مأمون مرا طلبید با سی غلام از ثقات و معتمدان خود در ثلث اول از شب و چون رفتم
نزد مأمون دیدم که شب مثل روز روشن شده از بسیاری شمعها و شمشیرهای برهنه
بسیاری در پیش او گذاشته که همه آنها را بزهر آب داده بودند پس یکیک از ما را جدا
جدا طلبید و عهد و میثاق گرفت بزبان و هیچکس غیر از ما در آنجا نبود و گفت که آنچه می
گویم بکنید و مخالفت من مکنید پس یکیک قسم خوردیم آنگاه گفت هر یک شمشیری بدست
گرفته و بهیئات اجتماع بروید تا داخل شوید بر علی بن موسی الرضا ع در حجره که نشسته
یا خوابیده است پس بهر حالتی که او را ببینید خواه نشسته و خواه خوابیده باشد و یا
ایستاده باشد با او تکلم مکنید و شمشیرهای خود را بیکمرتبه بر او فرود بیاورید و او را
پاره پاره نمائید که گوشت و استخوان و خون و موی وی باهم مخلوط شوند آنگاه او را بلحافی
که بر روی او خوابیده بر پیچید و شمشیرهای خود را بر او پاک کنید و برگردید و بیائید نزد
من و هر یک شما را برای این عمل ده بدره زر و ده مزرعه مرغوب بسیار خوب و سایر منافع و
خوبی و انعامات خواهم داد تا زنده ام و عاقبت میباشم پس ما شمشیرها را برداشتیم و بدست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مرتبه داخل شدیم بر او و در حجره او دیدیم که بر پهلو خوابیده و اطراف دستهای خود را حرکت میدهد و سخنی میگوید که ما نمیدانستیم چیست پس غلامان شمشیرها را بیکبار فرود آوردند و من شمشیر خود را نگاه داشتم و ایستاده بودم و نگاه میکردم و گویا میدانست که ما چه و بر بدن او که او را بکشیم و عضوی در بدن او نگذاشتیم که شمشیر با او کار نکرد و از هم جدا نشد آنوقت او را در فرشش پیچیدند و بیرون آمده داخل شدیم بر مأمون گفت چه کردید گفتیم هرچه فرموده بودی کردیم و کار او را ساختیم گفت دیگر اظهار نکنید نزد کسی این امر را و چون اول فجر شد بیرون آمد و در مجلس خود نشست و با سر برهنه و گریبان چاک زده و اظهار وفات آنحضرت را نمود و از برای تعزیه داری نشست و بعد از آن برخواست و پا برهنه روانه شد که او را ببیند من پیش پیش او میرفتم چون داخل حجره شدیم صدای همهمه آنحضرت را شنیدیم لرزه بر اندام مأمون افتاد و بمن گفت کیست نزد او گفتم نمیدانم گفت برو ببین و زود برگرد پس رفتم در توی حجره و نگاه کردم دیدم سید و آقای من در محراب خود نشسته و مشغول نماز و تسبیح است و آمدم که بلی شخصی را میبینیم که در محراب نشسته است و نماز میکند باز لرزه عظیمی بر اندام او افتاد و گفت مرا رسوا و بدنام کردید لعنت خدا بر شما باد آنگاه از میان غلامان بمن رو کرد و گفت ای صبیح تو او را خوب میشناسی ببین کیست در محراب نماز میکند صبیح گوید که داخل شدم و مأمون برگشت بمنزل خود همین که پای من در اوطاق رسید آنجناب صدا زد مرا و گفت یا صبیح گفتم لبیک یا مولای و برو افتادم گفت برخیز یرحمک الله یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون پس برگشتم و آمدم نزد مأمون و دیدم صورتش مثل قیر سیاه شده تا مرا دید گفت ما وراءک یا صبیح خبر عقب من گذاشته از خبر گفتم یا امیرالمؤمنین صحیح و سالم در حجره نشسته است و مرا هم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

صدا زد و این پیر را خواند بپیش و کمرهای خود را بست و زرهای خود را پوشید و گفت
مردمی که جمع شده اند بجهت تشییع جنازه بگوئید که غش کرده بود و افاقه شده
بحال آمده هرثمه گوید که چون از صبح اینمطلب را شنیدم سیما حمد و شکر الهی را بجا آوردم
و رفتم خدمت آنجناب و چون مرا دید فرمود این نقلی که صبح از برای تو گفتم بروز مده و
اظهارش بکسی مکن مگر کسانیکه خدای تعالی دل او را بولای ما امتحان کرده باشد گفتم
بلی اطاعت میکنم بعد از آن فرمود ای هرثمه کینه مکن ایشان ضرری بما نمیرسانند تا آن مدتی
که خدا مقرر داشته از عمر ما بگذرد و اجل ما در رسد **مقصد دهم** در معجزات امام محمد بن
علی الجواد علیهما السلام و از آنحضرت بیست و هشت معجزه ذکر نموده اند از آنجمله سه معجزه
ذکر میشود **معجزه اول** در کتاب خرایج از ابن اورمه روایت است که معتصم جمعی از
وزرای خود را طلبید و گفت محمد بن علی را میطلبم و از او مواخذه میکنم که میخواستی خروج
کنی بر من و او انکار کند شما شهادت دروغ دهید که بلی کرده و نوشتجات جعلی در
آورید از زبان او که کرده آنگاه طلبید حضرت جواد را و گفت تو میخواستی بر من خروج
کنی آنحضرت قسم خورد که من چنین اراده نکرده ام و بخواطرم خطور نکرده معتصم گفت
فلان و فلان شهادت میدهند که کرده و ایشانرا حاضر ساخت و از ایشان تحقیق کرد گفتند
بلی اینکاغذها است که بفلان و فلان از شیعیان خود نوشته راوی گوید که آنحضرت و معتصم
در دالان خانه نشسته بودند پس حضرت جواد ع دست خود را بلند نمود و گفت خداوندا
اگر اینجماعت دروغ گفتند و بر من افترا بستند ایشانرا بگیر پس دیدند خود را با ایشان بگیر پس
دالان خانه شروع کرد بلرزیدن و میرفت و میآمد و هر گاه یکنفر از آن اشخاص بر میخواستند
که بیرون روند میافتادند پس از شدت اضطراب غش کردند و معتصم التماس کرد
خدمت آنجناب و عرض کرد توبه کردم یابن رسول الله دعا کن تا خدا ساکن کند این زلزله را پس

آنحضرت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام محمد تقی ع

آنحضرت گفت خداوندا تو میدانی دشمنان من و تو میباشند هلاک کن ایشان را و ساکن فرما غضب خود را بر ایشان و اسمعیل عباس هاشمی روز عیدی رفت خدمت آنحضرت و اظهار فقر و بیچیزی نمود حضرت مصلای خود را بلند نمود و با انگشت خود زمین را کاوید شمش طلائی بیرون آمد و باو داد و چون وزن کردند شانزده مثقال طلا بود **معجزه دویم** از عسکر مولای آنحضرت در مناقب نقل کرده که داخل شدم بر آنحضرت و چون نظرم بر او افتاد گفتم سبحان الله صورت آنحضرت چه قدر سبزه است و با وجود آن نور باقی بدن و سفیدی آن چه قدر سفید است هنوز این خیال را در خاطر خود تمام نکرده بودم که دیدم بدن آنحضرت بزرگ شد چندان و عریض و طولانی شد بمرتبه که همه آن ایوان را پر کرد تا سقف و دیوارها او بعد از آن دیدم رنگ آنحضرت سیاه شد بعد از آن سفید شد مثل برف سفید بعد از آن سرخ شد مثل قطعه خون بسته بعد از آن سبز شد مثل برگ درخت سبز سبز و خرم بعد از آن جسم آن کوچک شد بتدریج تا آنکه بحال اول خود برگشت و رنگش نیز مثل اول شد و من غش کردم و بیهوش شده افتادم پس فریاد زد آنجناب که ای عسکر شک میکنید شما را بیقین میاوریم و غایب میباشیم و باز میبینید شما فوق و طاقت میدهیم بخدا قسم هیچکس را معرفت ما میسر نمیشود مگر باینکه خدا منت گذارد بر او بولایت و اخلاص و ارادت بما اهلبیت رسالت **معجزه سیم** نقل کرده اند که مامون روزی سوار شد بعزم شکار با کوکبه خود میرفت و حضرت جواد در میان اطفال چند مجهول بود یعنی کسی او را نمیشناخت چون کوکبه مامون ظاهر شد همه گریختند غیر آنجناب که بر جای خود ایستاد و حرکت نکرد مامون گفت بیاورید آن طفل را پس آن را بتعجیل کشیدند و ایستاد و گفت چرا چون سایر اطفال نگریختی گفت گناهی از من صادر نشده بود تا بگریزم و راه تنگ و وسیع بود و از ماندن من بر خلیفه تنگ نمیشد تا از رفتن من وسعتی بهم رسد دانستم جا که

برو گفت

معجزات

برو گفت تو پسر کیستی گفت منم محمد بن علی بن موسی بن جعفر ع تا ابوطالب مامون گفت
از علم چه داری گفت علم آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است پس وداع کرده روانه
شد تا باز اشهبی در دست او بود که میخواست بآن شکار کند قدری که دور شد باز را
رد و خواست خود را از دست مامون رها کند مامون بطرف راست و چپ خود نظر کرد صید
ندید و باز قدا اش گم بکه خود را رها کند پس او را رها کرد باز بلند شد و در هوا
آسمان رفت تا آنکه از نظر مامون ناپیدا شد بعد از ساعتی باز مراجعت کرد و ماری صید
کرده در منقار خود گرفته بود پس مار را در آن خانه که طعمه شکارها در آن بود گذارد و به اصحاب
خود گفت امروز گویا اجل آن طفل رسیده که در دست من و بر کشت و هنوز ابن الرضا
یعنی حضرت جواد ع در میان اطفال بود پس گفت بابا از علم آسمانها چه داری گفت بلی یا امیر المؤمنین
پدرم از پدرش از جدش و هم چنین تا رب العالمین حدیث فرمود که در میان آسمان و زمین
دریائی است که بسیار تاریک است از شدت عمق که دارد و موجها بسیار بزرگ دارد تا اتفاق
میافتد در آن دریا مارها میباشند که شکم ایشان سبز و پشت آنها نقش دارد و پادشاهان
بازها اشهب را سر میدهند و با آنها صید میکنند باز را در خانه طعمه شاهان میباشند و میخواهند امتحان
علما را آن نمود تا شنید گفت راست گفتی تو و پدرت و جدت و راست گفت رب العالمین و او را
سوار کرده بهمراه خود او را اعزاز و اکرام بسیار نمود و تزویج نمود او را به دختر خود ام الفضل
و در کتاب معرفت ترکیب الجسد از حسین بن احمد نقل کرده که حضرت جواد از فصد اطباء بسیار گفت
او رگ زاهر مرا بزن فصاد گفت نمیدانم و تا حال نشنیده ام پس آن حضرت خود نشان
داد بآن فصاد رگ را و او نیشتر زد و آب زردی از او در آمد و جاری شد تا آنکه لگن پر
شد بعد از آن گفت سر رگ را بگیر تا بیاید چون نگاه داشت امر فرمود تا لگن را

دیگر کنند


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام محمد تقی ع

برنجیدند و باز گذاردند فرمود سرده دیک را پس سر داد و آمد تا آنکه کمتر از اول بود لکن
جمع شد فرمود حال بر مبند چون بست چند اشرفی بدو انعام فرمود پس فصاد آمد نزد یوحنا
ابن بختیشوع طبیب مخصوص و محجمه او نقل کرد یوحنا گفت چنین رگی که تو میگوئی تا
بحال ندیده و نشنیده ام و لیکن در اینجا فلان کشیشی هست که عمر بسیاری کرده و تجربه زیاد
و درس فراوان و مطالعهٔ کتب را بحد افزون نموده برویم بر ببینیم او را و از او تحقیق نمائیم
اگر دانست فبها و الا دیگر کسی نباشد که بداند چون نزد او رفتند و محجمه او نقل کردند
ساعتی طولانی سر خود را بزیر افکنده فکر کرد بعد از آن سر خود را بالا نمود گفت این
شخص پیغمبر است یا از نسل پیغمبر است و در کتاب نجوم از طبری از ابرهیم بن سعید نقل کرده
که خدمت حضرت جواد ع نشسته بودیم مادیانی از زیر آنحضرت گذشت فرمود امشب فربه زاید
کره نری که پیشانیش سفید است و در صورتش سفیدی هست پس از آنحضرت رخصت خواستم
و همراه صاحب مادیان رفتم بخانه او و در اینجا ماندم تا شب شد و زائید همانطوریکه آن
حضرت فرموده بود بی کم و زیاد بود روز دیگر خدمت آنجناب آمدم فرمود ای پسر سعید تشکیک
کردی چه معنی من دیروز بی کم دخانه داری حامله است و پسری خواهد زائید که یکچشم
و کور است بخدا چنان نگذشت که زوجه من زائید پسری و یکچشمش کور بود و در رفت
روایت کرده از محمد بن ریان که مامون هر قسم حیله بکار برد در بارهٔ ابو جعفر جواد ع
چاره نتوانست کرد و چون خواست دخترش را باو بدهد امر کرد تا یکصد کنیزک زیبا
و بدست هر یک جامی از جواهر بدهند و استقبال آنحضرت نمایند در اثنای
عروسی اصلا آنحضرت نگاهی بآنها نکرد و مردی بود مخارق نام که مغنی بود و ساز
و تار میزد و ریش دراز بلندی داشت مامون او را احضار نمود و از او خواهش کرد که کاری کند
و او گفت یا امیر المؤمنین هر امری که از امور دنیا باشد من کفایت آنرا میتوانم کرد پس

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

پیش روی حضرت جواد ع نشست و صدا خود را بخواند که بلند کرد که تمام اهل خانه جمع
شدند و شروع نمود به تار زدن حضرت جواد ع فرمود ای ریش دراز از خدا بترس پس تار از
دستش افتاد و دیگر دستش حرکت نکرد تا مرد مامون گفت چه شد زرا گفت همین که
آنحضرت فریاد زد که بترس از خدا ای ریش دراز چنان ترسی بدلم افتاد و هولی برم داشتم
که دیگر بحال خود نیامدم و شیخ کشی نقل کرده از احمد بن علی سرخسی که گفت مردی بود
از اصحاب ما نام او ابو زینبه پرسیدم از وی که قصه حکم بن بشار چونست و اثر کشتن او
و خطی که دور حلق او است چیست گفت نمیدانم و چند دفعه از او پرسیدم جواب نداد
و همین گفت ابو زینبه گفت ما هفت نفر بودیم و در یک حجره مسکن داشتیم در واقعی که
ابو جعفر جواد ع در آنجا بود دیگر روز حکم بعد از ظهر غائب شد و دیگر آنشب برنگشت به
منزل چون نصف شب شد توقیعی بعضی رفقا از حضرت جواد ع بما رسید که رفیق خراسانی شما
که امشب بمنزل نیامده او را کشته اند و در فلان کوچه در فلان مزبله انداخته اند بروید و او را
در آورید و فلان معالجه و دوا بکنید با او که زنده خواهد شد پس همان ساعت رفتیم و
او را برداشتیم و آوردیم بمنزل و همان دوا و معالجه فرموده بود کردیم زنده و صحیح شد
و آخر معلوم شد که متعه کرده بود در بغداد در خانه جمعی و ایشان نمیدانستند چون مطلع
شدند در آنخانه او را کشتند و در نمدی پیچیدند و بردند و او را در مزبله انداختند و در کا
از محمد بن ابی العلا مرویست که یحیی بن اکثم قاضی سامره را دیدم و با او مناظره و محاوره
کردم و از علوم آل محمد ص پرسیدم گفت داخل مسجد شدم در مدینه و طواف قبر رسول خدا میکردم
در آن اثنا محمد بن علی الرضا ع را دیدم طواف میکرد رفتم نزد او و مناظره کردم در مسائلی
چند که داشتم و همه را جواب داد تا آنکه در آخر گفتم یک مسئله عمده مانده است که میخواهم به

پرسم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام محمد تقی ع

پرسم و خجالت میکشم فرمود من ترا خبر میدهم پیش از آنکه بپرسی میخواهی بپرسی که امام
کیست گفتم بخدا همین است مسئله من فرمود امام منم گفتم علامت آن چیست عصائی در
دست آنحضرت بود بزبان آمد گفت مولای من امام و حجت در این عصر و زمانست و در

خرایج روایت کرده از محمد بن ابرهیم جعفری از حکیمه دختر امام رضا ع گفت بعد از آنکه
حضرت جواد ع وفات یافت روزی از روزها رفتم نزد ام الفضل دختر مامون بعلت حقی که
داشتم با او و چون نشستم و با او صحبت میداشتم از فضایل آنحضرت از علم و حکمت و کرم
وام الفضل گفت ای حکیمه نقل غریبی از برای تو بکنم از فضیلت آنحضرت که اعجوبه روزگار
است و مثل او را کسی یاد ندارد گفتم چیست گفت نظر بانکه گاهی آنحضرت پیش جاریه میرفت
و گاهی زنی میگرفت و مرا غیرت میشد و شکوه او را بپدرم مامون میکردم و او مرا نصیحت
میکرد و میگفت ای دختر تحمل کن و تاب بیاور که فرزند رسول الله است تا آنکه شبی نشسته
بودم دیدم زنی داخل شد بر من مثل شاخ خیزران سبز بسیار تر و تازه و وجیه گفتم تو
کیستی گفت زنی هستم از اولاد عمار یاسر و حال زوجه محمد بن علی الرضا ع میباشم پس حسد
و غیرت غریبی بر من عارض شد و بی اختیار در همان وقت شب رفتم نزد پدرم و او شراب بسیار
خورده بود و مست و بی شعور بود و با او شکوه کردم و گفتم تو را و مرا دشنام میدهد بلکه بنی
عباس و عباس را کلیة دشنام میدهد و هرچه خواستم گفتم از بود و نبود تا آنکه او را بغیظ
آوردم و از بسیاری خوردن شراب هوش نداشت پس برخواست و شمشیر خود را برداشت
و قسم خورد که با همین شمشیر او را پاره پاره میکنم ام الفضل گفت چون اینرا دیدم پشیمان
شدم و گفتم این چه کاری بود که کردم هلاک شدم و او را هلاک کردم پس دویدم از
عقب او که ببینم چه میکند پس داخل شد و او خوابیده بود پس شمشیر کشید و او را پاره
پاره نمود آنگاه بر حلق او مالید و سر او را جدا نمود من و یاسر خادم ایستاده بودیم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

و نگاه میکردیم و بعد از آن برگشت و مثل شتر مست کف کرده بود چون چنان دیدیم بگریختیم
و میدیدیم تا برگشت بخانه بیدید و روی آنجا سر برد و مرا دیگر خواب نبرد تا صبح شد چون
صبح شد رفتم نزد پدرم دیدم نماز کرده و از مستی بهوش آمده گفتم یا امیر المومنین هیچ
میدانی دیشب چه کردی گفت نه بخدا قسم وای بر تو چه کردم گفتم رفتی و ابن الرضا خوابیده
بود و او را کشتی و پاره پاره نمودی و بیرون آمدی گفت وای بر تو چه میگویی گفتم همین
را که میگویی کرده گفت ای یاسر چه میگوید این ملعونه یاسر گفت راست میگوید گفت انا
لله و انا الیه راجعون هلاک و رسوا شدیم وای بر تو ای یاسر برو و خبری بیاور
پس رفت و بعد از زود برگشت و گفت مژده باد ترا یا امیر المومنین گفت چیست گفت رفتم
و دیدم نشسته بود و مسواک میکرد و پیراهنی پوشیده بود حیران شدم و بعد او را
خواستم ببینم که اثر زخمی در آن هست یا نیست عرض کردم دلم میخواهد این پیراهنی که
پوشیده بمن ببخشی بجهت یمن و تبرک پس نظری بمن فرمود و تبسم کرد و گویا مقصود
مرا دانست و فرمود خلعت فاخری بتو خواهم داد گویا مطلب مرا دانست من گفتم همین
پیراهن ترا میخواهم و چیز دیگر نمیخواهم پس کند پیراهن را و همه اعضای بدن او بار شد
که من دیدم و بهیچ وجه اثر زخمی در آن نبود پس مامون سجده شکر کرد و هزار اشرفی
بیاسر بخشید کالی داد و خدا را شکر میکنم که مرا مبتلا بخون او نکرد ؟ یاسر آمدن این ملعونه
و گریه کردن او یادم میاید اما رفتن من بر سر او بیادم یاسر گفت من و او هر دو ایستاده
بودیم که مثل شتر کف کرده بودی و رفتی و او را کشتی با آن شمشیر گفت الحمد لله اما اگر
دیگر این حرکتها کرده و شکوه پیش من آمده ترا میکشتم ای یاسر ده هزار اشرفی از برای
او ببر و فلان اسب خاصه مرا از برای او ببر و بگو تا بیاید نزد من و همه بنی هاشم و سر
کردگان و غیر ایشان را غدغن کرد تا سوار شوند و بروند نزد او و بر او سلام کنند و به

همراه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

همراه او بیایند و یاسر چنان کرد و چون همه نزد او رفتند یاسر گوید که بمن گفت یا
عهد میانه من و مامون باینطریق بود که شب بر نزد و بر سر من آید و مرا پاره پاره کند گفتم
یا ابن رسول الله وقت عتاب کردن نیست بحق محمد و علی که هیچ شاعر نبود و نمیفهمید پس
همه اشراف را اذن داد که داخل شوند مگر حمزه و عبدالله بن الحسن را که ایشان را اذن
نداد چون مکر و خباثت ایشان ظاهر میشد نزد مامون سعایت میکردند از او و از
آنجا با ایشان سوار شده نزد مامون رفت و او را تعظیم و احترام بسیار نمود و میان چشمان
او را بوسید و در صدر مجلس او را نشانید و امر کرد تا مردم بیک گوشه نشستند و از او عذر
خواهی بسیار نمود و ابو جعفر گفت نصیحتی یا امیرالمؤمنین میکنم باید بشنوی از من گفت
بگو فرمود شراب مخور بعد از این و خود را در ورطه هلاکت و خسران در مینداز
گفت قبول کردم نصیحت ترا **مقصد یازدهم** معجزات امام دهم علی بن
محمد النقی علیهما السلام از آنحضرت چهل و پنج معجزه نوشته اند از جمله آنها سه معجزه مرقوم
میشود **معجزه اول** در عیون المعجزات از موسی عم محمد منصور روایت کرده که روزی
خدمت آنجناب رفتم و گفتم این مرد یعنی متوکل مرا واگذارده و روزی مرا بریده و بسیار آه
فرزندکانی من مغشوش و غلطی از خود راه بردار نیستم مگر آنکه میدانند که ملازم تو می
باشم پس اگر صلاح دانی سفارشی از من با و بکنی شاید مرا غلبه (?) بمن بکند فرمود کفایت
امر تو خواهد شد انشاء الله و چون شب شد رسولان متوکل پی در پی از عقب من آمدند
چون رفتم دیدم فتح بن خاقان بر در سرای متوکل ایستاده چون مرا دید گفت امر در شب در
منزل خود آرام نداری و ایشان (?) مرا بزحمت انداخته از بس که ترا طلبید پس داخل شدم
بر متوکل و او در رختخواب خود نشسته بود گفت یا موسی ما را آزرده میداری و خود را از ما فراموش
میشانی ما را از خود موجب منفردی (?) بود نزد ما چیست بتفصیل گفتم با بعضی چیزها



معجزات

علاوه همه اینها را دو برابر بمن داد و مرا مرخص کرد پس فتح بن خاقان گفتم علی بن محمد
باینجا آمد گفت نه گفتم دفعه چیزی باو نوشت گفت نه پس بیرون آمدم از عقب سر من
فتح آمد و گفت یقین دارم که التماس دعائی از آن کرده که این تاثیر را کرده از برای من
هم التماس کن چون داخل شدم بر آنحضرت فرمودند یا ابا موسی این است روی رضا و خوشنودی
یعنی از روی دیروز تو دوری و شکایت و ما بوسی بود و در روی امروز تو رخ خوشی و خوشنودی
از خلیفه هویدا شد عرض کردم از برکت شما است آنچه شده و لیکن گفتند بمن که شما او
را ندیده اید و نه چیزی باو نوشته اید فرمودند خدا تعالی دانسته است که ما در هر امری باو
متوسل میشویم و از او میخواهیم آنچه میخواهیم و بکارهای غیر او نمیرویم و باین علت قبول
هر چه خواسته ایم بما داده و دعا ما را مستجاب نموده حال میترسیم اگر بخلاف عادت خود
نمائیم او هم خلاف عادت خود کند عرض کردم فتح هم التماس دعا دارد فرمودند فتح بظاهر
دوستی ما را میکند و بظاهر دشمن ما است و دعا در حق کسانی کارسازی از آن میشود
که مقرون با اخلاص و ارادت باشد و اعتقاد به پیغمبر و اهل بیت او داشته باشند گفتم
ای مولای من دعائی بمن تعلیم فرمائید فرمودند این دعائی است که خود ما بسیار آن دعا میکنیم
و از خدا سؤال کرده ام که هر کس بر سر قبر من آید و این دعا را بخواند رد نفرماید و مستجاب
کند یا عدتی عند العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کهفی و السند و یا واحد یا احد
یا قل هو الله احد اسئلک اللهم بحق من خلقته من خلقک و لم تجعل فی خلقک
احدا مثلهم ان تصلی علیهم و ان تفعل بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجت خود را
مطلبد معجزه دویم در خرایج از ابو هاشم جعفری روایت کرده که در وقتی که آن
حضرت بزبان هندی با من سخن گفت نفهمیدم و نتوانستم جواب او را بگویم ظرفی در نزد
آنجناب گذارده بود که مملو از ریگ بود پس یکدانه از آن ریگها را برداشت و در دهان

خود

امام علی النقی ع

خود کذارد و نجیبا مکیند و انداخت پیش من فرمود تا من نیز مکیند بودم ساعت هفتاد
و سیزبان باد کو رفتم وقتا حال هم لغتی خواهم سخن میکویم معجزه بیستم در ارشاد
مفید مذکور است که سبب احضار متوکل آنجناب را این بود که عبد الله بن محمد که سردار
و والی مدینه بود دایما شکوه آنحضرت را بمتوکل مینوشت و اذیت بآنجناب میرسانید
بسیار از بیقوله افساد و سعایتها اذیت از انشقی بدعاقبت صادر شد آنجناب بمتوکل
نامه نوشت و در آن نامه مذکور ساخت که فلان بسیار اذیت میکند مرا و دروغ و افترا
بر من میبندد و آنچه بخلیفه نوشته است همه آنها دروغ است پس متوکل یحیی بن هرثمة بن
اعین را با سیصد نفر فرستاد بمدینه و نامه بحضرت نوشت مشتمل بر نفاق و اظهار دوستی
و اکرام و احترام بسیار در آن نمود و آنکه ما مشتاق ملاقات تو میباشیم و سفارش کرد
بیحیی نیز که او را ظاهرا بکمال اعزاز و احترام بیاورد یحیی گفت که چون از کوفه بیرون رفتم
قاییدی داشتم که سنی مذهب ناصبی بود و کاتبی داشتم که شیعه بود و من خود بر مذهب
حشویه بودم و کسی عرض راه در بیابان نویسنده مناظره و مباحثه میکرد و من هم از برای
آنکه تا شود طی مسافت گوش میدادم بصحبت مباحثه ایشان اکر راه بریده شود چون بوسط
راه رسیدیم روزی آن ناصبی بنویسنده من گفت یا صاحب شما علی بن ابی طالب نگفته
که در زمین هیچ بقعه نیست مگر اینکه یا قبر بوده است یا قبر خواهد شد پس نگاه کن
این بیابان را کی در اینجا خواهد مرد که قبرستان شود چنانکه شما ها گمان میکنید
من بان شخص کاتب خود گفتم راست است اعتقاد شما شیعه ها این است گفت بلی گفتم راست
کوید کجا این قبرستان خواهد شد و قدری خندیدیم و مسخره کردیم بر آن کاتب شیعه
رفتیم تا داخل مدینه شدیم و رفتم بخانه علی بن محمد هادی و نوشته متوکل را
دادم و آنجناب خواند و فرمود فرود بیایید و استراحت کنید که من تخلف فرموده خلیفه

نخواهم



نخواهم کرد و چون روز بعد از آن روز در رسیدیم و معروض اینکه در عین شدت گرمای تابستان
بود دیدیم خیاطی نشانده و رختهای کلفت از پشم و ماهوت میبرد از برای خود و
غلامان خود و بعد از بریدن بخیاط گفت جمعی دیگر از خیاطها را با خود رفیق کن که
تا امشب تمام کنی این رختها را و فردا صبح بیاوری در همین وقت بعد از آن بمن گفت شما
نیز کار سازی خود را نموده باشید در این روز که فردا همین وقت کوچ خواهیم کرد
یحیی گفت بیرون آمدم و تعجب کردم از آن رختهای زمستانی بریدن او و در دل خود میگفتم
ما در این فصل تابستان و این گرمای حجاز و مسافت راه ما بیش از ده دوازده روز نیست
این رختها را از برای چه میخواهد بعد از آن توجیه کردم که این مرد کسیست که هرگز سفر نکرده
است و بخاطرش میرسد که در هر سفری از اینمقوله تدارک ضرور است و عجب از رافضیان
دارم که با این فهم او را امام میدانند روز دیگر همان وقت رفتم نزد او و دیدم رختها را
حاضر ساخته اند و بغلامان خود میگوید از برای خود لباده و نمدی با پوستی و چیزهایی
که بجهت دفع سرما و باران ضرور است تاکید مینماید که تحصیل کنند بعد از آن گفت ای
یحیی کوچ کن بار در دل خود گفتم این از آن غریب تر است این مرد میترسد که زمستان در
عرض راه ما را بگیرد پس بیرون آمدم و بسیار متحیر بعقل و ادراک او میکردم و کوچ کردیم
و منزل بمنزل آمدیم تا آنکه رسیدیم به بیابانی که قاید ناصبی من با کاتب شیعه من مباحثه در
حدیث قبر میکردند رسیدیم ناگاه ابر سیاهی بلند شد و رعد شدیدی و برقی ظاهر شد
و سرمای شدیدی عارض شد و آنحضرت با غلامان خود همان لبادها و رختهای پشمین و نمدها
را بر خود بستند و پوشیدند و بغلامان خود فرمود لباده هم بیحیی بدهید و بکاتب نیز
بدهید و جمع شدیم و سرما شدت کرد تا آنکه هشتاد نفر از اصحاب من که همراه من
بودند مردند و مرغها بسیار کشته شد بعد از آن باز آسمان صاف شد و آفتاب در آمد و هوا گرم

شد فرمود

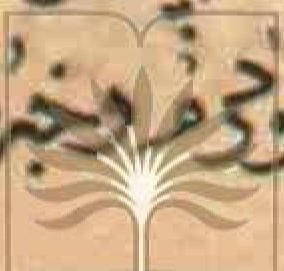


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

پیچیده و در آستین خود گذاردم و سوار الاغ شدم و عنان او را رها کردم دیدم الاغ
مرا در کوچه‌ها و راهها را میبرد و بهر طرف میخواست میرفت تا آنکه بدر خانهٔ رسید ایستاد
و هر چند سعی کردم برود نرفت بغلام خود گفتم بپرس این خانهٔ کیست چون پرسید
گفتند خانهٔ ابن الرضا میباشد گفتم الله اکبر این دلیلی است قوی بر امامت و حجیت
او هنوز ایستاده بودم که غلام سیاهی از خانه بیرون آمد و بمن گفت توئی یوسف بن
یعقوب گفتم بلی گفت فرود آی از الاغ خود پس فرود آمدم و مرا در دالان خانه نشانید
و داخل خانه شد گفتم این دلیل دیگر است از کجا نام مرا شناخت این غلام و حال آنکه
من هرگز داخل این شهر نشده‌ام و کسی مرا نمیشناسد بعد از دقیقهٔ خادم بیرون آمد
و گفت صد اشرفی که در آستین خود گذارده در کاغذ پیچیده است بده پس بدو دادم
و دادم در دل گفتم این سه دلیل پس رفت و برگشت و گفت داخل شو پس داخل شدم
دیدم که ابن الرضا در مجلس خود تنها نشسته است تا مرا دید فرمود ای یوسف
وقت آن نشد که براه بیائی و ایمان بیاوری و دلت روشن شود گفتم ایمولای من بقدر
برهانها واضح از برای من ظاهر شد که کفایت میکند هر کرا طالب حق باشد فرمود هیهات
تو را شیطان نخواهد گذاشت که سالم بمانی ولیکن پسر تو فلان از شیعهٔ خالص ما
خواهد بود ای یوسف جمعی که چنین گمان میکنند که دوستی ما بکار شما ها نمی‌آید
دروغ گفته‌اند و توهم باطل کرده‌اند بخدا قسم که منتفع میشوید و خوب منتفع میشوید
حال برو از پی مطلب خود که چشمت روشن میشود آنچه دلت میخواهد میشود پس گفتم
رفتم بدر خانهٔ متوکل و آنچه میخواستم بعمل آمد و برگشتم در دها [illegible] و پسر
هبة الله نقل کرد که بعد از مدتی پسر همین یوسف را دیدم بعد از آنکه پدرش مرده بود
بخدا قسم مؤمن بود بسیار متقی و شیعهٔ متعصبی در تشیع او را آنجا او خبر داد بمن

که پدرش


سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام حسن عسکری ع

که پدرش بر نصرانیت مرد و او بعد از مردن پدرش مسلمان شد و مکرر میگفت که من
کسی هستم که مژده مرا بپدر مولای من ابن الرضا علیه السلام **مقصد یازدهم**
معجزات امام یازدهم حسن بن علی العسکری صلوات الله علیه و از آنحضرت بسی بیحد معجزه نوشته
اند و آنچه ذکر میشود سه معجزه است **معجزه اول** در خرایج نقل کرده که طبیب نصرانی
در ری بود که صد سال و کسری از عمر او گذشته بود گفت من شاگرد بختیشوع طبیب متوکل
بودم و مرا بر سایر شاگردان خود ترجیح میداد و روزی حسن بن علی ع فرستاد نزد او که هر کدام
از اصحاب تو که صاحب وثوق تر باشند بفرست نزد من که مرا فصد کند و او مرا اختیار
کرد و بمن گفت که ابن الرضا فصاد از من خواسته برو نزد او و بدانکه او عالمتر از همه
اهل آسمانها است و آنچه در زیر آسمانها است مبادا بر او اعتراض کنی و هر چه گوید همان را
بجا بیاور پس رفتم خدمتش و فرمود در فلان حجره باش تا ترا بطلبم و آن وقتی که من رفتم
ساعت خوبی بود از برای فصد کردن پس ساعتی تامل کردم و مرا طلبید و از اتفاقات
ساعتی شد که بزعم من آن برای فصد کردن بد بود و طشتی بزرگ طلبید و امر کرد مرا
که رگ اکحل او را زدم و خون بیرون آمد تا حدی که طشت پر شد از خون بعد از آن گفت
ببند پس بستم در ساعت و مرا گفت برو همان حجره و طعام سرد و گرم بسیار
آوردند تا عصر ماندم باز مرا طلبید و طشتی حاضر کردند و فرمود باز کن سر رگ را
پس باز کردم و آنقدر خون آمد تا آنکه آن طشت پر شد آنگاه فرمود ببند پس بستم و باز
مرا بآن حجره فرستاد و شب در آنجا ماندم و چون صبح شد و آفتاب طلوع کرد و پهن شد
مرا طلبید و همان طشت را حاضر کردند و فرمود سر رگ را پس سر دادم در این دفعه
مثل شیر سفید در آمد آنقدر که طشت پر شد پس فرمود ببند و چون بستم پنجاه اشرفی
بمن داد با بعضی از رختهای خود را و گفت بگیر اینرا و مارا معذور دار عرض کردم خدمتی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

[redacted]

معجزات

بمن میفرمائی گفت بلی مصاحبت و رفاقت نیکو کن با آنکه از دیر عاقول همراه تو میاید
پس رفتم نزد بختیشوع و کیفیت را از برای او نقل کردم گفت تمام حکما اتفاق دارند
در اینکه در بدن آدمی هفت من از خون میباشد و اینکه تو گفتی اگر از چشمه آب نیفتد بیرون خون
میاید عجیب بود و از همه عجیب تر نقل شیر بیرون آمدن از بدن است پس ساعتی نیک
فکر کرد آنگاه کتابهای طب را جمع کردیم و سه شب و روز ملاحظه کردیم شاید نظیر آن
را ببینیم نیافتیم بعد از آن گفت امروز نصرانی در مذهب نصرانیت عالم تر بعلم طب از راهبی که
در دیر عاقول است سراغ ندارم پس نوشته باو نوشت و این حکایت را در آن درج نمود
و مرا همراه او نزد او فرستاد پس رفتم و چون رسیدم و از بیرون دیر او را صدا زدم از بالای دیر سر
خود را بزیر انداخت و بر من مشرف شد گفت تو کیستی گفتم منم رفیق و شاگرد بختیشوع
گفت مکتوب او را داری گفتم بلی پس چیزی بجا انداخت پائین و مکتوب را در آن گذاشتم بالا
کشید و خواند مکتوب را و فی الفور پائین آمد از دیر خود و گفت تو فصد کردی گفتم بلی
گفت خوشا بحال مادر تو که تو را زائید و سوار استری شد آمدیم تا سامره و هنوز
ثلث از شب مانده بود گفتم کجا میروی بخانه بختیشوع استاد یا بخانه آن مردی که او را فصد
کرده ام گفت بخانه آن مرد پس پیش از اذان صبح رفتیم بدرخانه آنحضرت و در باز شد و غلام
سیاه آمد بیرون و گفت کدام یک از شما راهب دیر عاقول است گفتم منم فدای تو شوم
گفت فرود بیا پس فرود آمدیم و غلام بمن گفت همرد و استر را نگاه دار و دست او را
گرفت و داخل خانه شدند و من ماندم تا صبح شد و روز بلند شد بعد از آن دیدم راهب
بیرون آمد و رختهای رهبانیت را از بر خود بیرون کرده بود و رختهای سفید پوشیده
بود و گفت حال برویم بخانه بختیشوع و چون بختیشوع او را دید بسوی راه او دوید
و آمد نزد او و گفت چه چیز تو را از دین خود برگردانید گفت مسیح را دیدم و بر دستش

مسلما



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام حسن عسکری ع

مسلمان شد گفت خود مسیح را نظیر او را دیدی گفت نظیرش را گفت از کجا بر تو معلوم
شد که او نظیر مسیح است گفت بعلت آنکه این فصد را غیر از مسیح کسی در عالم نکرد و
این نظیر او است بعد از آن و براهین بعد از آن آن راهب بخدمت آنحضرت رفت و ملازم خدمت
او گردید تا روزیکه از دنیا رفت معجزه دوویم در خرایج از جعفر بن شریف
جرجانی روایت کرده که سالی حج کردم و داخل شدم در سامره بر ابو محمد ع و وجوه فقرا و یاران
من از جرجان مال بسیاری همراه من فرستاده بودند خواستم بپرسم بکه بسپارم این مال را
که خود آنجناب فرمود بمبارک غلام من بسپار دادم و چون خواستم بیرون بیایم عرض کردم
که شیعیان تو در جرجان سلام میرسانند فرمود مگر بعد از فارغ شدن از حج برمیگردی
بجرجان که استوار اراده است گفتم بلی برمیگردم فرمود از امروز حساب کن تا صد و هفتاد
روز دیگر خواهی رسید بجرجان و آنروز جمعه سیم ماه ربیع الآخر خواهد بود و چون
رسیدی وجوه فقرا و یاران را بگو بایشان خبر بده که در همان روز در آخر روز خواهم
آمد نزد ایشان برو بسلامت که خدا تو را سالم میبرد و برمیگرداند و بعیال
و اطفال خود میرسی و از برای پسر تو شریف پسری متولد شده است نام او را صلت
بن شریف جعفر بن شریف بگذارد و او بزرگ میشود و از جمله دوستان و شیعیان
ما خواهد بود گفتم یا بن رسول الله ابراهیم بن اسمعیل جرجانی از شیعیان است و بسیار
محبت بشیعیان تو میکند شاید در سالی زیاد از صد هزار درهم متجاوز بایشان میرساند و او
یکی از دولتمندان است که خدا نعمت خود را برو تمام کرده فرمود خدا ابو اسحق ابراهیم
بن اسمعیل را محافظت کند و جزای خیر باو بدهد بازاء احسانی که بشیعیان میکند
و گناهان او را بیامرزد و او را پسری خوب کرامت کند که از موالی و شیعه ما باشد
دعاهای ما را باو برسان و بگو نام او را احمد بگذارد جعفر بن شریف گوید رفتم و حج
کردم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

معجزات

کردم و نسبیاد دار سفر بر من خوش گذشت و بهما نظر نمود که فرموده بود و صبح روز جمعه
سیم ربیع الاول وارد شد کاروان و رفقا امدند بدیدن من و ایشان وعده دادم که امام ع
وعده فرموده است که امروز ظرف عصری بیاید نزد شما مهیا کنید خود را از برای مسائل
و اموریکه مایان احتیاج دارید چون نماز ظهر و عصر خود را کردند همه در خانه من جمعیت
کردند و نشسته بودیم که ناگاه بیجز حضرت داخل شد و بر ما سلام کرد و ما او را
استقبال کردیم و بود مثار و را ابو سعید بر فرمود من جعفر بن شریف را وعده کرده بودم
که در چنین وقتی بیایم و نماز ظهر و عصر را در سامره کردم و امدم نزد شما که تجدید
عهدی با شما کنم و حال امده ام هر چه از مطالب و مسائل دارید زود بگوئید پس اول
نضر بن جابر عرض کرد که پسرم جابر نابینا هست که چشمش کور شده التماس دعا دارم
که دعا بفرمائی تا چشم او بینا شود پس دست مبارک بر چشمان او کشید فورا بینا شد
و هم چنین یکی یک پیش امدند و هر کس حاجتی و مسئله که داشت عرض میکرد و انحضرت جواب
حوائج همه را نمود و دعا خیر در حق همه کرد و ایشان را وداع نمود و غروب افتاب باز روانه
شد **معجزه سیم** علی بن عاصم اعمی کوفی گوید که داخلشدم بر ابی محمد عسکری ع
و بمن گفت یا علی بن عاصم نگاه کن بزیر پای خود که بر بساطی نشسته که بسیاری از
پیغمبران خدا بران نشسته اند و همچنین ائمه راشدین گفتم السید من دیگر همیشه با نعلین
راه میروم در نعلت اکر امر این بساط فرمود یا علی این نعلی که حالا در پای خود کرده عمل
شخصی مجوس ملعون و ناصبی است که اقرار بولایت ما ندارد پس در دل خود گذرانیدم که کاش چشم
میداشتم و این بساط را میدیدم انحضرت مطلع بر ما فی الضمیر من شد فرمود نزدیک من
بیا پس نزدیک انحضرت رفتم و با دست مبارک خود مسح کرد بر چشمان چشم من روشن شد
و همه جا را میدیدم و نگاه بنقشها میکردم دیدم بر روی ان جای پای بسیاری هست و صورت
بسیاری کشیده



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظهور قائم ع

آیه و اذان من الله و رسوله یوم الحج الاکبر فرمودند خروج قائم ع و دعوت او است مردم
را بسوی خود در تفسیر مذکور است از زراره روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود اینکه
می‌بینید از امر فَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً فرمود تا اینکه در
روی زمین مشرکی نباشد غیر از بنده خدا یعنی نماند بعد از آن فرمود هنوز تاویل و
مقصد این آیه بتحقیق بهم نرسیده هر گاه قیام کند قائم ع ما هر آینه کسی که او را در یابد
خواهد دید مقصد این آیه را و میرسد دین محمد ص میرسد بجائی که خواهد رسید آنحضرت فرمود
مراد از امت معدوده جماعتی است بعدد اصحاب بدر و در تفسیر مذکور است از ... فرمود ابو جعفر
روایت کرده که آنحضرت فرمود در یک ساعت نزد او جمع میشوند مانند ابرهای وقت پائیز
ایضا صاحب تفسیر از احمد بن ادریس او از محمد بن عبد الجبار او از ابن عمیر او از حماد بن عثمان
او از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از ابی جعفر ع پرسیدم از قول خدا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى
آنحضرت فرمود که مراد امیر المؤمنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم باو احاطه نمود
و نور او را خاموش کرد و مامور کرده بود صبر نماید گفتم وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى فرمود نهار
عیان از قائم ع است زمانی که قیام کند بر دولت باطل غالب میشود خدا تعالی در قرآن
برای خلق مثلها آورده با آنها به پیغمبر خود خطاب نموده غیر از او کسی آنها را نمیداند مولف
عرض میکند آیات بسیار مبارکه دال بر قیام قائم ع زیاده از گنجایش این رساله است
بهمین قدر اکتفا نمود **فصل دویم** در احادیث منصوصه که از خدا و رسول خدا
و آباء کرام آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین در خصوص آنحضرت وارد شده از آن احادیث
بطور اختصار چند حدیث مرقوم میشود از طرف خاصه و عامه از بحار او از شیخ صدوق
در امالی از احمد بن محمد بن اسحق او از اسمعیل ابرهیم حلوانی او از احمد بن منصور دنلج
او از ثابت بن عبد الوهاب او از معلی بن عبد الحمید بن جعفر او از عبد الله بن زیاد یمانی



او از عکرمه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

در علامات

و او از عکرمة بن عمار و او از اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة و او از انس بن مالک روایت کرده
و گفته که رسول خدا فرمود که ما بنی عبد المطلب سادات اهل بهشتیم که عبارتست از من و
حمزه سید الشهدا و جعفر ذو الجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی امت علیهم السلام
و شیخ طوسی ره در کتاب الغیبة مثل این حدیث ذکر کرده و شیخ صدوق ره در عیون اخبار الرضا
و او از حضرت رضا و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود رسول خدا
فرمود که قیامت قیام نمیکند تا اینکه قیام نماید قائم بحق از ما و این در وقتی باشد که
خدا او را اذن دهد در ظهور هر که تابع شود نجات یابد هر که تخلف کند هلاک شود
الله الله ای بندگان خدا نزد او بروید هر چند راه رفتن باشد با دستها و پایها و بالای
برف بدرستی که او خلیفهٔ خدا و خلیفهٔ من است در کتاب مذکور از ابن عباس روایت کرده
که او گفت رسول خدا فرمود وقتی که مرا باسمان هفتمین بردند و از آنجا بسدرة المنتهی و از سدره
بحجابهای نور خدا تعالی مرا ندا کرد یا محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام پس خضوع
و تذلل و عبادت نمای و بمن وثوق و توکل کن بدرستی که من راضی شدم باینکه تو بنده
و حبیب و رسول و نبی من باشی و برادرت علی را راضی کردم که خلیفه و باب من باشد
پس او است حجت من بر بندگان من و او است پیشوای خلق من با او دوستان از دشمنان
امتیاز مییابند و بسبب او طایفهٔ شیطان از طایفهٔ من جدا میشود و با او دین برپا
میگردد و حدود من محفوظ میماند و احکام مرا انفاذ میکند و بسبب تو و او و ائمه از اولاد
تو به بندگان خود رحم میکنم و با قائم زمین خود را معمور میکنم بتسبیح و تقدیس
و تهلیل و تکبیر و تمجید که در دعوی زمین میشود و با او زمین را از دشمنان پاک میکنم و او
را با اولیای خود میراث میکنم و با او سخنان کفار را باطل و کلمهٔ خود را بلند میکنم
و با او زنده میکنم بندگان و شهرهای خود را بعلم خود و برای او ظاهر میکنم خزینهها و ذخیرهها

را بمشیت



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظهور قائم ع

را بمشیت خود و اورا بر اسرار و ضمایر مطلع میگرداند باراده خود و با ملائکه او را امداد
مینمایم تا ایشان او را یاری کنند در انفاد امر من و اظهار نمودن دین من این ولی من
و مهدی بندگان من است و نیز در عیون اخبار رضا ع از کعب الاحبار روایت کرده او در خصوص
خلفا گفته که ایشان دوازده نفر اند زمانی که ایشان رفتند طبقه صالحه آمدند خدا عمرهای
ایشان را طولانی میکند چنین وعده کرده است خدا تعالی باین امت بعد از آن ابن عباس
این آیه شریفه را تفسیر نموده وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه در بحار از کتاب
کافی از احمد بن محمد کوفی او از جعفر بن عبد الله محمدی او از ابی روح فرج بن قره او از جعفر
بن عبد الله او از مسعدة بن صدقه او از صادق ع روایت کرده آنحضرت فرمود امیر المؤمنین ع در
مدینه خطبه خواند بعد از حمد و ثنا و صلوات بر پیغمبر فرمودند بدرستی که خدا تعالی در
روزگار هیچ ظالم را هلاک نکرده است مگر بعد از مهلت دادن و شکست جباری را نه
بسته مگر بعد از شدت و بلاء بعد از بلائی که بشما رو میاورد و میگذرد در بلاهای دیگر
و امتحان دیگر مبتلا میشود هر صاحب قلب عاقل نیست و هر صاحب گوش شنوا نیست و هر
صاحب چشم بینا نه در چیزهائی که بشما ضرر است تأمل و تفکر نمائید بعد از آن نگاه کنید
بعرصات کسانی که خدا از ایشان در مقابل عملشان مؤاخذه نمود ایشان از آل فرعون بودند
باغات و چشمها و زراعتها و مقامهای خوب داشتند نگاه کنید باخر کارشان که بعد از سرور
و خوش گذرانی و امر و نهی با ایشان چها کرد و نیکوئی عاقبت در بهشت مر کسی را است
از شما که صبر کنند بخدا سوگند که در بهشت مخلد میباشند عاقبت امر بخدا است
تعجب دارم از خطای این فرقهها در حجتهای خودشان که تابع حدیث پیغمبر نمیشوند و اقتدا
بعمل هیچ وصیی نمیکنند ایمان بغیب نیاورند و از عیب مردم عفو نمینمایند معروف
میان ایشان چیزی نیست که ایشان بان اعتراف نموده اند و منکر چیزی نیست که ایشان او را انکار
کرده اند


سازمان اسناد و کتابخانه ملی

در علامات

کرده اند هر یک از ایشان امّا نفس خودش است بیاره او بها و حیا الآن جنگ زده همیشه
در ظلم و جور کردن هستند بنی امیّه مکر خطار ا هرگز بمقام تفرقه نمیرسند برای خودشان
بنیا فرا بید مکر دو دیگر را از خدا است بعضی از ایشان بعضی دیگرانت و تصدیق بعضی بعضی
دیگرانت همه اینها از راه وحشت است از چیزهائی که پیغمبر میراث گذاشته است و از جهت نفرت
است از چیزهائیکه پیغمبر با ایشان رسانیده که عبادت از اخبار آسمان و زمین باشد ایشان
اهل حسرت و مجمع شبهات و اهل کوردی و ارباب ضلالت و گمراهی هستند کسی که خدای تعالی
او را برای و نفس خود واگذارد در پیش کسی که ما جوال او جاهلیت در امر است و در نزد کسی
که او را نمیشناسد متهم نیست چه شبیه است بیکونه اشخاص مجهول پا یابی که شتبا الهار الها
غایب شده باشد فاسق باد انکار ها شیعه من بعد از وفات من که نسبت بکدیگر میکنند بعد
از آنکه در حال حیوة من با مکدیگر بود و منصبر بودند که چگونه بعد از من بعضی از ایشان بعضی دیگر
را ذلیل کرده اند و بعضی بعضی را میکشند که بعد از من از ائمه حق متفرق و از اصل دست کشیده
بفرع چنگ میزنند و از دو فتح و فرج را از غیر محلش خواهند هر طایفه بشاخی چنگ زده
بهر سمت که انشاخ میل کند او هم میل خواهد کرد با اینکه خدای تعالی از روی ابطایفه را
در روز بدی که مرینی امیّه راست جمع میکند چنانکه ابرها و قتیا بهم جمع میشوند بعد
از آن ایشان را مهیا و متدبر اتشا مراصایب میکردانند تا آنکه بیرون آیند مانند سیل شدید
که در وقت بلقیس بسبب نقب زدن موش در عمارتشان حادث گردید بطوریکه جاهای بلند
و کوهها محکم نتوانستند که او را بر گردانند و در بیابانهای روی زمین متوجه بلاد میشوند
خدای تعالی با ایشان حقوق قومی را مثل آل محمّد از قومی یعنی بنی امیّه اخذ میکند و قومی
را از این جهت که بنی امیّه مانند بنی عبّاس در دیار قومی مثل بنی امیّه مینشاند بنی امیّه
را از آبادی دور کرده اند برای اینکه بنی امیّه غصب املاک دیگران نکنند خدای تعالی با ایشان

بنای رکن



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظهور قائم

بنای رکن بنی امیه را خراب کرده اند و عمارتهای ایشان را که در سنگلاخهای دمشق ساخته بنا
کرده اند منهدم میسازد و مساجد دمشق و کوههای شام را از بنی عباس مملو میکردند
سوگند بخدائی که دانه را رویانید و انسان را خلق کرده هر یک از اینها اگر گفتم خواهد شد گویا
هستند اسباب و طمطمه بادها ایشان را میشنوم بخدا سوگند هر آینه که لحنه میشود چیزها
که در تصرف بنی امیه است بعد از آنکه در بلاد تمکین و علو داشتند چنانکه البته گوسفند
در آتش گداخته میشود کسی که از ایشان یعنی بنی امیه بمیرد گمراه و بیرا مرده و بسوی خدا
خواهد برگشت هر که توبه کند خدا تعالی قبول میفرماید امید هست که خدا تعالی شیعه
مرا بعد از متفرق شدن ایشان در روزی که برای بنی امیه بدترست جمع کرد اند نیست مرا حدی
داد در صحت خدا تعالی خیری و منتی بلکه مرا او راست در ذم همه خلایق خیر و منت الها
الناس کسانی که لیاقت امامت ندارند او را برخود بسته اند بسیار اند گویا دیگر
نکنید بکرد اسبب تلخی حق ترک نکنید و از سنت نمودن باطل سستی ننمایید هر آینه دلیر
نمیشود بر شما کسیکه مثل شما نیست هیچ قوی بر شما غالب نمیشود و طاعت را شکسته
از اهل طاعت زایل میکرداند متحیر میمانید چنانکه بنی اسرائیل در خارج مصر بسبب
ترک جهاد چهل سال در عهد موسی متحیر ماندند سوگند بعمر خود یاد میکنم هر آینه حیرت
شما اضعاف حیرت بنی اسرائیل میشود باز سوگند بعمر خود یاد میکنم که هر گاه مدت سلطنت
بنی امیه را تمام کنند هر آینه نیز بسلطان ضلالت و گمراهی که بنی عباس باشند نفاق
خواهید کرد و احیا باطل خواهید نمود و حق را در عقب خود خواهید گذاشت از کسانی
که نصرت رسول خدا را در غزوات بدر کردند قطع الفت و با کسانی که از جهاد کردن با رسول
الله دور بودند مواصلت کردید سوگند بعمر خودم هر گاه فانی کرد آنچه که در دست بنی امیه
است هر آینه منقضی و وعده فرج نزدیک میشود و ظاهر کرده مر شما را از سینه شتر سنا

دراد

در علامات

دوم در ذکر علامت ظهور قائم است و مروی است که عبادات از قائم است در وقتیکه
بعد هنوز ظهور نکرده باشد بتوبه و انابه رجوع نمایید و بدانید که هرگاه اطاعت و تبعیت
او را نمایید شما را بمنهاج رسول خدا هدایت میکند آنگاه از کوری و کری و لنگی
معالجه نموده مستخلص میشوید و از زحمت و ادراکی و بیراهگی راحت میباشید و بار گران
را از گردنهای خود میاندازید و از خدا تعالی دور نمیشود مگر کسی که از حق ابا نماید
و نیز دیگری ظلم نماید و چیزی را که لیاقت آن ندارد برخود ببندد و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و نیز در کتاب الغیبه شیخ طوسی علیه الرحمه از جماعتی از علما که
ایشان از عسکری و از احمد بن ادریس و از ابن قتیبه و از فضل و از ابراهیم بن حکیم
و از اسمعیل بن عیاش و از ارطاه و از ابو وایل روایت کرده از گفته امیر المومنین ع نظر بسوی
امام حسین نظر کرد و فرمود که این پسر من سید است چنانکه رسول خدا او را سید نام
کرده زود که خدا تعالی بیرون آورد از صلب او مردی را که نامش نام پیغمبر شما است در
خلق و خلق با او شبیه بود در وقت غفلت مردم و اضمحلال حق و اظهار باطل و جور خروج
کند بخدا سوگند که اگر خروج نکند گردنش زده میشود و اهل آسمان از خروجش خوشحال
میشوند زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده مولف گوید که ابن ابی
الحدید در شرح خطبه که مشتمل است بر ذکر بنی امیه سید رضی او را از نهج البلاغه ایراد
نموده گفته که این خطبه را جماعتی از اهل اصحاب تواریخ ذکر نموده اند در میان اهل حدیث
متداول است و بطریق استفاضه منقول است و دران پاره الفاظ هست که سید رضی
آنها را ایراد کرده بعد از آن گفته از جمله آنها فقراتی است که حاصل مضمون آنها این است
که ما اهلبیت پیغمبر خود نظر کنید اگر ایشان جمع شوند شما هم جمع بشوید و اگر از شما یاری
مطلبند یاری ایشان بکنید هر آینه خدا فرج میبخشد بشما بمردی که از ما اهلبیت است

پدر و مادرم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظهور قائم ع

پدر و مادرم فدای پسر بهترین کنیزها باد در وقت ظهورش اشرار خلق این را متفرق و با شمشیر
پاره پاره میگرداند مدت خلافتش هشت سال است در آنحال قریش گویند که اگر این
از اولاد فاطمه باشد هر آینه بما رحم میکند بنی امیه را بقتال او تحریص میکنند آن
حضرت ایشان را متفرق و پایمال و پوسیده میسازد ایشان ملعون شده هر جا که یافته
شود کشته میشود سنت و عادت خدا در خصوص کسانی که گذشته اند همین است و سنت خدا
را تغییر و تبدیل بعد از ان ابن ابی الحدید گفته اگر گویند که نیست اینکه خروج او وعده
شده در جواب گفته میشود که امامیه گمان کرده اند که او امام دوازدهم ایشان است و او
پسر کنیزی است که نامش نرجس است و بزعم اصحاب ما از اولاد فاطمه است در زمان آینده
متولد میشود و الان موجود نیست اگر گویند که در این زمان از بنی امیه کجا باشند که آن
حضرت در خطبه فرموده که از ایشان انتقام میکشد در جواب گفته میشود که امامیه به
رجعت قائلند و گمان دارند که از بنی امیه قومی را خدا تعالی بر میگرداند و دست و پای
چاره انقوم را قطع میکنند و چشمهای بعضی از ایشان را کور کرداند و پاره را بدار کشند
و از دشمنان آل محمد ع انتقام میکشد خواه از متقدمین باشند و خواه از متاخرین و اصحاب
ما اهل سنت گمان کرده اند که بزودی خدا تعالی خلیفه گرداند در آخر زمان مردی را
از اولاد فاطمه که الان موجود نیست از دشمنان و ظالمان انتقام میکشد و زمین را
پر از عدل کرداند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده باشد ایشان را عقوبت و عذاب میکند
و مادرش ام ولدی است چنانکه در اینخطبه و غیر او از اخبار وارد گردیده و نام مبارکش
نام رسول خدا است و ظهور آنحضرت بعد از اینست که بر اکثر اهل اسلام مستولی شود پادشاهی
از اولاد بنی امیه که نامش سفیانیست چنانکه در حدیث صحیح وارد گردیده و از اولاد ابی
سفیان بن حرب بن امیه است و امام فاطمی او را با اتباعش که از بنی امیه اند و غیر ایشان

را میکشد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در علامات

را میکشند در اثنای حال حضرت مسیح فرود اید و علامات در دنیا منتشر گردد و دابة الارض
ظاهر گردد و تکالیف باطل میشود انگاه نفخ صور شده اجساد خلایق از قبرها بر خیزند
چنانکه کتاب عزیز بان ناطق و گویا است و در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از ابن
ولید او از صفار او از سعد و حمیری هر دو از ابن خطاب او از ابن اسباط او از عمیره او از هشام
او از ابی عبدالله ع روایت کرده که انحضرت فرمود صالح ع زمانی از قوم خود غایب گردید
و در روز غیبتش بدنش درست و نیکو و محاسنش انبوه و شکمش لاغر و موی هر دو عارضش
کم و مستوی القامه بود و وقتی که بسوی قوم خود رجوع نمود او را نشناختند در انحال ایشان
سه گروه بودند گروهی انکار او را میکردند و گروهی شک در او مینمودند و گروهی اهل
یقین بودند وقت مراجعت ابتدا بشاکین نمود گفت من صالحم او را تکذیب نمودند و
دشنام دادند و گفتند خدا از تو بیزار شد صالح در صورت تو نبود بعد از ان بنزد فرقه
منکرین امد ایشان هم سخن او را قبول نکردند و از او نفرت کردند بعد از ان بنزد طبقه
سیم امد که اهل یقین بودند با ایشان گفت من صالحم گفتند ما را خبری ده که با آن خبر شک نه
کنیم در اینکه صالح باشی زیرا که ما شک در این نداریم که خدا تعالی بهر صورتی که انسان
را بخواهد میگرداند او گفت من همان صالحم که برای شما ناقه اوردم گفتند که راست گفتی
مطلب ما همین بود پس علامات و نشانهای او را بگو گفت که لها شرب و لکم شرب
یوم معلوم انگه گفتند که ما بخبر او و رد ایمان اوردیم و در این مقام خدا تعالی میفرماید
ان صالحا مرسل من ربه و اهل یقین قوم او گفتند انا بما ارسل به مؤمنون انگاه
شاکین و منکرین با ایشان گفتند انا بالذی امنتم به کافرون راوی گوید عرض کردم
ایا در ایشان در ان روز عالمی بود فرمود خدا تعالی عادلتر از این است که زمین را
بی اهل علم که مخلوق خدا را بسوی خدا دلالت نماید بگذارد بدرستی که بعد از رفتن صالح ع



از میان

ظهور قائم ع

از میان قوم هفت روز ایشان در فترت ماندند اما هم نمیشناختند مگر اینکه دین خدا را
درست میدانستند وقتی که صالح ظاهر شد بر سر وی جمع شدند مدتی بسیار که مثل علی بن ابی
طالب و قائم علیهما السلام مثل صالح است شیخ صدوق در کمال الدین از پدرش و از سعد
و از معلی بن محمد و از محمد بن یحیی جمهور و غیره و از ابن ابی عمیر و از عبدالله بن سنان و از ابی
عبدالله علیه السلام با یکدیگر که از آنحضرت شنیدند میفرمود در قائم ع سنتی هست که از موسی بن عمران
عرض کردم سنت موسی بن عمران چه بود فرمود مخفی بودن مولدش و غیبتش و از قومش عرض
کردم موسی چند از اهل و قوم خود غایب شد فرمود بیست و هشت سال دیگر کتاب مذکور
از پدرش از ابن ولید هر دو از حمیری او از محمد بن عیسی او از سلیمان داود او از ابی بصیر روایت
کرده که از ابی جعفر شنیدند میفرمود در صاحب این امر چهار سنت هست که از سنن انبیا
سنتی از موسی بن عمران و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد ص سنتی که از موسی
است خوف و انتظار است و سنتی که از عیسی است در ماده او گفته میشود که مرد است حال
آنکه زنده است و سنتی که از یوسف است زندان است و سنتی که از محمد است خروج و است با
شمشیر شیخ طوسی در کتاب الغیبه از محمد بن حمیری او از پدرش مثل این روایت کرده شیخ
صدوق در کتاب کمال الدین باسناد خود از حضرت سید الساجدین ع که آنحضرت فرمود
در قائم ما سنتها است از سنن انبیا سنتی از آدم و سنتی از نوح و سنتی از ابرهیم و سنتی
از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد ص شیخ مفید در کتاب ارشاد
از مسعدة بن صدقه روایت کرده او گفت از صادق ع شنیدم میگفت امیر المومنین ع در کوفه خطبه
خواند و در آن خدا تعالی را حمد و ثنا کرد بعد از آن فرمود من سید پیرانم و در من سنتی
است از ایوب بزودی برای من خدا تعالی اهل مرا جمع کند چنانکه برای ایوب و یعقوب جمع نمود
این در وقتی میشود که اوضاع زمان متغیر میشود و شما میگوئید که مرد است یا هلاک
گردید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ظهور العجائب

مفادوقت بماید و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبه از
ابن همام او از جعفر بن محمد بن مالک و از اسحق بن سنان او از عبید بن خارجه او از علی بن عثمان
او از حماد بن اخنف او از صادق روایت کرده که گفت در عهد امیر المومنین ع ابن فرزند بانی
بهم رسانید پس آنحضرت حسن و حسین علیهما السلام مکتبی نشد شدند بشقیقه کنه شدند اهل
ثقیف گفتند علی ع امد امت که او ابو بکر زاید آنحضرت فرمود اگاه شوید که این من و این دو
پسر مکشته خواهیم شد خدای تعالی در اخر زمان مبعوث کرداند مردی را که خونخواهی ما را
میکند و از ایشان غایب میشود تا اینکه اهل ضلالت تمیز یابند و جهال بگویند که خدا
با ال محمد احتیاج ندارد محمد بن ابرهیم در کتاب الغیبه باسناد خود از مفضل بن عمر روایت
کرده او گفته که حضرت صادق فرمود که یک خبر که او را بدانید بهتر است از ده خبر که روایت
بکنی مر هر حق حقیقتی هست و هر صوابی را نوری بعد از ان فرمود بخدا سوگند ما او مینمایم
هر اینه ما اهلبیت کسی را فقیه حساب نمی کنیم مگر اینکه با و طرف بود مر سخن گفته شود و او
بفهمد بدرستیکه امیر المومنین در منبر کوفه فرمود که در عقب شما فتنه تاریک و کرفته هست
از او نجات نمییابید مگر نومه عرض کردند یا امیر المومنین نومه چیست فرمود کسی است که مردم
را میشناسد و مردم او را نمیشناسند بدانید که روی زمین از حجت خدا خالی نمیباشد
ولکن بزودی خدای تعالی از ایشان بسبب ظلم و جور و اسراف در حیرت و کوری خواهد گذاشت
هر گاه زمین یکساعت از حجت خدا خالی باشد هر اینه اهل خود را فرو میبرد لکن حجت خدا
مردم را میشناسد ایشان او را نمی شناسند چنانکه یوسف مردم را میشناخت و ایشان
او را نمی شناختند بعد از ان حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود یا حسرة علی العباد ما
یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن محمد بن ابرهیم در تفسیر خود باسناد خود از مفضل
بن عمر روایت کرده و گفته در مجلس حضرت صادق ع بودم و کسی دیگر هم بود با من انحضرت فرمود

از ذکر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ذکر علامات

از ذکر نام قائم ع حذر کنید راوی گوید من چنین دانستم مراد آنحضرت این مردیست که بآن
درآنجا نشسته بود بعد از آن بمن فرمودند یا اباعبدالله حذر کنید از ذکر نام او سوگند بخدا
یاد میکنم هر آینه چند سالی از دنیا غایب میشود و ذکر وی مخفی میماند بحدی که گویند او
مرده است یا هلاک گردید یا اینکه بکدام بیابان رفته هر آینه برای او دیدهای مومنین
میگرید در آن وقت مانند انقلاب سفینه در میان موجها منقلب میشود از آن ورطه نجات
نمی یابد مگر کسی که خدا تعالی عهد و میثاق از او اخذ نموده و ایمان را در دل وی نوشته و
بروح ایمان او را موید گردانیده و هر آینه دوازده پرکاله علم که از یکدیگر تمیز ندارند
مرتفع میشود پس در آنحال من گریستم آنحضرت فرمودند سبب گریه تو چیست عرض کردم فدای
تو شوم چرا گریه نکنم و حال آنکه میفرمائی دوازده پرکاله علم بلند خواهد شد و کسی تمیز نمی
یابد بروزنه که از آن شعاع آفتاب بمجلس افتاده بود نگاهی فرمودند و بعد از آن فرمودند آیا
این آفتاب روشن است عرض کردم بلی فرمودند بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه امر ما از این آفتاب
روشن تر است **فصل سیم** در آن سه مقصد است **مقصد اول** در ذکر بعضی
اشخاص معمر که برای دفع استبعاد طول عمر و غیبت آنحضرت رقم میشود از انبیا حضرت آدم ع
هزار سال عمر نمود و حضرت شیث نهصد و دوازده سال و انوش پسر بزرگ شیث بروایتی
نهصد و شصت و پنجسال و بعقیده ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بزعم قاضی بیضاوی
ششصد سال عمر کرد و قینان پسر انوش بعقیده محمد بن جریر الطبری و حافظ ابرو هشتصد و
چهلسال و بروایت ابن جوزی نهصد و ده سال و مهلائیل بن قینان بروایت طبری نهصد و بیست
و شش سال و بزعم ابن جوزی هشتصد و پنج سال بود و یرد بن مهلائیل بروایت ابن جوزی
در اعمار الاعیان نوشته نهصد و شصت و هفت سال حضرت ادریس ع هنگام رفع باسمان بقول
صاحب روضة الصفا هشتصد و شصت و پنجساله بود و بقول بعضی چهارصد و پنجساله بود

و نوح ع



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظهور آنجناب ع

و نوح ع عمر کرد هزار و چهار صد و پنجاه سال و بقولی هزار سال عمر نمود و خضر و الیاس ع
که باعتقاد عامه و خاصه در حیات ایشان است و اشخاصی که در این امت بطول عمر مشهورند
بسیار است از الجمله چند نفری از ایشان را ذکر میکنیم در بحار از شیخ صدوق در کتاب کمال
الدین گفته خبر داد بما عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب سجزی از محمد بن مسلم رقی و علی
بن حسن بن جنکاء لا بکی ایشان گفته اند در سال سیصد و نه از هجرت گذشته در مکه معظمه
مردی را از اهل مغرب دیدیم با جماعتی از اصحاب حدیث که در موسم حج آنجا بودند بنزد او رفتیم
دیدیم که او مردی است موهای سر و ریش او سیاه گویا او مشکی است گفتند جماعتی از اولاد
و اولاد اولادش و مشایخ اهل بلدش بودند با ایشان گفتند ما از اهل دورترین شهرهای
مغربیم که نزدیکی باهره علیا میباشد و این مشایخ شهادت دادند که ما از
پدران خود شنیده ایم که ایشان از آباء و اجداد خود شان حکایت نموده اند که ایشان این
شیخ را که معروف بابی الدنیا معمر است دیده اند و نامش علی بن عثمان بن خطاب بن
مرة بن موید است و او خودش گوید که من همدانی هستم و اصل من از صنعای یمن است
گفتند بار گفتم علی بن ابیطالب ع را دیده او چشمهای خود را باز کرد در حالتیکه ابروهای
چشمهای او روی آنها را پوشیده بودند و گفت باین دو چشم آنحضرت را دیده ام و خدمتکار آنحضرت
بوده و در غزوه صفین در خدمت آنحضرت بوده و این جراحتی که بر سر من رسیده است از صدمه
استر آنحضرت است ما او را دیدیم و جماعتی که نزد او بودند شهادت بطول عمر او دادند
گفتند ما از وقتی که متولد شده ایم او را باینحال دیده ایم و هم چنین از آبا و اجداد احوال
او را باین طریق شنیده ایم بعد از آن قصه خود را که بچه سبب طول عمر بهم رسانیده ذکر نمود
که بجهت اختصار در اینرساله ذکر نمیکنیم بلکه بقدر حاجت مرقوم شد و معلوم شد که آب چشمه
حیات خورده بود در آخر قصه گفته است که دندانهای من دو مرتبه تا سه مرتبه افتاده و باز

در آمده

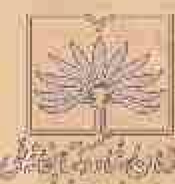


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ذکر علامات

نموده‌اند و از جمله معمرین عبد بن شریه جرهمی که در بحار باسناد خود آورده که سیصد و پنجاه
سال عمر کرد و رسول خدا را دریافت بعد از وفات آنحضرت زنده بود تا با معاویه ملاقات
نمود معاویه با او گفت از چیزهائی که دیده و شنیده بمن خبر ده چه اشخاص دیده و روزگار را
چگونه منظور نموده گفت اما روزگار شبی را بشبی دیگر و روزی را بروز دیگر شبیه دیدم
آنکه متولد شدنی است متولد میشود و آنکه مردنی است میمیرد و هیچ اهل زمانه را ندیدم
مگر آنکه زمان خود را مذمت میکردند اما اشخاصی که دیدم کسی را که هزار سال پیش
از من عمر کرده بود او بمن خبر داد از کسی که دو هزار سال پیش از او عمر کرده بود و اما
آنچه شنیده‌ام این است که خبر داد بمن پادشاهی از پادشاهان حمیر که بعضی از سلاطین
تبابعه را که نامش ذوسرح بوده در ابتدای جوانی بسلطنت رسید بود و حسن سلوک
و حسن سیرت با اهل مملکت داشت و سخی و مطاع بود نسبت با ایشان هفتصد سال بر
ایشان سلطنت نمود اکثر اوقات با خواصان خود بشکار میرفت و روزی در تفرجگاه
دو مار یکی سفید و دیگری سیاه دید که با یکدیگر جدال مینمودند در حالتی که مار سیاه غالب
بر مار سفید بود پادشاه امر نمود مار سیاه را کشتند و سفید را برداشتند تا بچشمهٔ آب
رسیدند امر کرد قدری آب بر آن مار پاشیدند و قدری هم خورانیدند تا آنکه آن مار بحال
آمد بعد از آن او را رها کردند رفت پادشاه روز دیگر از شکار برگشت و شب بمنزل خود
در تختگاه خود که دربان و غیر آن در آن مکان راه نداشتند آرام گرفت ناگاه دید جوانی
خوشرو و خوش لباس ایستاده با و سلام نمود پادشاه در غضب شد و گفت کیستی و که
ترا اذن داد که داخل شدی بجائی که احدی راه ندارد جوان گفت ای پادشاه تشویش
مکن که من از آدمیان نیستم بلکه از طایفهٔ جن آمده‌ام که تلافی خوبی که بمن کرده بتو
بدهم پادشاه گفت خوبی بمن تو چه بود گفت من همان مار سفیدم که تو مار سیاه را
کشتی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



و مردانی که بخدمت رسیده اند

کشتی و مرا از شر او خلاص کردی و غلام ما بود چند نفر از اهل بیت ما از کشتن بود
هر وقت که یکی از ما از اینها کبر میآورد میکشت و نومرا نجات دادی و او گویند که
تا الحین جا قطع شد زیاده نوشته اند و نیز از جمله معمرین ربیع بن ضبع فزاری است
که در زمان عبد الملک مروان با او ملاقات کرد و عبد الملک از عمر او پرسید سیصد و
هشت سال عمر او بود و شق کاهن را نوشته اند سیصد سال عمر کرد و شیخ صدوق رحمه
در کتاب قصه شداد بن عاد که اوس بن ربیعه بن کعب بن امیه دویست و چهارده سال
عمر نمود و نیز در بحار روایت کرده است که روایت بن کعب بن ذهل بن قیس بن مجمع سیصد
سال عمر کرد و درید بن زید بن نهد چهار صد و پنجاه سال عمر نمود ابن هبل بن عبد الله
بن کنانه ششصد سال عمر نمود صاحبان تاریخ نوشته اند از قبیل پادشاهان قبل صحابه
و جمشید و غیره هر یک مدت کثرت عمر کرده اند مفصل را از برای این نوشتم که بعضا
استبعاد طول عمر از آنحضرت نکنند اگرچه اعمال و افعال اینها از روی حقانیت نیست
بلکه از روی لجاج است مقصد دویم در ذکر بعضی از اشخاص که در ک
حضور آنحضرت را نموده اند اگرچه در بحار و سایر کتب اشخاص زیاد نوشته که بفیض حضور
مبارک فایض شده اند لیکن چون بنای این کتاب باختصار است چند نفری از آنها را ذکر
مینمائیم از آنجمله مرحوم مجلسی در کتاب الغیبه باسناد خود از احمد بن علی رازی روایت
نموده او گفته که شیخی در شهر ری بمنزل ابی الحسن محمد بن جعفر اسدی وارد گردید برای وی
دو حدیث روایت نمود و من شنیدم و گمان دارم که ابن ماجرا پیشتر از سال سیصد
هجرت بود یا اندکی بعد از آن که مشتمر بود آن شیخ گفت خبر داد بمن علی بن ابراهیم فدکی
در وقتی که طواف بیت الله مشغول بودم میخواستم شوط هفتم را بجا آورم حلقه جمعی
در طرف راست کعبه دیدم حلقه زده جوانی خوشرو خوشبو و مهیب بود در نزدیک

بنظر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در غیبت

منتظر او بودم و کلامی بغیر از کلام او نشنیده بودم و نشستنی از نشستن او بهتر ندیده بودم
در آنحال نزد وی رفتم با او سخن میگفتم که ازدحام مردم مرا از آن محروم نمود آنگاه از
بعضی مردم پرسیدم که این کیست کسی گفت پسر رسول خدا است در هر سال یکروز بر خاصان
خود ظاهر میشود و با ایشان سخن میگوید با آنحضرت عرض کردم طالب ارشادم مرا
هدایت و راه نمائی فرما سنگریزه بمن داد وقتی که روی خود را از آنحضرت بسمت دیگر
بر گردانیدم همنشینان بمن گفتند پسر پیغمبر بتو چه داد گفتم سنگریزه و دست خود را
گشودم شمشهٔ طلائی دیدم پس از آنجا رفتم ناگاه دیدم آنحضرت عقب سر من میباشد
و فرمودند آیا برای تو حجتی ثابت و حق آشکار گردید گفت مرا میشناسی گفتم نه فرمودند
منم مهدی علیه السلام کسی که زمین را پر از عدل گرداند بعد از آنکه پر از جور شده باشد
که زمین خالی از حجت نمیشود و خلایق بیش از حیرت بنی اسرائیل در غیبت و حیرت
نمیمانند حال من اکثر شیعیان بتوسط سفرا ظاهر گردید و اینکه گفتم امامت امت
در کودکی از ابرار دارن خود که از اهل حقند خبر داده در کتاب خرایج از فدکی مثل این
روایت نموده در کتاب کمال الدین باسناد خود همین حدیث تا آنجا که مردم در حیرت بنی
مانند و این امامت در کودکی تو بپدران خود خبر داده نقل نمودم در کتاب الغیبه مرحوم
مجلسی باسناد خود از یوسف بن احمد جعفری روایت کرده او گفته در سال سیصد و ششم هجرت
حج نمودم و بعد مجاورت تا سال سیصد و نهم ماندم بعد بیرون آمدم بشام مراجعت می
نمودم در روزی در راه نماز صبح از من فوت شده از محمل بیرون آمده برای نماز مهیا میشدم چهار
نفر را در میان محمل دیدم ایستاده مرا از ایشان تعجب میکردم یکی از ایشان گفت از چه چیز تعجب می
کنی نماز را ترک کردی و با مذهب مخالفت نمودی گفتم از کجا مذهب مرا دانستی گفت
میخواهی صاحب زمان خود را ببینی گفتم بلی آنگاه بیکی از آن چهار نفر اشاره نمود که یعنی
این است



حضرت قائم ع

این است گفتم آیا دلیلی بر اینمطلب هست گفت کدام یک از اینها معجزه را میخواهی یکی آنکه
شتر با بارش که بطرف هوا دور رود یا این محمل را که بطرف آسمان بلند شود گفتم هر کدام از
این شود نزد کافی است پس در آنحال دیدم اشتر با بارش بسمت آسمان بلند شد و بمن داد که
کرده بود بمن برگشت بود گندم گون و علامت اثر سجده در پیشانیش بود ایضا در بحار از او
است باسناد خود از یونس بن شاذان صنعانی او گفت بمنزل علی بن ابرهیم بن مهزیار اهوازی
داخل شدم و از اولاد امام حسن عسکری ع جویا شدم گفت بدرستیکه از امر عظیمی پرسیدی
من بتمنای اینکه امام زمان را مشاهده نمایم بیست مرتبه حج کردم راهی برای اینمطلب
نیافتم تا اینکه شبی از شبها در خوابگاه خود خوابیده بودم از گوینده شنیدم میگفت
یا علی بن ابرهیم بدرستیکه خدا تعالی تو را حج کردن ماذون فرمود پس امشب را ندانستم
چگونه صبح نمودم و در امر خود متفکر بودم و انتظار موسم حج میکشیدم موسم رسید
تدارک دیدم بعد بسوی مدینه روانه شدم بعد از ورود پرسیدم که آیا امام حسن عسکری را
اولادی هست جوابی نشنیدم و اثری نیافتم روانه مکه شده بعد بر خم و از آنجا بجحفه
رفتم داخل مسجد جحفه شدم نماز کرده تضرع و زاری و درک خود را آنجا که گذارده از خدا
مسئلت نمودم از آنجا روانه مکه شدم و چند روز اقامت نمودم طواف بیت الله میکردم و به
اعتکاف مشغول بودم شبی در طواف بودم ناگاه شخص خوش روی خوش بوئی دیدم در
حالتیکه در راه رفتن متبختر میشد طواف میکرد بدل من خصوص وی چیزی افتاد پس بسمت
او رفتم و او را جنبانیدم بخود متوجه نمودم در آنحال گفت که از اهل کجائی گفتم از اهل
عراق فرمود از کدام زمین عراق گفتم از اهواز فرمود خطیب را میشناسی گفتم خدا او را
رحمت کند دعای حق را اجابت نمود فرمود حقتعالی او را رحمت کند که شبها را بنجوا
تعقیبات میکرد و گریه و زاری میکرد و اشک بسیار از دیده اش میریخت آیا علی بن

ابرهیم را


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کهف غیبت

ابرهیم بن مهزیار را میشناسی عرض کردم منم فرمود یا ابا الحسن خدا سلام و تحیت بفرستد ان
نشانه که در میان تو و امام حسن عسکری ع چه کردی گفتم نزد من است فرمود دارد دست بجیب کرده
بیرون اوردم چون انرا دید ضبط خود نتوانست نماید چشمهای مبارکش پر از اشک شد
و باواز بلند گریه نمود بحدی که لباس او از سیل سرشک تر گردید بعد ازان فرمود یا ابن المهزیار
الان ماذون گشتی تا دو مرتبه این را گفت و فرمود بمنزل خود برو و مهیا باش وقتی که شب ظلمانی
شد و تاریکی خدا بو را گرفت انگاه بشعب بنی عامر برو که در انجا مرا ملاقات خواهی کرد پس
چنین کردم وقتی که بشعب رسیدم همان جوان را دیدم که ایستاده صدا میکند یا ابا الحسن نزد من
بیا چون بنزدیک رسیدم پیشی نمود بمن سلام کرد و فرمود ای برادر با ما بیا پس براه افتادیم
و با یکدیگر سخن میگفتیم تا اینکه کوههای عرفات را طی نمودیم و بکوههای منی رسیدیم و از انجا به
کوههای طایف رسیدیم فجر اول یعنی صبح کاذب طلوع نمود فرود امد از شتر امر فرمود که گفتم نماز
شب را بگذار بعد از نماز شب بنماز وتر امر فرمود بعد از اتمام امر فرمود سوار شدیم و باز
براه رفتن مشغول شدیم تا اینکه ببالای کوه طایف رسیدیم انگاه فرمود که ایا چیزی میبینی
گفتم بلی تلی از ریگ میبینم که در بالای ان چادری بوده و روی ان نورانی است که گویا اتش
گرفته شعله ور گردیده و از این رای خوشوقت شدم پس گفت که ارزو و امید تو در انجا حاصل
خواهد شد پس رفتیم و از کوه سرازیر شدیم امر کرد از شتر فرود بیا اینجا جائی است که همه
سرکشان ذلیل میشوند و هر جبار و ستمکار در اینجا فروتنی میکند بعد ازان گفت
افسار شتر را رها کن گفتم بعهده که بگذارم گفت اینجا حرم قائم ع است با اینجا داخل نمیشود
مگر مومن و از اینجا بیرون نمیرود مگر مومن پس افسار شتر را رها کردم و با وی رفتیم تا انکه
بانجا رسیدیم او از من پیشی گرفت و داخل شد بمن گفت اینجا توقف کن تا وقتی که بیرون ایم
وقتی که بیرون امد گفت داخل شو که سلامتی در اینجا است پس داخل شدم انحضرت را



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دیدم

در غیبت

مژده خروج میکنند در حالتی که عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او است خدا نور او بسمت
محشر میراند راوی گوید چند روز در خدمت حضرت ماندم بعد از آنکه همه مطلبهای خواهش خود
از آنحضرت پرسیدم مرا اذن و مرخص فرمود که از آنجا بیرون آیم پس متوجه منزل خود
گردیدم بخدا سوگند یاد میکنم که از ابتدا از مکه تا بکوفه آمدم در حالتی که غلامی با من
بود که خدمت مرا میکرد در این مدت که این قدر راه طی نمودم ندیدم مگر خیر و صلی الله
علی محمد و آله الطاهرین ایضا در بحار باسناد خود آورده که یعقوب بن یوسف ضراب
غسانی گفت در سال دویست و هشتاد و یکم هجرت با جماعت عامه بعزم حج بمکه بیرون
رفتم خانه در مکه که سر راه بازار مشهور بسوق اللیل بود منزل کردیم و آنخانه خدیجه
علیها السلام بود و بدار الرضا مینامیدند و پیره زنی در آنخانه بود از او پرسیدم تو را چه نسبت
است بصاحب اینخانه و از چه سبب این خانه را دار الرضا میگویند گفت من از ذریه ایشانم
و اینجا خانه علی بن موسی الرضا ع بوده امام حسن عسکری ع مرا در اینجا نشانید زیرا
که از جمله خدمه آنحضرت بودم چون این شنیدم انس با او بهم رسانیدم و از رفقای خود
پنهان داشتم که مخالف مذهب من بودند و عادت من چنان بود شبها در ایوان آن
خانه در یکجا با ایشان میخوابیدم و روز در خانه را می بستم و سنگ بزرگی پشت آن میانداختم
ناگاه شبی دیدم در ایوان ما روشنائی مانند مشعل بهم رسید و دیدم در خانه را دیدم
کشاده شد بدون آنکه کسی از اندرون بگشاید مردی میانه قد و گندم گون مایل بزردی و در پیشانی
او نشان سجده داشت و گوشت بدنش کم بود و پیراهن و یک ازار نازک در بر داشت
بالا رفت و قبل از آن پیره زن میگفت که در آن غرفه دختری هست کسی را نگذار در آنجا
رود و آن روشنائی که در ایوان بود وقت بالا رفتن آنمرد در راه در غرفه دیدم بعد
از آن در غرفه میدیدم بی آنکه چراغی در آنجا باشد و همراهان میدیدند و آنرا میدیدم

و چنان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت قائم ع

وچنان مینمودند که این دو بجهت دخترانی که در آنجا هست میروند و ویرا منع کرده و گفتند
که ایشان طایفهٔ علویه هستند متعه را حلال میدانند و بزعم ایشان متعه حلال نبود
و انمرد را دیدم که داخل میشود و بیرون میرود و کسی در را نمیگشود و نمی بست ما که میخواستیم
از خانه بیرون رویم در بهمان حالت که بسته و سنگ گذارده بودیم بود و از این حالات
غفلت داشتم که ملتفت نبودم که معجزه است و بدلم شک عارض شده به پیره زن اظهار
مهربانی نمودم و درهم میدادم که از احوال اینمرد مطلع شوم گفتم با او که میخواهم از تو
پاره چیزها سؤال کنم و همسر شوم بی آنکه رفقای من حضور داشته باشند لیکن میسر
نمیشود دلم میخواهد هر وقت که در یکی تنها هستم از غرفه نزد من آیی تا اینکه بپرسم از تو
چیزهایی را که در خاطرم مخزون است گفت منهم میخواستم بتو سری بگویم لیکن بجهت کسانی
که با تو بودند میسر نشد گفتم چه میخواستی بگویی گفت بتو چنین میگوید و نام کسی را
ذکر نکرد که با اصحاب و شریکان خود درشتی نکنی و با ایشان مجنگی زیرا که ایشان دشمنان
تو اند و با ایشان مدارا کن که این را میگوید گفتم من میگویم آنگاه رعب و هیبتی
بقلبم رسید که مانع آمد دو مرتبه سؤال کنم چنان گمان نمودم که اصحاب و رفقای مرا که
بحج آمده بودند او [illegible] گفتم کدامین اصحاب مرا اراده نمودی گفت کسانی را گفت که [illegible]
در شهر تو شریک بودند الآن هم در اینجا با تو اند در میان من و کسانیکه با من در آنخانه
بودند پیشتر از آن در خصوص مذهب خصومتی واقع شد از اینجهت مفسده و سعایتی
در حق من کردند تا اینکه بدین سبب که بجهتم پنهان کرد دیگر پس فهمیدم که مراد پیره زن
از اصحاب همین اشخاص است بعد از آن از او پرسیدم تو را با امام رضا چه نسبت است
گفت امام حسن عسکری علیه السلام خدمتکار بوده چون تعیین کردم که از جمله دوستداران
اهلبیت است پیش خود گفتم که قائم علیه السلام از او میپرسم آنگاه گفتم تو را بخدا قسم میدهم
که بجهتم

که بچشم خود او را دیده گفت نه بلکه آمدم نزد او وقتی که من از خانه امام حسن عسکری ع
جدا شدم خواهرم بقائم ع حامله بود و امام حسن ع بمن مژده داد با اینکه او را در لوح
عمر می‌بینم و بمن فرمود که نزد قائم ع جنابت باشی که نزد من هستی راوی گوید پیشتر
از این چند وقتی بود که در مصر بودم قائم ع مکتوبی و سی دینار خرجی را بمردی از اهل
خراسان که زبان عربی نمیدانست برای من فرستاد و در مکتوب امر نموده بود که امسال
حج نما پس بطمع اینکه آنحضرت را ببینم از آنجا بیرون آمدم بنا بر این در راه بنوعی که با
پیره زن سخن میگفتم بخاطرم گذشت که همانا مرد که شبها میاید قائم ع است و سابقا
درهمی که شش عدد آنها سکه حضرت امام رضا ع بود نذر کرده بودم که آنها را در بیت الله
در مقام ابراهیم ع بیفکنم آنها را بیرون آوردم پیش خود گفتم این درهم را باولاد فاطمه ع
دهم بهتر و ثوابش زیاد تر است از اینکه بمقام ابراهیم بیفکنم آنگاه به پیره زن گفتم اینها
از اولاد فاطمه ع بکسانیکه استحقاق دارند بده و نیتم این بود که قائم ع همان مرد است
که شبها می‌بینم و پیره زن درهم را بخدمت آنحضرت برد بعد پس آنها را گرفت و از غرفه
بالا رفت ساعتی درنگ نمود مراجعت کرد گفت بتو میگویند ما را در آنها حقی نیست
بجائی که نیت کرده بگذار و لیکن این شش عدد که سکه امام رضا ع است بما بده عوض
از ما بگیر در اینجا که نیت کرده بیفکن از پس بگفته او عمل کردم در پیش خود گفتم کسی که پیره
زن اینها را از جانب او بمن میگوید همان مرد است بعد از آن در نزد من نسخه توقیعی
بود که در آذربایجان بقاسم بن علا بیرون آمده بود به پیره زن گفتم که این نسخه را
مینمائی بکسی که توقیعات قائم ع را دیده و آنها را میشناسد گفت بمن بده نسخه را باو
دادم و چنین گمان کردم که او میتواند بخواند آنگاه گفت خواندن من اینجا ممکن نیست
پس برداشت و بغرفه بالا رفت و مراجعت کرده گفت صحیح است و عبارت آن نسخه این

بود

بود ابشرکم ببشری ما بشرت به وغیره یعنی مژده میدهم شما را بچیزی که بآن تا
حال بکسی مژده نداده ام و بغیر از آن هم مژده میدهم بعد از آن گفت بتو میگویم که
بر پیغمبر صلوات بفرستی بچه صورت میگوئی گفتم بدین نهج میگویم اللهم صل علی محمد
و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی
ابرهیم انک حمید مجید یعنی گفت اینطور مگو بلکه هر وقت صلوات میفرستی همه
ایشان را یک صلوات میفرستی و نامهای ایشان را ذکر کن گفتم چنین کنم چون روز دیگر
شد از غرفه آمد دفتری که چکی داشت گفت بتو میگویم هر وقتی که اراده صلوات
فرستادن داشته باشی بر پیغمبر از روی این نسخه و اوصیای او صلوات بفرستی
آنرا گرفتم و در صلوات فرستادن باین عمل میکردم و چند شب آن مرد را ندیدم که از غرفه
پائین آمد و آن روشنائی هم بود در را میگشودم از پی آن روشنائی میرفتم بطوری که آن
روشنائی را میدیدم ولیکن کسی را نمیدیدم تا اینکه روشنائی داخل مسجد میشد و بعض
جماعتی از اهالی بلاد مختلفه میدیدم که بخانه میآمدند و بعضی پارچه و رقعه ها به پیره
زن میدادند و پیره زن هم میدیدم که آنها را بایشان میداد و با ایشان سخنی میگفت
و ایشان را نمیشناختم و جماعتی از ایشان در وقت مراجعتم ببغداد در راه دیدم نسخه
دفتر صلوات مذبور بدین نهج بود بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد سید
المرسلین و خاتم النبیین و حجة رب العالمین المنتجب فی المیثاق المصطفی
فی الظلال المطهر من کل آفة البریء من کل عیب المؤمل للنجاة المرتجی للشفاعة
المفوض الیه دین الله اللهم شرف بنیانه و عظم برهانه و افلج حجته
و ارفع درجته و اضیء نوره و بیض وجهه و اعطه الفضل و الفضیلة
و الدرجة و الوسیلة الرفیعة و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون

والاخرون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

صلوات

والآخرون وصلّ على امير المؤمنين ووارث المرسلين وقائد غرّ المحجّلين
وسيّد الوصيّين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على الحسن بن عليّ امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على الحسين بن عليّ امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على عليّ بن الحسين امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على محمّد بن عليّ امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على جعفر بن محمّد امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على موسى بن جعفر امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على عليّ بن موسى امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على محمّد بن عليّ امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على عليّ بن محمّد امام المؤمنين
ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على الحسن بن عليّ امام
المؤمنين ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين وصلّ على الخلف الصالح
الهادي المهديّ امام المؤمنين ووارث المرسلين وحجّة ربّ العالمين
اللّهمّ صلّ على محمّد واهل بيته الائمّة الهادين المهديّين العلماء الصادقين
الابرار المتّقين دعائم دينك واركان توحيدك وتراجمة وحيك وحججك
على خلقك وخلفائك في ارضك الذين اخترتهم لنفسك واصطفيتهم
على عبادك وارتضيتهم لدينك وخصصتهم بمعرفتك وجلّلتهم بكرامتك
وغشّيتهم برحمتك وربّيتهم بنعمتك وغذّيتهم بحكمتك والبستهم نورك
ورفعتهم في ملكوتك وحففتهم بملائكتك وشرّفتهم بنبيّك اللّهمّ
صلّ على محمّد وعليهم صلوة كثيرة دائمة طيّبة لا يحيط بها الّا انت

ولا يسعها



اشخاصی که حضور

در حالتی که اراده داشتم از آنحضرت بپرسم بعد از شما خلف کیست در آنحال بی آنکه بپرسم فرمود یا احمد بن اسحق بدرستی که خدا تعالی روی زمین را از خلقت آدم تا این زمان بی حجت نگذاشته و از حالا هم تا روز قیامت نمیگذارد از حجت خود بر خلایق که بلا را از اهل زمین دفع کند و بسبب وی باران نازل کرد و برکات زمین بیرون آید خالی نخواهد گذاشت راوی گوید وقتی که این را شنیدم عرض کردم ای پسر رسول خدا آیا بعد از تو امام و خلیفه که خواهد شد پس برخواست و داخل خانه گردید بعد از آن طفل سه ساله که روی مبارکش مثل ماه شب چهارده بود بدوش گرفته بیرون آمد و فرمود یا احمد بن اسحق اگر در نزد خدا و ما ها قرب و منزلت نداشتی هر آینه این طفل را بتو نمینمودم بدرستی که او همکنیه و همنام پیغمبر است زمین را پر از عدل کرداند چنانکه پر از جور و ظلم کرده باشد فرمود یا احمد بن اسحق مثل او مثل خضر و ذو القرنین است بخدا سوگند هر آینه او غیبت میکند غیبت کردنی که در آن از هلاکت یعنی از نادانی و فساد اعتقاد نجات نمی یابد مگر کسی که خدا او را در مقام اعتقاد بودن امامت وی ثابت قدم کرداند و برای او دعا کردن بتعجیل فرج آنحضرت او را توفیق دهد راوی گوید عرض کردم ای مولای من آیا در این باب علامتی هست که دلم بملاحظه آن مطمئن گردد در آنحال آن طفل بزبان فصیح تکلم نمود و گفت انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق یعنی من باقی مانده خدا در روی زمینم و منم انتقام گیرنده از دشمنان او ای احمد بن اسحق و نیز فرمود وقتی که اینگونه سخن گفتن را از من دیدی با آنکه طفل خوردسالی هستم دیگر پی دلیل مرو دیگر آن بمنزله اثری است که عین را از دست بدهی و اثر را جستجو نمائی راوی گوید با سرور و شادی از خدمت آنحضرت بیرون آمدم وقتی که فردا باز به خدمتش رفتم عرض کردم یا ابن رسول الله بدرستی که شادی و خوشحالی من بسبب آنچه که

بمن نمودی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت قائم را درک کرده‌اند

همین موضع بیشتر کرد لیکن سنت و شیوه خضر و ذو القرنین که در آن طفل هست حیثیت
فرمود طول غیبت و امت عرض کردم که آیا غیبت او طولانی گردد فرمود آری سوگند بخدا
یاد میکنم هر آینه غیبتش بحدی طولانی گردد که اکثر کسانی که با ما متش قائلند از اعتقاد شان
بر میگردند و در آن اعتقاد باقی نمیمانند مگر کسی که خدا در خصوص ولایت ما از او عهد
و پیمان گرفته و ایمان را در دل او نوشته و او را بروح ایمان مؤید کرده باشد یا احمد بن اسحق
غیبت امری است از کارهای خدا و سری است از اسرار وی و غیبی است از غیوب او پس آنچه را بتو
گفتم بگیر و کتمان کن و پنهان بدار و در مقابل این نعمت عظمی از شکر کنندگان باش که در آخرت
در علیین با ما باشی شیخ صدوق گفته که این حدیث را نشنیدم مگر از عبد الله وراق بخط خود نوشته
بعد از آن از خودش پرسیدم گفت صحیح است ایضا در کتاب کمال الدین شیخ صدوق
گوید که خبر داد بمن پدرم از سعد و او از علان کلینی علان گفته که خبر دادند بمن جماعتی از
محمد بن محمد اشعری او از غانم سعید هندی او گفت که در قشمیر با پادشاه هند بودیم
ما چهل نفر بودیم که در اطراف کرسی پادشاه بودیم و هر چهل نفر ما تورات و انجیل و
زبور را خوانده بودیم هر وقتی که مسئلهٔ علمیه بپادشاه رو میداد بما رجوع میکرد
محمد ذکر محمد را باهم بمیان آوردیم و گفتیم ذکر او را در کتابهای خود خوانده ایم همه اتفاق
نمودیم باینکه من برای طلب وی بیرون روم و تفحص و طلب وی بیرون رفتم و اموالی با خود برداشتم
در جستجو بودم طایفهٔ ترک سر راه مرا گرفتند از هر چه داشتم غارت نمودند بعد از آن بشهر
کابل از آنجا ببلخ و نزد بن شور که والی آنجا بود وارد شدم و مطلبی را که برای آن بیرون آمده
بودم با او اظهار نمودم او همه علمای بلد خود را برای مباحثه با من جمع نمود از حال محمد
از ایشان جویا شدم گفتند که او پیغمبر ما است و وفات نمود خلیفهٔ او ابوبکر است گفتم نسب
او را بیان کنید پس نسب او را بیان کرده بقریش رسانیدند گفتم که پیغمبر را از شرک

بیرون آمد

اشخاصی که در خصوص حضرت

بیرون آمد بکفر داخل شد گفتند بوالی امر کن گردنش را بزنند گفتم که من بدینی چنگ زده
ام از آن دست بر نمیدارم مگر بدلیل و برهانی که اقامه شود در این حال والی حسین ابن سکیت
را طلبید باو گفت که با من مباحثه و مناظره نماید جواب گفت علما و فقها نزد تو هستند
باینها امر کن با وی مباحثه نمایند والی گفت چنانچه میگوید برخیز و با وی خلوت کن و با ملاطفت
با او مباحثه کن پس با من خلوت کرد از او احوال رسول خدا را پرسیدم گفت چنانست که علما بتو
گفتند مگر اینکه خلیفه او پسر عمش علی بن ابی طالب ع است و او شوهر دخترش فاطمه و پدر
پسرانش حسن ع و حسین ع در این حال گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله بعد از آن نزد والی رفتم و اظهار اسلام نمودم آنگاه امر کرد بحسین که مرا احکام و مسائل
یاد دهد و از او احکام آموختم و باو گفتم در کتابهای ما چنین معلوم میشود که پیغمبر خلیفه
نمیکند مگر اینکه خلیفه دیگر بجای وی مینشیند پس خلیفه علی ع که بود گفت پسرش حسن ع
و حسین و یک یک ائمه طاهرین را بیان نمود تا اینکه بامام حسن عسکری ع رسید بعد از آن
گفت که اکنون احتیاج داری باینکه خلیفه امام حسن عسکری را جستجو نمائی پس از آنجا روانه
مطلب و جستجو شد محمد بن محمد گفت که او برفاقت ما ببغداد آمد برای ما چنین مذکور نمود
که در خصوص جستجوی این امر رغبتی داشتم بعضی اخلاق او را ناخوش داشتند از او جدا شدم
روزی در کنار فرات میگشتم یا وضو میساختم و با خود تفکر این امر را میکردم ناگاه کسی آمد
و بمن گفت مولای تو ترا میطلبد پس مرا برداشت از پاره جاها میگذرانید تا اینکه مرا داخل
خانه و بستانی نمود ناگاه مولای خود را دیدم نشسته بسوی من نگاه کرد بزبان هندی با من
تکلم کرد و بمن سلام کرد و نام مرا بیان نمود و از چهل نفر که نزد پادشاه با من بودند به
اسم الها یکایک پرسید بعد از آن فرمود که اراده نموده که امسال با اهل قم حج کنی در این
سال حج را موقوف بخراسان مراجعت نما و حج را در سال آینده بکن و مبلغ کیسه نزد من انداخت

و فرمود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فائدهٔ دیگر [illegible]

و فرموده که ابن بابویه صدوق بنقل خود کرده و نقل از جماعت اهل قم و محمد گفته که در آن
سال حج بر اهل ما ممکن نشد و از نیل عقبه برگشتیم و جانم هشتم بخراسان رفته در سال
آینده بعزم حج از خراسان آمد و در آن اثنا پاره لطفها از جانب صاحب الامر علیه السلام با او بود
و داخل شهر قم نشد تا اینکه حج نمود بخراسان معاودت نمود و وفات کرد رحمة الله علیه
محمد بن شاذان کابلی گفته غایب هستم نزد ابی جعفر به همه گوهر گوی صحبت ابن بن اسلام
در الجبل برای من واضح شده بود بنا بر این از کابل بطلب حق بیرون آمدم و هدایت یافتم
در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او از حمیری روایت کرده او گفته از محمد بن عثمان عمری پرسیدم
که آیا صاحب این امر را دیده گفت آری و آخر دیدن من او را در کعبه بود در حالیکه
که میگفت اللهم انجز لی ما وعدتنی یعنی بر آورده کار انجز که بمن وعده داده محقق کردانی
و ابن بابویه از عثمان عمری روایت نموده که آنحضرت را در سمت مستجار دیدم در حالتیکه از پرده
کعبه گرفته میگفت اللهم انتقم من اعدائی در کتاب الغیبة از جماعتی و ایشان از صدوق
او از پدرش و ابن متوکل همه ایشان از حمیری مثل این حدیث روایت کرده اند و در جای دیگر کتاب
کمال الدین با سند خود از ابراهیم بن محمد علوی روایت کرده اند او گفته که نسیم خادم
امام حسن عسکری علیه السلام بن خیرزاد گفته که یکشب بعد از ولادت حضرت صاحب الامر نزد وی
رفتم و عطسه زدم فرمود یرحمک الله نسیم گوید چون این دید شاد شدم بعد از آن
فرمود میخواهی مژده بتو دهم گفتم آری فرمود که این عطسه تو را امان بود از مرگ
تا سه روز در کتاب مذکور گفته از راوی مذکور او گفته که طریف ابو نصر بن خیرزاد
گفته بخدمت صاحب الزمان داخل کردیدم بمن فرمود صندل سرخ را نزد من آر بردم
او را فرمود مرا می‌شناسی گفتم بلی فرمود من کیستم عرض کردم آقا و پسر آقای من هستی فرمود
بچه سبب این از تو پرسیدم عرض کردم تا بگو شوم بنا بر این شاد گردان فرمود که من خاتم اوصیا هستم

و بسبب

تعداد اشخاصی که حضور

و بسبب من خداوند عالم بلاها را از اهل قمین و شیعه من دفع میکند در کتاب الغیبه
از عالی او از ظریف ابو نصر خادم مثل این حدیث روایت کرده در کتاب کمال الدین از
محمد بن محمد خزاعی او از ابی علی اسدی او از پدرش او از محمد بن عبد الله کوفی روایت کرده
که محمد بن عبد الله کوفی عدد کسانیرا که بر معجزات حضرت قائم ع مطلع گردیده و او را دیده
ذکر نموده ایشانرا و صنف نموده اند وکلا و غیر وکلا و نامها و وطنهای ایشان که وکلا بوده اند
بدین نهج است از بغداد عمری و پسرش و حاجز و بلالی و عطار از کوفه عاصمی و از
اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح
و از اهل ری بسطامی و اسدی که خود راوی این حکایات باشد و از اهل آذربایجان
قسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و اسامی غیر وکلا از قرار تفصیل است
از اهل بغداد ابی قسم بن ابی حابس و ابی عبد الله کندی و ابی عبد الله جنیدی و
هرون قزاز و نیلی و ابی قسم بن دبیس و ابی عبد الله فروخ و مسرور طباخ
غلام امام علی النقی ع و احمد و محمد پسران و اسحق کاتب ابو بنی نوبخت صاحب فراء
و صاحب صره مختومه بودند و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن
هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد بن اخیه و ابو الحسن و از اصفهان
ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن
محمد بن اسحق و حسن بن یعقوب و از اهل ری قسم بن موسی و پسرش و ابو محمد بن
هرون و صاحب حصاة و علی بن محمد و محمد کلینی و ابو جعفر رفا و از قزوین
مرادس و علی بن محمد و از فابس دو نفر و از شهرزور ابن الخال و از فارس
مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه بیضا و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و پسرش و حسن



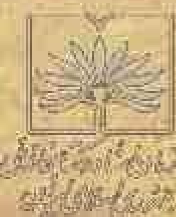
وجعفری

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حضرت قائم ع را [illegible] کرده اند

وجعفری وابن اعجمی وشمشاطی واز مصر صاحب دو مولود وصاحب مال در مکه
وابو رجا واز نصیبین ابو محمد بن وجنا واز اهواز حصینی در کتاب کمال الدین
از طالقانی او از علی بن احمد کوفی او از سلیمان بن ابراهیم رقی او از حسن بن وجناء نصیبی
روایت کرده او گفت در اثنای حجه پنجاه وچهارم بعد از نماز عشاء در زیر میزاب بسجده بیش
دو می افتاد و رفت ومن از عقبش روان شدم واز او نمی پرسیدم مرا بکجا میبری تا اینکه
مرا بصحن خانه خدیجه ع رسانید ودر آنجا خانه بود که درش از میان دیوار بود
ونردبانی از درخت ساج بود پس آن کنیز بالا رفت بعد از آن صدای آمد که یا حسن
بالا بیا پس بالا رفتم ودر در ایستادم در آنحال صاحب الزمان ع بمن فرمود یا حسن آیا
چنان گمان میکنی که تو بر من پنهان میباشی بخدا سوگند یاد میکنم که هر ایامی من در همه
حجهای تو با تو بوده بعد از آن شروع نمود واوقات که شمه را یک یک میشمرد وقتی که
اینها را شنیدم بروی زمین افتادم چنان احساس نمودم که دست مبارک ببدن من رسید پس بر
خواستم آنگاه بمن فرمود که حسن در مدینه در خانه امام محمد باقر ع قرار بگیر واز آنجا جای
مکن ودر خصوص خوردنی وآشامیدنی وپوشیدنی تشویش مکن بعد از آن دفتری بمن داد
که در آن دعا وطریقه صلوات بر آنحضرت نوشته بود فرمود باین طریق دعا بکن وصلوات
بر من بفرست وآنرا امده مگو باهل حق از دوستان من بدهی که خدای تعالی توفیق دهد
گفتم عرض کردم ای آقای من آیا تو را بعد از این نخواهم دید فرمود یا حسن اگر خدا بخواهد
میبینی راوی میگوید از حج برگشتم وبفرموده آنحضرت در خانه امام محمد باقر ع ساکن
گشتم بطوری که هر وقت که از خانه بیرون میرفتم باز بآنجا بر میگشتم مگر برای تجدید وضو
یا خوابیدن در وقت افطار که داخل خانه میشدم ظرف چهار کیجی پر از آب کرده وگرده
نانی در سر آن گذاشته میدیدم وهر ما بالای کرده نان یا از خوردنیها که دلم اراده وخواهش

نمود



نمود مشاهده میکردم پس آنها را میخوردم بمن کفایت میکردند و در موسم زمستان پوشش
زمستانی و در وقت تابستان لباس تابستانی میرسید حال آنکه در روزها خانه را آب و
جاروب میکردم و کوزه را خالی میگذاشتم وقت افطار بجا نه بر میگشتم آنرا پر از آب
می یافتم و اهل خانه طعام مرا میدادند و مرا بچیزی دون آن احتیاج نمیشد و در وقت شب
نفس فرو میکردم تا اینکه مطلع نشوند بر سر من کسانیکه با من در آنجا بودند در خانه
نه بود از ابن متوکل او از حمیری او از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده او گفت بمدینه رسول خدا
آمدم از اولاد امام حسن عسکری ع تفحص و جستجو مینمودم و بر چیزی مطلع نگردیدم از
آنجا کوچیده بمکه معظمه در حالتی که این مطلب را تفحص مینمودم رفتم وقتی که در طواف بودم
ناگاه جوانی گندم گون که حسن عجیبی داشت با کمال زیبائی بنظر من آمد در حالتی که
باطراف نظر بمن نگاه میکرد در آنحال بیاد روی اینکه مطلب خود را نزد وی بیابم بسمت او
میل نمودم و مصافحه کردم جوابی نیکو شنیدم پرسید از کجائی گفتم از عراق گفت از کدام
شهر عراق گفتم اهواز گفت مرحبا بلقائک آیا در آنجا جعفر بن حمدان حصینی را میشناسی
گفتم داعی حق را اجابت نمود گفت رحمت خدا بر او باد که شبها را به بیداری بسر میبرد تا این
که خداوند عالم ثواب بسیاری باو عطا فرمود بعد گفت آیا ابراهیم بن مهزیار را میشناسی
گفتم منم ابراهیم پس با من معانقه نمود و طول داد بعد از آن گفت مرحبا بک یا ابا اسحق
چه کردی آن نشانه را که میان تو و امام حسن عسکری ع بسبب ارتباط و آشنائی بود گفتم
چنان گمان میکنم که مراد شما انگشتری است که خداوند تعالی آنرا از امام حسن عسکری ع بمن
عطا فرمود گفتم مرادم همان است پس آنرا بیرون آوردم وقتی که بآن نگاه نمود از من گرفت و
بوسید کتابتی که در نگین آن بود خواند و این کتابت این بود یا الله یا محمد و یا علی
بعد از آن گفت جانم فدای آنحضرت باد که بسیاری از مسائل از آنحضرت اخذ میکردم



و انواع

امام عصر بوده اند

و انواع احادیث را از زبان معجز بیانش میشنید و در خزینهٔ خاطرم پنهان میکردم و در این مقام
از دیگران ممتاز و منفرد بودم زیرا که خصوصیتم در خدمت و بیشتر از دیگران بود راوی
گوید که آن جوان بعد از پارهٔ سخنان گفت تا اینجا رسید که گفت یا ابا اسحق مطلب بزرگ خود
را که بعد از حج اراده نموده بمن خبر ده گفتم سوگند به پدرم یاد میکنم که مطلبی را اراده نکرده
ام مگر آنکه سؤال آنرا از تو میپرسم گفت هرچه میخواهی بپرس انشاء الله جواب آنرا برای تو
شرح میکنم گفتم آیا خبری در خصوص اولاد امام حسن عسکری ع دانسته گفت بخدا سوگند هر
آینه در جبین محمد و موسی پسران امام حسن عسکری ع نوری مشاهده میکنم بدرستی که من
فرستادهٔ ایشانم نزد تو برای اینکه امر ایشانرا بتو برسانم پس اگر ملاقات ایشانرا دوست
میداری و میخواهی که چشمت بمشاهدهٔ جمال ایشان پر نور گردد با من بیا تا بطایف برویم
و این را از رفقای خود پنهان دار ابرهیم گفت با وی بسمت طایف رفتم و بمیان مکانهای ریگ
سار میافتادم تا اینکه بجائی وارد گردیدیم که بیابان بانجا منتهی شده بود در آنجا خیمهٔ از
موی سطبر دیدم که بر بالای تلی برپا شده بود و بسبب آن اطراف زمین روشن بود آنگاه جوان
سبقت نمود برای اذن گرفتن داخل خیمه شد و بآن دو نفر سلام کرد و ایشانرا از آمدن خبر
داد در آنوقت یکی از ایشان که بحسب سن از دیگری بزرگتر بود که محمد بن حسن علیهما السلام
باشد بیرون آمد جوانی دیدم که رنگ صاف و جبین گشاده داشت و ابروهایش هم نزدیک
بودند و خدش نرم و بینیش بلند بود گویا که او در لطافت و طراوت مثل و مانند
نداشت و جبین مبارکش مانند ستاره و در خد راستش خالی داشت چنان خیال میشد
که پارچه مشک در نقرهٔ سفید قرار گرفته و در سرش تا بگوش مبارکش موهای سیاه او را
هیبتی و صوتی بود که هرگز چشمها مثل آن ندیده بود وقتی او را دیدم بسویش
دویدم و خود را انداختم اعضا و بدن را میبوسیدم فرمود مرحبا بک یا ابا اسحق کانت

الایام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فرمایشات امام عصر

الایام تعدنی وشک لقائک والنوائب تمنینی و تبعدک علی تشاحط الدار و تراخی تبعد
صدوفک حتی کانا لم نخل طرفة عین من طیب الحادثة و جمال المشاهدة وانا احمد
الله ربی و لی الحمد علی ما قیض من التلاقی و دتة من کربة التنازع والاستشراف
یعنی لب ابی اسحق همیان و بیع مدم که شبی بشنی کرده و کار بشبهر از این ملاقات بود
همه اوقات بمن وعده میکرد و رضامندیها که در میان من و شما بوجود در کرمن بها
ما از یکدیگر و تاخیر دیدن ما همدیگر صورت و طلعت نورانی جمال معصوم میمون مجلس
که گویا یک لحظه از لذت صحبت و خیال دیدن همدیگر خالی نشدیم یعنی همیشه در عالم خیال
با همدیگر صحبت میکردیم و همدیگر را میدیدیم و الحال حمد خدا را میکنم که بر دوش در هینه
من و صاحب حمد یا دوست دارند حمد است در مقابل اینکه ملاقات را برای ما میسر و ظاهر دل
ما را از قفس الم اشتیاق و انتظار رهانید بعد از آن از برادران دینی من اثار اکه پیشتر
بودند تا آنکه در آن زمان بودند پرسید عرض کردم که یکی و مادرم هذای بو باد من ای
وقتی که خدای تعالی آقای من امام حسن عسکری را بدار بقا برد همیشه شهر بشهر بودرا
تفحص و جستجو مینمودیم در پی مدت حصول این مطلب برای من مشکل و دیدهای فرج بروی من بسته
کرد تا اینکه خداوند عالم مادر شاد و رهنمائی در الصبوری نومنت بر من گذاشت بعد تعالی
شکر میکنم در مقابل اینکه فضل و احسان نورانی الهام بود بعد از آن آنحضرت نسب خود
را و نسب برادرش موسی را بیان فرمود بعد از آن مرا بکیسه کشید و این کلام معجز نظام
را ادا فرمود ان النبی صلی الله علیه و آله عهد علی ان لا اوطن من الارض الا اخفاها
و اقصاها اسرار الامری و تحصینا لمحلی من مکائد اهل الضلال و المردة من احداث
الامم الضوال فنبذنی الی عالیة الرمال و جبت الی صرائم الارض تنظرنی الغایة
التی عندها یحل الامر و ینجلی الهلع و کان صلوات الله علیه انبط لی من خزائن

الحکم

يا ابرهيم مهزيار

الحكيم وكوا من العلوم ما ان استغنت اليك منه جزءا اغناك عن الجملة اعلم يا ابا اسحق
انه قال صلوات الله عليه يا بني ان الله جل ثناؤه لم يكن ليخلي اطباق ارضه
واهل الجد في طاعته وعبادته بلا حجة يستعلى بها وامام يؤتم به ويقتدى
بسبل سنته ومنهاج قصده وارجو يا بني ان تكون احد من اعده الله لنشر
الحق وطي الباطل واعلاء الدين واطفاء الضلال فعليك يا بني بلزوم خوافي
الارض وتتبع اقاصيها فان لكل ولي من اولياء الله عز وجل عدوا مقارعا و
ضدا منازعا افتراضا لمجاهدة اهل نفاقه وخلافه اولي الالحاد والعناد فلا يوحشنك
ذلك واعلم ان قلوب اهل الطاعة والاخلاص نزع اليك مثل الطير اذا امت
اوكارها وهم معشر يطلعون بمخايل الذلة والاستكانة وهم عند الله بررة اعزاء
يبرزون بانفس مختلة محتاجة وهم اهل القناعة والاعتصام واستنبطوا الدين
فوازروه على مجاهدة الاضداد خصهم الله باحتمال الضيم ليشملهم باتساع
العز في دار القرار وجبلهم على خلايق الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى وكرامة
حسن العقبى فاقتبس يا بني نور الصبر على موارد امورك تفز بدرك الصنع
في مصادرها واستشعر العز فيما ينوبك تحظ بما تحمد عليه انشاء الله فكانك
يا بني بتاييد نصر الله قد ان وتيسير الفلج وعلو كعب قد حان وكانك بالرايات
الصفر والاعلام البيض تخفق على اثناء اعطافك ما بين الحطيم وزمزم وكانك
بترادف البيعة وتصافي الولاء متناظم عليك تناظم الدر في مثاني العقود و
تصافق الاكف على جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائك من ملاء براهم الله
من طهارة الولاء ونفاسة التربة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة
افئدتهم من رجس الشقاق لينة عرائكهم للدين خشنة ضرائبهم عن العدوان
واضحة

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فرمایشات امام عصر

واصبحت بالفضول وجوههم نضرة بالفضل عبيد لهم يدينون بدين الحق واهله فاذا
اشتدت اركانهم وتقومت اعمادهم فدت بمكانفتهم طبقات الامم اذ تبعتك
في ظلال شجرة دوحة تشعبت افنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية فعندها
يتلألأ صبح الحق وينجلي ظلام الباطل ويقصم الله بك الطغيان ويعيد معالم
الايمان يظهر بك استقامة الآفاق والسلام الرفاق يود الطفل في المهد لو استطاع
اليك نهوضا ونواشط الوحش لم يجد نحوك مجازا يهتز بك اغصان العز نضرة
وتستقر بواني العز في قرارها وتؤوب شوارد الدين الى اوكارها يتهاطل عليك
سحائب الظفر فتخنق كل عدو وتنصر كل ولي فلا يبقى على وجه الارض جبار
ولا جاحد غامط ولا شانئ مبغض ولا معاند كاشح ومن يتوكل على الله فهو
حسبه ان الله بالغ امره چون که اینکلمات فصاحت آیات و فقرات بلاغت اسمات
طرز خوش و سبک دلکش داشتند لهذا بنده حاجی برای ازدیاد نور دیدهای ناظرین
و سرور دلهای مطالعه کنندگان اینکتاب الفاظ را بعینه مرقوم ساخت بعد از آن ترجمه
پرداخت خلاصه مضمونها این است که پدر بزرگوارم که پدرم رحمت خدا بر او و اولاد او باد
از من عهد و پیمان گرفته در اینکه برای خود وطن قرار ندهم مگر در دورترین مکانهای
پنهان‌ترین و دورترین جاها تا اینکه امرم مخفی بماند و مرتبهٔ خود را از حیلهای گمراهان و
فتنهای امتان تازه گمراه شده محافظت نمایم پس از اینجهت مرا بسمت تلهای بلند ریگها
انداخت و جاهای پر ریگ زمین میبینیا بهر انتظار عاقبت کار در امیکشم زیرا که در
آنوقت امر ظهور من میرسد هیچ خدا بتو زاید کرده و پدرم از خزاین حکمتها و اسرار
علوم چیزها بمن تعلیم نموده که هرگاه پاره از آن بتو ظاهر نمایم بهر آینه تورا از همهٔ اینها
بی احتیاج کرداند پس بدان یا ابا اسحق که پدرم صلوات الله علیه بمن فرمود که ای پسر من

بدانکه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

با ابرهیم بن مهزیار

بدانکه خداوند عالم جل ثناؤه ما طوایف دوستان مؤمنین و اهل طاعت و عبادات خود را خالی
نمیکند از درد وجود حجت و امامی که باعث بلندی مرتبه خدایی و پیشوای و مقتدای
ایشان است ای پسر من امید چنان دارم که تو از جمله کسانی باشی که خدا بر اعلای
ایشان ترا برای من منتشر ساختن حق و برچیدن اساس باطل و بلند نمودن بنای
دین و خاموش کردن آتش گمراهی مهیا نموده پس قرار گرفتن در درجاهای پنهان و دور
بر خود لازم بدار زیرا که هر ولی را از اولیای خدا دشمنی است زننده و ضدی است
نزاع کننده از این جهت که جهاد با اهل نفاق و خلاف و ملحدان و معاندان واجب
نبود اندیشه تو را بسیاری دشمنان متوحش نگرداند زیرا که از قدیم زمان تا این اوان
شیوه اولیاء الله این بوده و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص بسوی تو مشتاقند
مانند اشتیاق مرغان در وقتی که قصد آشیانه خود نمایند و ایشان جماعتی هستند
بحسب ظاهر باحوالی بیرون مینمایند که از احوال ذلت و فروتنی ایشان مظنون می
شود با اینکه بیاویه امورند که از مواضع مظنه ذلتند داخل ملبس شوند و حال آنکه در نزد
خداوند کریم ادعا عزیز و نیکوکارانند و در نظر خلایق با احتیاج و پریشان حالی جلوه
میکنند و حال آنکه اهل قناعت و عفتند یعنی خلایق قناعت ایشان را فقر و پریشان
حالی خیال میکنند ایشان چنانند که دین را استنباط نموده اند و مجاهده دشمنان محکم
کرده اند خدای عالم ایشان را بتحمل ظلم و ستم مخصوص گردانیده تا آنکه ایشان را در دار القرار
بوسعت عزت رساند و ایشان را در طبیعت صبر و شکیبائی خلق کرده در وقت ستم بدی
کی صبر نمایند تا اینکه بنیکوئی عاقبت و کرامت عقبی فایز شوند پس ای پسر در مقام
بلا و مصیبت ذلت را با نور صبر بود را گردان در انتقام باد در اک صنع خدا و احسان
او فایز شوی یعنی شتاب تعالی اعضا بپاید تو بر گرداند و چنان بدان که مصائب بلا یعنی

که تو

ترجمهٔ کلام امام عصر

که بتو میرسند سبب عزت تواند تا اینکه نیک بخت شوی بچیزهائی که در مقابل آنها تو را
مدح و ثنا گفته شود ای پسر من گویا تو را چنین میبینم که در این نزدیکی بسیار خود را
مؤید گردیده بفتح و ظفر و عزت و غلبه بر دشمنان فایز شده و گویا علمهای زرد و علمهای
سفید را در ما بین حطیم و زمزم در اطراف و جوانب تو میبینم کسانی را که خداوند عالم
ایشان را از دوستی پاک و طینت پاکیزه خلق نموده در حالتی که دلهای ایشان از چرک نفاق
و خباثت مخالفت پاک و پوستهای ایشان برای دین و آئین نرم است یعنی باحکام دینیه اطاعت
و انقیاد دارند و دلهای ایشان از ظلم و تعدی نمودن دور است و رویهای ایشان بسبب مقبول
شدن در درگاه الهی سفید و آشکار است و شاخهای ایشان بسبب فضل و هنر و تازگی و
بدین حق و اهل آن ایمان آورده از پی هم دیگر بتو بیعت میکنند که دوستی تو صفای
دین و دنیا و دوستی منتظم میشوند مانند منتظم میشوند مانند منتظم شدن در در
کردن بندهای که در رشته آنها داده و قدامت یا اینکه هر دو سر رشتهای آنها بهم بسته است
معنی اول کنایه از سختی و درستی ایشانست و دویمی کنایه است از اجتماع ایشان در یکجا
زیرا وقتی که هر دو سر رشته کردن بند بهم بسته گردید و درگمان در آنحال در یک
سمت آن جمع میشوند و کفهای دستهای ایشان در اطراف حجر الاسود بجهت بیعت پناه آورده بشما
بد در خانه تو بهم خورده طلب میشوند وقتی که بندهای ایشان محکم گردید و عمرهای ایشان تو را بهم
رسانیدند آنگاه دستهای درخت بزرگی شاخهای آن طولانی شده بحدی که اطراف حجره
طوبی را که نام جائی است گرفته بتو بیعت میکنند و بسبب اجتماع با محاربه ایشان طوایف
اهل بدعت و ضلالت متفرق و پراکنده میشوند در اینوقت صبح حق روشن و تاریکی باطل
زایل گردد و بسبب آن خداوند عالم طغیان را میشکند و راههای ایمان بعد از محو شدن
آنها بحالت اول که بوده بر میگردانند و بسبب تو ظاهر میشود اینکه اهل زمین ... در حالتی

منتبذ

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

عجّل الله فرجه

مبتلا بوده اند یعنی عقول و ارواح ایشان علیل بوده از ادراک باز مانده اند و بنور
ظاهر ملتبس شود که رفقای تو از این گونه مرض و علّت سالم بوده اند و در آن وقت تحیّر کرده
گمراه شده اند و شنیده اند که قدرت داشته باشند بر اینکه بنزد تو آیند از راه دور
افتادگان و وحشیان بسوی تو راه یابند یعنی آنانکه از راه شریعت دورند و از احکام
الهی متوحش و از تو وحشت نمودند بسوی تو بیایند و اطراف دنیا از تو حسن و بها کسب نمود
شادی و فرح میکنند و شاخهای عزت از این وجود تر و تازه گردید بشوق و جنبش
میآیند بناهای عزت در مقر خود قرار میگیرند و بسبب توجه بر اغصان رسیده احکام دین به
اشیاهای خود بر میگردند یعنی از احکام دینیه آنها که محو و مضمحل گردیده بذات تو
بسبب وجود شریعت و نور و ولع مییابند ابرهای فتح و ظفر برای تو میبارند تکا
کاوی دشمنان تو شده ایشان را خفه خواهی نمود و همه دوستان خود را نصرت و یاری خواهی کرد
پس دور از تو فتد در روی زمین نه ستمکاری که از حق عدول کننده است باقی میماند و نه منکری
که حقیر شمارنده حق است و نه عیب کننده و دشمن دارنده تو و نه دشمنی که از تو اعراض کنند
است هر که بخداوند کار ساز توکل نماید هر آینه او را کفایت میکنند بدرستی که خدای تعالی
هر چیز که اراده میکند را تمام برساند بعد از آن فرمود یا ابا اسحق کیفیت این مجلس را پنهان
و مخفی بدار مگر از کسانی که اهل صدق اند و یا تو برادران دینی اند بعد از آن فرمود که
وقتی که علامات ظهور و انبساط ید مرا دیدی در نزد مکث و تا برادران دینی خود که بسوی
نشانگاه یقین و نور چراغهای دین سرعت کننده اند بسوی ما بیائید انشاء الله در
آن وقت رشد و هدایت خواهی یافت بعد از آن زمانی در خدمت آنحضرت بودم و از احکام علمیه
دینیه و مسائل علمیه و لطایف حکمیه را اخذ میکردم تا اینکه اوضاع شدن کسانی
که در اهواز گذاشته بودم مرمت میطلبید زیرا که مدت مفارقتم از ایشان طول کشید با توقف

از حضرت



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ترجمه کلام حضرت

از حضرت اذن برگشتن طلبیدم و عرض کردم که از مفارقت خدمت وحشت بسیار دارم
و بر غیبت از حضور خود بی نور بودن غصه بسیار میخورم آنگاه دعای خیری که برای من و اولادم
و اقاربم بمنزله ذخیره بود در حق من کرد و وقتی که کوچ کردن من نزدیک گردید دلم
قصد راه افتادن نمودی وقت صبح بعزم وداع و تجدید عهد بخدمتش رفتم و همیانی
که از پنجاه هزار درهم بیشتر بود با خود بردم و عرض کردم که منت بر من گذاشته این را
قبول فرمایند پس تبسم نمود و فرمود که این را در وقت برگشتن برای خود صرف کن
زیرا که سفر تو دراز است و بیابانها در پیش داری و از قبول نمودن ما آزرده
گین مباش زیرا که ما مدح و ثنای که بایستی بر تقدیر قبول آن برای تو بکنیم کردیم
یاد آوری و قبول منتی که بایستی در وقت نگه داشتن بمال اعتنا نمودیم یعنی در ازای
آن از منت تو قبول نمودیم و تو را بعد از این یاد هم خواهیم نمود پس خداوند واهب
العطایا تو را در چیزهائی که بتو عطا نموده برکت بدهد و انعام را که عطا فرموده برای تو
دائمی گرداند و برای تو بهترین ثواب احسان کنندگان بنویسد زیرا که فضل و احسان در
پیوندت او است و از او مسئلت میکنم که تو را با سلامت بصیرت و حفظ مصلحت و منفعت و
در وقت مراجعت بسوی اصحاب خود برگرداند و راه را بر تو مشقت نگرداند و تو را در
مقاصد دلیل بر نهان خیر از تو سر گردان نماید از آن نفس تو بطوری محکم گرداند که هرگز
ضایع و زایل نشود بعد از آن فرمود یا ابا اسحق خدای تعالی ما را با احسان قانع کرد باید و
نفوس ما را چنان نموده که بدستان خود اعانت و حمایت نمیکنیم مگر از راه نصیحت و
خلوص نیت و مگر از راه محافظت طریقه که مناسب تقوی و بلندی مرتبه است بعد از آن
از خدمت آنحضرت برگشتم در حالتی که حمد و ثنای الهی را میکردم در مقابل اینکه مرا ارشاد
و هدایت نمود و بمن فهمانید که کسی در زمین از وجود حجت واضحه و امام قائم خالی و

معطل


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قائم است

معطل نمیگذارد و این خبر را نشنیده بودند و اثبات نمودم تا اینکه بصیرت اهل یقین را بیفزاید و
ما بین ایشان بفهمانم که خداوند عالم ذریهٔ طیبه را منقطع نگردانیده و آنچه که بر من ظاهر
شده بود منتشر نمودم برای اینکه اعتقادات اهل طریقهٔ مرضیه محکم و قوت ایمان ایشان
بیشتر گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مقصد سیم** در معجزات
حضرت قائم عجّل الله فرجه است چهل و پنج معجزه آنحضرت بنظر حقیر رسیده بنا را بر
اختصار دوازده معجزه از جمله آنها مرقوم میشود **معجزهٔ اول** در کتاب الغیبه
آورده که شلمغانی ابو جعفر مروی روایت نموده گفته که جعفر بن محمد بن عمر با جماعتی به
عسکر که قبر امام علی النقی ع و امام حسن عسکری ع و مولد حضرت قائم علیهم السلام
بوده رفتند و ایشان امام حسن عسکری ع را در حال حیوتش در یافته بودند و در میان
ایشان علی بن احمد بن طنین هم بود آنگاه جعفر بن محمد بن عمر نوشت و اذن داخل شدن
بمقبرهٔ مطهرهٔ ایشان میطلبید علی بن احمد گفت که نام مرا منویس من اذن نمیطلبم و نام
ویرا ننوشت بعد از آن جواب در آمد که تو و کسی که اذن نطلبید هر دو داخل شوید بسعید
هبة الله را و ندید **معجزهٔ دویم** در کتاب خرایج جرایح آورده که از حکیمه روایت
شده او گفته که چهل روز بعد از زائیدن نرجس بحضرت امام حسن عسکری ع مشرف گردیدم
ناگاه آقای خود صاحب الزمان ع دیدم که در خانه راه میرود زبان فصیح تر از زبان او
تا آنحال ندیده بودم آنگاه امام حسن عسکری ع تبسم کرده فرمود که ما جماعت ائمه در یک روز
نشو و نمای یکساله دیگرانرا میکنیم حکیمه گوید که بعد از آن احوال او را از آنحضرت میپرسیدم
میفرمود که او را بخدا سپرده‌ایم بکسی که مادر موسی پسر خود را باو بخدا سپرد **معجزهٔ
سیم** در کتاب مذکور آورده که از محمد بن هرون همدانی روایت است او گفت که مرا
صاحب دار پانصد دینار در ذمه داشتم و بسبب آن دلتنگ بودم و در پیش خود گفتم که خدا

بابد کانی

معجزات حضرت

را بدکانی دادم که بر پانصد سی و دو دینار حق بوده‌ام الحال آنها را بنا حسبه صاحب در عوض پانصد
دینار که دار بی هستم و اگر ادعا نمایم بر خدا سوگند یاد میکنم که هرگز این مطلب را بکسی نگفتم
و بزبان نیاوردم تا آنگاه آنحضرت محمد بن جعفر نوشته که دکاکین را از محمد بن هرون در
عوض پانصد دینار که در ذمه او دارد بگیر و معجزه چهارم در کتاب مذکور
آورده که محمد بن یوسف شاشی نقل کرده که وقتی که من از عراق برگشتم در شهر مرو نزد
ما مردی بود که او را محمد بن حصین کاتب میگفتند و پاره اموال برای غریم یعنی صاحب
الامر جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از من پرسید آنگاه دلایلی را که در خصوص
آنحضرت دیده بودم باو خبر دادم آنگاه گفت که نزد من برای صاحب دین مالی هست رای تو
چیست و چه باید کرد گفتم آنرا نزد حاجز بفرست او گفت آیا بزرگتر از حاجز کسی هست گفتم
شیخ ابی القسم است گفت اگر در روز قیامت خدا تعالی در اینباب از من سؤال نماید با او بگویم
که امیر دم مرا بآن وا داشت گفتم آری بگو و از نزد او بیرون رفتم بعد از چند سالی باو ملاقات
نمودم بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم در حالی مالی برای صاحب دین
با من بود و بود آن قصه خود خبر میدهم بدوستی که دویست دینار از عابد بن یعلی فارسی
و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب دین هم اینرا نوشتم و مسئلت دعا از او نمودم آن
گاه مطابق فرستاده من جواب داد علاوه بر آن نوشته بود که مرا در ذمه تو هزار
دینار بود دویست دینار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال ذمه خود نسبت بما بقی آن
شک نمودی اینکه نوشته بود مطابق واقع بود بعد از آن نوشته بود که اگر اراده معامله
داشته باشی یعنی اگر بخواهی که وجوه مذهبی با ابو الحسن اسدی که در شهر ری است آنگاه من
گفتم که آیا نوشته او را مطابق واقع یافتی گفت آری دویست دینار فرستادم و زیاده
از آن نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم خدا تعالی بسبب آن نوشته شک را از من زایل
کردانید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قائم عجل الله فرجه

کرد اینند راوی گوید دو روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات حاجز رسید آنگاه نزد امام
رفتم و بوی او را خبر دادم او از شنیدن این خبر اندوهگین گردید گفتم غمگین مباش زیرا که تو را جمیع
بود و معجزه برای تو ظاهر گردید معجزه اول علم او است بشک تو و فقدان اموالی که در دست
تو بود دوم بی امر او است بمعامله نمودن با اسدی زیرا که بمرگ حاجز امید نشستن از
آن جهت تو را بمعامله کردن با اسدی امر نمود **معجزه پنجم** در کتاب مذکور آورده
که محمد بن حسین روایت نموده که بمن خبر داد مردی از اهالی استرآباد که او گفت
که بعسکر رفتم و آن ده امام علی النقی ع و امام حسن عسکری ع بوده در حالی که ششصد دینار
در توی پارچه با من بود یکی از آنها سکه شام داشت پس بدر خانه رفته و در آنجا
نشسته بودم ناگاه جاریه یا غلامی بیرون آمد شک در میان غلام و کنیز از من است
نه از اصل راوی حدیث آنگاه گفت که بیاور آن چیزی را که در نزد تست گفتم در نزد من
چیزی نیست آنگاه داخل خانه گردید بعد از آن بیرون آمد گفت ششصد دینار در توی پارچه
سبز که یکی از آنها دینار شامی است با انگشتری که آن را فراموش کرده با تو هست آنگاه
آنها را باو دادم و انگشتر را برداشتم **معجزه ششم** ایضا در کتاب مذکور آورده
که از مسرور طباخ روایت شده او گفته که بجهت تنگی که بمن رسیده بود سوی حسن
بن راشد رفتم او را در خانه نیافتم و برگشتم و بمدینه ابی جعفر داخل گردیدم وقتی
که بساحت آن رسیدم مردی پیش من آمد که هرگز روی او را ندیده بودم از دست من گرفت
و همیان سفیدی با پنهانی بمن بود با آن بخانه بردم ناگاه کتابی دیدم در آن نوشته شده
بدین مضمون که در توی این کیسه دوازده دینار است و لفظ مسرور طباخ نیز در آن نوشته
بود **معجزه هفتم** در کتاب خرایج از محمد بن شاذان روایت کرده او گفته که از وجوهات
از پانصد درهم بیست درهم کم که نزد من جمع شد بیست درهم از مال خود گذاشته پانصد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

معجزات حضرت

درهم را تمام نمودم و نزد محمد بن احمد قمی فرستادم و با او نوشتم که چه قدر از آن از مال من
است بعد از آن مکتوبی بمن فرستاد باین مضمون که پانصد درهم بمن رسید بیست درهم
آن از مال تو بود **معجزهٔ هشتم** در کتاب خرایج و جرایح از ابی سلیمان محمودی
روایت کرده او گفته که مرا با ابی جعفر بن عبد الغفار والی دینور که دندان بحالی است
در بود یکی همراه آن انگاه پیش از آنکه بسمت دینور بیرون رویم شیخی نزد من آمد گفت
وقتی که اراده شهر دینور کردی و حاکم آنجا شدی انگاه چنین و چنان بکو وقتی که بدینور
آمدیم بیکماه بعد از آن فرمان حکومت ری بما رسید پس از آنجا بیرون شد بشهر ری رفتیم
و آنچه که آن شیخ گفته بود عمل نمودم **معجزهٔ نهم** در کتاب مذکور از علان بن احمد
او از ابی الرجال مصری که یکی از جملهٔ صلحا بود روایت نموده او گفته که بعد از وفات امام
حسن عسکری بجهت جستجوی امام از وطن خود بیرون رفتم و در پیش خود گفتم اگر چیزی
یعنی امام باشد هر آینه بعد از سه سال ظاهر میشود در آنحال صدائی شنیدم و صاحب آنرا
که یا نصر بن عبد ربه یعنی ای پسر نصر بندهٔ پروردگار خود با اهل مصر بگو آیا رسول خدا را
دیدید که باو ایمان آوردید ابو دجال کوید که من تا آنحال ندانسته بودم که نام پدرم عبد الله
است زیرا که در مدائن متولد شده ابو عبد الله نوفلی مرا بر داشت بمصر آورد و در آنجا
نشو و نما کردم وقتی که آن صدا را شنیدم دیگر اقامت نکردم و بیرون آمدم
معجزهٔ دهم در کتاب مذکور از احمد بن ابی روح روایت نموده او گفته که زنی
از اهل دینور بسوی من فرستاد و بسوی من آمد گفت یا ابن ابی روح در ناحیه ما در دینور
و دیع نو از همه محکم تری من میخواهم که امانتی بتو بسپارم تا آنکه آنرا بصاحبش برسانی
گفتم انشاء الله میکنم گفت اینهائی که در کیسه مهر کرده شده است دراهم است آنرا وا مکن
و نکاه هم بآنها مکن تا اینکه آنها را بکسی برسانی که ترا خبر دهد از چیزیکه در آن کیسه است

وابن گوشواره من است قیمتش ده دینار است و در آن سه عدد مروارید است قیمت آنها هم
مساوی ده دینار است مرا به صاحب الزمان حاجتی هست میخواهم که از آن حاجت پیش از آنکه
از او بپرسم بمن خبر دهد گفتم حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروسی من قرض
کرده است نمیدانم از که قرض نموده و نمیدانم که آنها را بکه رد نمایم اگر صاحب الزمان ع
از این قصه خبر داد آنگاه آنها را هر که گوید بده بعد از آن ابن ابی روح گفت که جعفر
بن علی که برادر امام حسن عسکری ع باشد چه بگویم اگر امروز او را از من بخواهد گفت اینکه
گفتم ما بین من و او امتحانی است یعنی اگر آنها که در تو کیسه است خبر بدهد آنگاه آنها
را باو بده بعد از آن آنها را برداشتیم و بیرون آمدیم تا اینکه ببغداد داخل گردیدیم و بنزد
حاجز بن یزید وشا آمدیم ما و سلام کردیم و نشستیم آنگاه بمن گفت آیا نزد تو حاجتی و
مطلبی هست گفتم این مالی است که بمن داده شده است اینرا بتو نمیدهم تا اینکه خبر دهی که
آن چه قدر است و که اینرا داده اگر از اینها خبر دادی بتو میدهم گفت که ای احمد بن ابی روح
اینرا ببر بسر من رای گفتم لا اله الا الله هر آینه اینکار کار بزرگی بود که اراده آن نمودم
پس از آنجا در آمدم و بسر من رای رسیدم و در پیش خود گفتم که اول بنزد جعفر میروم و
بعد از آن فکر نمودم گفتم که اول بنزد امام حسن عسکری ع میروم اگر از این امتحان
درست در آمد که منها المراد و الا بنزد جعفر میروم پس بنزدیکی خانه امام حسن عسکری ع
رفتم آنگاه خدمتکاری از خانه نزد من در آمد و گفت آیا تو احمد بن ابی روحی گفتم آری
گفت اینرقعه را بخوان ناگاه دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن ابی روح
عاتکه دختر دیرانی بتو امانت داده کیسه که در آن کیسه یکهزار درهم هست
چنین است که گمان نموده بدرستی که رسم امانت را بجا آوردی که کیسه را وا نکردی تا بدانی
که در آن چه هست و در آن هزار درهم و پنجاه دینار هست و نزد تو گوشواره هست که از آن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

قائم عجل الله فرجه

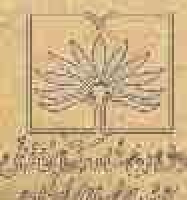
در خصوص بیرون رفتن از آنجا اذن طلبیدم ماذون نکردید پس بسبب دوری بعد از رفتن
قافله بنهروان در آنجا مکث نمودم بعد از آن در روز چهارشنبه ماذون گردیدم و گفته شد
که در همین روز بیرون رو انگاه بیرون رفتم در حالیکه مایوس بودم از اینکه بقافله برسم
وقتی که بنهروان رسیدم دیدم که قافله در آنجا اقامت نموده اند و بمجرد اینکه اشتر خود
را علف دادم درنگ نکردم تا اینکه قافله کوچید من هم با ایشان کوچیدم در حالیکه
نسبت بمن دعا کرده شده بود پس از برکت آن دعا حادثه بمن نرسید الحمد لله و در کتاب
خرایج و جرایح مرویست از علی بن محمد بن حصین صباح بلخی از محمد بن یوسف شاشی روایت
کرده او گفته ناسوری از مقعد من در آمد آنرا باطبا نمودم و مال زیادی در معالجه اش
صرف کردم و هیچ کونه دوا در آن تاثیری نکرد انگاه رقعه نوشتم و مسئلت دعا نمودم
در جواب آن توقیعی بمن رسید مضمونش این بود خدا تعالی ترا لباس عافیت و صحت بپوشاند
و در دنیا و آخرت ما را با ما گرداند پس جمعه نگذشت مگر آنکه صحت یافتم و آن محل ناسور مانند
کف دستم صاف گردید انگاه طبیبی را از اصحاب خود خواندم و آنرا باو نمودم او گفت ما
دوای آنرا نشناخته بودیم و تو عافیت نیافته مگر از جانب خدا و شیخ در کتاب ارشاد
از علی بن محمد بن صالح روایت کرده او گفته وقتی که پدرم وفات نمود و امر با من گردید
دیدم که او را پاره حجج و تمسکاتی از مال غریم که صاحب الامر باشد با اسم مردم هست
شیخ مفید ره گفته که نامیدن آنحضرت بغریم رمزیست که پیشتر از این شیعه از آن
دانستند و بجهت یا بسبب تقیه با آن خطاب مینمودند انگاه باو نوشتم و تمسکات را باو
اعلام نمودم او در جواب نوشت که آنها را از ایشان مطالبه بکن و در مطالبه نمودن منتهای
سعی و تلاش را بعمل بیاور پس بنوشته او عمل نمودم از همه ایشان گرفتم مگر مردی که یک
طغرا تمسک که وجه آن چهار صد دینار بود با اسم وی بود نزد او رفتم و آنرا مطالبه
نمودم


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امام عصر ع

دم‌دار از مشرق طلوع میکند و مانند مه میدرخشد بعد از آن مانند کمان خم میشود و
میباشد که دو طرف آن بیکدیگر نزدیک میشود و ستون سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن همه اطراف
آسمان منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز یا هفت روز در هوا باقی
میباشد و اعراب عنان قرار و اختیار را از دستهای خودشان در میبرند یعنی فتنه و آشوب برپا
میکنند و شهرها از تصرف ایشان بیرون میرود و لهذا از تصرف سلطان عجم بدر میبرند و اهل مصر بزرگ
خودشانرا بقتل میرسانند و شام خراب گردد و سه نفر در آنجا بقصد سلطنت بر افراشته هم
میافتند بیرقهای قیس و عرب بمصر و بیرقهای کنده بخراسان داخل میشوند و لشکرهایی
از جانب غرب وارد میشود حتی اسبهای خودشانرا در اطراف شهر قلعه شهر حیره میبندند و بیرق
ها سیاه از مشرق بسمت حیره رو میآورند و کنار فرات شکافته میشود حتی آبش داخل کوچها
و تنگناهای کوفه میگردد و شصت نفر کذاب بیرون میآیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت
میکنند و دوازده نفر از اولاد ابی طالب میباشند برای خود ادعای امامت میکنند و مرد بزرگی
را از اتباع بنی عباس در مابین جلولاء و خانقین میسوزانند و جسر شط در بغداد از سمت
محله کرخ بسته میشود و در بغداد در اول روز باد سیاهی برمیخیزد و زلزله واقع میشود
بحدی که بسیاری از آنجا بزمین فرو میرود و ترس و بیم همه اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد
و در بغداد مرگ ناگهان و تلف اموال و میوه‌ها و زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد
هم در وقتش و هم در غیر وقتش حتی بر زراعتها میرسند و ربع زراعتها کم میشود و فرقه‌
از اهل عجم بهم در می افتند و خونریزی بسیار در میانشان واقع میشود و غلامان از اطاعت
آقایان در میروند و آقایان خودشانرا بقتل میرسانند و جماعتی از اهل بدعت مسخ
شده بوزینه و خوک میشوند و غلامان بشهرهای آقایان غلبه میکنند و ندای از آسمان
میرسد حتی اهل زمین هر طایفه بزبان خویش آنرا میشنوند و روی و سینه آدمی در روی

جرم آفتاب



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

هلاکت او و هلاکت قومش اتفاق خواهد افتاد ترجمهٔ آیهٔ کریمه این است که اگر بخواهیم
آیتی و علامتی از آسمان برای ایشان نازل میگردانیم پس گردنهای ایشان در پیش آن پست می
شوند یعنی همه در مقابل آن عاجز و ذلیل میباشند و در کتاب مذکور از حسین بن یزید
او از منذر بن جوزی او از حضرت صادق روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که خدا
تعالی پیش از قیام قائم خلایق را با اظهار آیات و علامات چند از ارتکاب معاصی نهی
میکند و آنها این است آتشی در آسمان ظاهر میشود و رنگ سرخی آسمان را میپوشاند و خسفی
در بغداد و خسفی در بصره واقع میشود و خونها در بصره ریخته گردد و عمارتهای آن خراب
و اهلش فانی میباشند و بیم اهل عراق را فرا میگیرد بنوعی که قرار و آرام بهم نرسد و در تفسیر
عیاشی از عجلان او از ابی صالح روایت نموده و گفته که از صادق شنیدم میفرمود که آتشها
و رنگها می‌بینید تا اینکه منادی از آسمان ندا بکند که ای اهل حق از اهل باطل جدا شوید
و ای اهل باطل از اهل حق سوا شوید پس در آنحال از یکدیگر جدا میشوند و تمیز میبابند
راوی گوید که عرض کردم که آیا بعد از این ندا آن دو فرقه باز بهمدیگر داخل میشوند به
نوعی که از همدیگر تمیز نباشند فرمودند که خداوند عالمیان در کتاب کریم میفرماید
ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خدای تعالی نمیگذارد
مؤمنان را با حالتی که شما هستید تا اینکه ناپاک را از خوب جدا کرده باشد و در تفسیر مذکور از
جابر جعفی او از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت میفرمود که در جای خود بنشین و دست
و پا مجنبان تا وقتی که ببینی آن علامتها را که برای تو ذکر میکنم در سالی که جفت نیست منادی
[illegible] و ببینی ندا کننده را و ببینی که در دمشق ندا میکند و خسفی از دهات آن بزمین فرو
میرود و قدری از مسجد آنجا خراب میشود و وقتی که ببینی لشکر ترکان از دمشق گذشتند و آمدند
و رو میآورند تا اینکه در جزیره فرود میآیند و در مکه منزل میکنند و در آن سال اختلاف

علامات ظهور

عرب مجادله و اختلاف واقع میگردد و اهل شام در این وقت با سه بیرق بیرق اصهب و بیرق ابقع و بیرق سفیانی با طایفه بنی ذنب الحمار خروج میکنند و ایشان را بنوعی بقتل میرسانند که مانند آن هرگز واقع نشده باشد و مردی از قبیله بنی ذنب الحمار با جمعیت و استعداد از دمشق میرسد پس سفیانی او را با جمعیتش نیز بقتل میرساند و همین قصه است تاویل آیه کریمه تعالی فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم یعنی طایفه‌ها از میان خود با هم مخالفت کردند پس وای باد بر کافران از شر حاضر شدن روز بزرگ که در حقیقت سفیانی باشد بعد از آن سفیانی خروج میکند چنانچه او را مقصدی نمیباشد مگر آل محمد و شیعیان ایشان پس لشکر بکوفه میفرستند وقتی که بآنجا میرسند جماعتی را از شیعه آل محمد میگیرند پاره را میکشند و پاره دیگر را اسیر میکنند لشکری از خراسان میاید و در کنار دجله منزل میکنند و مرد ضعیفی از دوستان آل محمد ص با اتباع خویش بمحاربه لشکر سفیانی بیرون میرود و در بیرون کوفه با اتباعش مغلوب و کشته میگردد و سفیانی لشکری بمدینه میفرستند مردی را در آنجا میکشند و مهدی ع و منصور که وزیر آنحضرت است از آنجا میگریزند و بزرگ و کوچک آل محمد ص را میگیرند و کسی را از ایشان نمیگذارند مگر اینکه محبوس میکنند بعد از آن لشکری برای جستجوی مهدی ع و منصور از مدینه بیرون میروند و مهدی ع از مدینه مانند موسی بن عمران ترسان و نگران بیرون میشود تا اینکه بمکه معظمه وارد گردد و لشکر هم از عقب او میروند تا اینکه در بیداء که بیابانی است در بین الحرمین فرود میایند در آنحال زمین ایشان را فرو میبرد کسی از ایشان خلاص نمیشود مگر یکنفر برای خبر دادن ایشان بعد از آن قائم ع در میان رکن و مقام میایستد نماز میگذارد و با وزیرش بر میگردد و میفرماید که ایگروه خلایق الحال از خدا تعالی نصرت و یاری میخواهیم تا اینکه غالب بشویم بر کسانیکه بما جور و ستم نمودند و حق ما را از ما گرفتند و هرکه در خصوص خدا با ما محاجه و گفتگو نماید هر اینه ما نزدیکتر

بر خدا هستیم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

علامات ظهور

پس مشتبه نشود صدائی که از آسمان بنام و ظهور او میرسد بپرهیز از تابع شدن بیارده سادات
آل محمد ع که ادعای سلطنت میکنند زیرا که آل محمد ع و آل علی ع را سلطنت یکبار خواهد شد
و برای دیگران بارها است پس هر کس از آل م که مدعی سلطنت است متابعت مکن تا اینکه به
بینی از اولاد حسین ع مردی را که عهدنامه و رسول خدا ع و بیرق و اسلحه آنحضرت در نزد او
است زیرا که آن عهدنامه از حسین به علی بن الحسین ع رسید و از اولاد او بامام محمد باقر ع بعد
از آن خدا تعالی هر چه میخواهد میکند یعنی از امام محمد باقر ع بمن رسید و بعد از من به
امامانی که بعد از منند تا قائم ع خواهد رسید پس آنحضرت صلوات الله فرمودند که از امام
محمد باقر ع بمن رسید بعد از آن فرمود پس همیشه با اینها باش که عهدنامه رسول خدا و بیرق
و اسلحه او در نزد ایشان است متابعت کن و بپرهیز از آنها اینکه برای تو ذکر کردم پس از آل
محمد ع بمردی متابعت بکن که با سیصد و سیزده مرد و بیرق رسول خدا عزم مدینه از مکه بیرون
میاید تا اینکه به بیدا رسند و آن بیابانی است در بین الحرمین در آنجا گویند که این بیابان
مکان قومی است که ایشان را فرو خواهد کشید و این است معنی آیه که خدا تعالی فرموده
افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا
یشعرون او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین یعنی آیا کسانی که بمکر و حیله کارها
بد کردند در امن شدند از اینکه زمین ایشان را فرو برد یا اینکه عذاب بایشان بیاید از
جائیکه ندانند یا اینکه عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالتی که بکارهای خود مشغول باشند
پس این عذاب از ایشان فوت نخواهد شد پس وقتی که بمدینه میرسد محمد بن شجری را مانند
یوسف از ز[illegible]ن در میاورد بعد از آن بکوفه میاید مکثش در آنجا هر قدر که خدا خواسته
طول میکشد تا اینکه مسلط میشود بعد از آن با اصحاب خود بعذرا میاید در حالتی که جمع کثیری
با و ملحق شده و سفیانی در وادی رمله میباشد پس اینکه لشکرها بهم رسند و آن



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در ایام خلافت و سلطنت

والارض طوعا و کرها فرمود که در شان حضرت قائم نازل شده وقتی که آنحضرت بیرون رود
و یهودی و نصاری و آنکه بملائکه عبادت میکنند و زندیقان و مرتدان و کافران در شرق و غرب
زمین خروج میکنند و اسلام را بر ایشان تکلیف مینماید پس هر که از ایشان بصمیم قلب اسلام
را قبول نماید او را امر بنماز و زکوة و هر چیزی که مسلمانان بآن مامور میشوند و آن برای
خدا در گردن او واجب است امر میکند و هر که اسلام نیاورد گردنش را میزند حتی در بلاد
مشرق و مغرب احدی باقی نمیماند مگر اینکه خدا را توحید میکند عرض کردم که فدای تو
شوم خلق بسیار اند چگونه میشود که همه ایشان را باسلام بیاورد یا بقتل رساند فرمود
که خداوند کار وقتی که چیزی را اراده نمود بسیار را کم و کم را بسیار میگرداند در تفسیر
مذکور است از عبد الاعلی حلبی روایت نموده او گفته که باقر ع فرمود که برای صاحب این امر در
بعضی از این درهها غیبتی خواهد بود بعد از آن با دست مبارکش بسمت ناحیه ذی طوی
اشاره فرمود که یعنی در این درهها غایب خواهد شد بعد از آن فرمود که در وقت خروج آنحضرت
مانده غلامی در خدمت آنحضرت میباشد میاید تا اینکه بعضی از اصحاب آنحضرت میرسد
و با ایشان میگوید که شما در اینجا چند نفرید میگویند که نزدیک بچهل نفر اند غلام میگوید
که چه کار خواهید کرد اگر صاحب خودتان را ببینید میگویند که بخدا سوگند یاد میکنیم
هر اینه اگر این کوهها در میان خودشان بما منزل دهند هر اینه با آنحضرت در آنجا منزل می
کنیم بعد از آن همان غلام در شب آینده بنزد ایشان باز میاید و با ایشان میگوید که دو نفر از میان
بزرگان خود بمن نشان دهید پس ایشان را باو نشان میدهند پس او ایشان را بر میدارد
و بخدمت صاحب خودشان میاید و آنحضرت شب آینده را با ایشان وعده میدهد بعد از آن باقر ع
فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه گویا حضرت قائم را می بینم در حالتی که پشت بحجر
الاسود داده بعد از آن حق خویش را یعنی خلافت را از خداوند عالم طلب بعد از آن

میگوید



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در ایام خلافت و سلطنت

قول خدا عزّ و جلّ فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی بکارهای خیر و نیکو سبقت و پیشی نمائید در هر جا باشید خدای تعالی همه شما ها را میآورد بعد از آن آنحضرت فرمود که مراد از آنکه خدا همه ایشانرا جمع میکند اصحاب قائم است که سیصد و سیزده نفر مردند بعد از آن فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه ایشانند امت معدوده که خدای تعالی در کتاب خود فرموده و لئن اخّرنا عنهم العذاب الی امّة معدودة یعنی اگر عذاب خدا از ایشان تا بوقت خروج امت معدوده تاخیر نمائیم بعد از آن آنحضرت فرمود که ایشان در یکساعت مانند ابرهای وقت پائیز جمع میشوند پس آنحضرت در مکه صبح میکند و خلق را بکتاب خدا و سنت پیغمبر خود دعوت میکند پس نفری چند دعوتش را قبول میکنند و حاکمی و عاملی در مکه نصب مینماید بعد از آن از آنجا بیرون میرود و در اثنای راه خبر میرسد که اهل مکه عامل او را کشتند پس بسوی اهل مکه بر میگردد و با ایشان جنگ میکند و زیاده بر اسیر کردن کاری دیگر درباره ایشان نمیکند بعد از آن ایشانرا بکتاب خدا و سنت پیغمبر آخر زمان و بولایت علی بن ابی طالب و بیزاری جستن از دشمنان او دعوت میکند و بیرون میرود و نام احدی را نمی برد یعنی حاکمی در آنجا تعیین نمیکند تا اینکه به بیدا میرسد آنجا لشکر سفیانی بسمت آنحضرت خروج کرده رو میآورند در آنوقت خداوند عالم زمین را امر میفرماید ایشانرا از زیر پاهای ایشان میگیرد و فرو میکشد و این است معنی قول خدا عزّ و جلّ و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب یعنی اگر ببینی ایشانرا در وقتی که اضطراب و فزع میکنند هر آینه عذاب از ایشان فوت نخواهد شد و از جایگاه نزدیک یعنی که از زیر پاها ایشان گرفته میشوند و قالوا آمنّا به یعنی ایشان در آنحال میگویند که بقائم آل محمد ایمان آوردیم و قد کفروا به و حال آنکه پیش از آن وقت آنحضرت را انکار میکرده اند تا آخر سوره پس از ایشان از آن و [illegible] نمییابد

مگر دو مرد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مکوّد و مرد که ایشانرا و بترو و بتره میکویند و روهای ایشان بر پس کردانیده میشود و بر
پس پس راه میروند و نجات یافتن آن دو نفر برای اینست که خبر دادن لشکر شانرا بزمین
مخلا بوخبر بدهند بعد ازان آنحضرت داخل مدینه منوره میشود پس طایفه قریش گریخته
از آنحضرت پنهان میکردند و اینست معنی قول علی بن ابیطالب ع که فرموده بخدا سوگند یاد
میکنم هر آینه طایفه قریش در وقت ظهور قائم ع دوست میدارند که همه اموال و ما ملک
خویشانرا بدهند جایگاه پنهانی بخرند که بعد مدت شتر بر بدن اشتر در آنجا مخفی و پنهان
شوند بعد از آن آنحضرت در آنجا حادثه احداث میکند مؤلف گوید ظاهر اینست که مراد
از آن حادثه سوختن بدن دشمنان خدا است زیرا که در روایات دیگر اینخبر وارد شده وقتی که این
کار را کرد قریش گویند که تا ما بیا میشد تا بر این طغیان کننده خروج نمائیم بخدا سوگند
یاد میکنم هر آینه اینمرد اگر از اولاد محمد صلعم میبود اینکار را نمیکرد و اگر از اولاد علی ع
اینکار را نمیکرد و اگر از اولاد فاطمه ع بود نیز اینکار را نمیکرد پس با آنحضرت جنگ میکنند
خداوند کردگار او را بر ایشان غالب میکرداند پس آنحضرت قتال کنندگان ایشانرا بقتل
میرساند و ذریه ایشانرا اسیر میکند بعد از آن از آنجا بیرون میرود تا اینکه در شقره
فرود میآید در آنجا خبر میرسد که عامل تو را در مدینه کشتند پس بسوی ایشان بر میگردد
و از ایشان قتلی میکشد که کشتگان حنین در نزد آن چیزی نمیباشد بعد از آن از
آنجا بیرون میرود در حالتی که خلق را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و بولایت علی بن
ابی طالب ع و تبری نمودن از دشمنان او دعوت میکند تا اینکه بثعلبیه میرسد در آنجا
مردیکه از صلب پدر آنحضرت در آمده و از همه خلایق بسوی صاحب این امر بحسب بدن قوی تر
و بحسب قلب دلیرتر است بسوی آنحضرت میرود و با آنحضرت میگوید که ای مرد چه کار میکنی بخدا سوگند
یاد میکنم هر آینه تو خلایق را مشتاد و مضطرب میسازی مانند ذبح یا بکدام منصب تعیین



در ایام خلافت و سلطنت

اینعمل را میکنی آیا عهد نامه از دست خدا داری که این ادعا را میکنی در اینحال یکی از دوستان
آنحضرت که با و بیعت نموده با نزد کو بیند که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه باید در جا خود می
نشستی یا اینکه بیرون میرفتی پس قائم ع بدست خود میفرماید که یا فلان ساکت باش
و با نزد من میفرماید که از بی عهد نامه از دست خدا دارم فلان خورجین یا فلان زنبیل را
نزد من آورید پس آنرا بخدمتش میآورند آنحضرت عهد نامه را از آن بیرون آورده و بخواند
در اینحال آنمرد عرض میکند که خدا مرا فدای تو گرداند سر مبارکت را بیاور تا ببوسم پس
آنحضرت سر مبارکش را میدهد آنمرد از میان دو چشمش میبوسد بعد از آن عرض میکند که خدا
مرا بفدایت گرداند تجدید بیعت کن پس آنحضرت مجدداً از ایشان بیعت میگیرد ابو جعفر
ع میفرماید که گویا اصحاب قائم را می بینم که بنجف اشرف بالا میروند ایشان سیصد و سیزده
نفر مردند که گویا دلهاشان آهن پارهها هستند جبرئیل ع در سمت راستش و میکائیل
در سمت دست چپش میباشند و رعب یکماهه راه از سمت پیش سر و یکماهه از سمت پشت
سر میرود و بدلهای دشمنان می نشیند خداوند کردگار با پنجهزار ملک مسوّم یعنی
ملکی که نشانه و علامت دارد و با آن نشانه در اثنای جنگ شناخته میشود بلو حمایت
و یاری میکند تا اینکه بنجف اشرف بالا میرود در انحال باصحاب خود میفرماید که امشب را
با عبادت و طاعت بگذرانید پس ایشان با رکوع و سجود و گریه و زاری بشب را بیتوته
میکنند وقتی که آنحضرت صبح میکند میفرماید که بیائید راه نخیله را پیش گیرید در
آنوقت اطراف کوفه خندق میشود عرض کردم که آیا اطراف آن خندق میشود فرمود آری به
خدا سوگند یاد میکنم پس آنحضرت راه نخیله را پیش میگیرد تا اینکه در نخیله بمسجد ابراهیم
میرسد و دو رکعت نماز در آنجا ادا میکند در اینحال آنانکه از لشکر سفیانی در کوفه می
باشند از طایفه مرجئه و غیر ایشان بر آنحضرت خروج میکنند پس آنحضرت با اصحاب خویش

میفرماید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

میفرماید که بر ایشان حمله کنید و حمله نمایید بعد از آن میفرماید که برای جنگ با ایشان
رو آورید ابو جعفر ع گوید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه از ایشان احدی از خندق
بسمت کوفه عبور نکند که خبر ببرد بلکه همه کشته میشوند بعد از آن آنحضرت داخل کوفه
میشود و هیچ مؤمن نمیماند مگر اینکه در آنجا میباشد یا بآنجا میل کند و این است معنی
قول امیر المؤمنین ع که بعد از آن قائم ع باصحاب خود میفرماید که برای طغیان کننده
یعنی سفیانی خروج کنید پس خلایق را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او دعوت میکند پس
سفیانی از راه تسلیم و صلح با آنحضرت بیعت میکند در آن حال طایفه کلب که خالوهای
سفیانی اند باو گویند که این چه کار بود که کردی یعنی چرا بقائم ع بیعت کردی بخدا سوگند
یاد میکنیم که ما در این امر با تو بیعت نمیکنیم پس او گوید که چه کار بکنم ایشان گویند که
با قائم مقاتله کن پس او بمقاتله آنحضرت میرود بعد از آن آنحضرت باو میفرماید که حذر
کن و بترس زیرا که من انچه رسانیدنی بود رسانیدم و من با تو میجنگم پس آنحضرت صبح
میکند و با ایشان میجنگد و خداوند عالم او را بر ایشان غالب میگرداند و سفیانی را
اسیر میکنند و میبرند و با دست خود او را سر میبرد بعد از آن پاره از لشکر خود بسمت
روم میفرستند برای اینکه باقی ماندگان بنی امیه را بجهت ملش حاضر کنند پس چون ایشان
بروم میرسند باهل آنجا گویند که اهل مذهب ما یعنی بنی امیه را بنزد ما حاضر کنید
ایشان از این تکلیف ابا میکنند و میگویند که بخدا سوگند یاد میکنیم که این کار را نمی
کنیم پس فرستادگان آنحضرت گویند که بخدا سوگند یاد میکنیم هر آینه اگر میجنگیدن مامور
بودیم هر آینه با شما میجنگیدیم بعد از آن بخدمت صاحب ع مراجعت میکنند و ماجرا
را بجهت ملش عرض مینمایند میفرماید که بروید و با ایشان بجنگید یعنی اسم را از
ایشان بگیرید پس ایشان میروند چون اهل روم ایشان را می بینند که مراجعت کردند



میگویند

در ایام خلافت و سلطنت

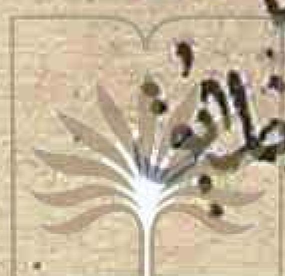
میگویند که بنی امیه را بیرون اورید و بعد مدتی شجاعت بسیار دیدی بر ایشان این دفعه با
تسلط تمام امده اند و این است معنی خدای عز و جل فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون لا
ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون یعنی وقتی که کفار شدت
محاربه ما را دیدند ناگاه از ان محاربه بگریزند و بسوی خزینهایی که بسبب انها طغیان کردید
و مسکنهای خود بر گردید امید هست که از اینها سؤال کرده شود قالوا یا ویلنا انا کنا
ظالمین فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین یعنی ایشان میگویند که
ای وای بر ما بدرستی که ما از جمله ظالمان بودیم پس این کلمه برای ایشان ورد زبان گردید
تا وقتیکه ایشان را مانند حصید زراعت بریدیم و از پا در اوردیم و در جا یکجا هلاک شدند
خاموش گردانیدیم بعد از ان فرمود که قائم ع از بنی امیه احدی را باقی نمیگذارد که خبر
ببرد بعد از ان بر میگردد بکوفه و از ان سیصد و سیزده نفر را باطراف و اکناف عالم میفرستند
و دست مبارکش را بر میان شانهای ایشان و بر سینهای ایشان میکشد پس ایشان از برکت دست
مبارکش هرگز در مقام حکم کردن در میان خلایق عاجز و خسته نمیشوند و هیچ سرزمین
نیست مگر اینکه کلمه طیبه لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا رسول الله
در انجا باواز بلند گفته میشود و این است معنی قول خدای تعالی وله اسلم من فی
السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون یعنی انانکه در اسمانها و در زمینند
از صمیم قلب یا اکراه او مطیع و منقاد میشوند و برگشت شما بسوی او خواهد شد بعد
از ان ابوجعفر ع فرمود که صاحب این امر با کفار جنگ میکند چنانچه رسول خدا ص قتال
میکرد و این است معنی قول خدای عز و جل وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله
لله یعنی با ایشان قتال بکنید تا اینکه فتنه واقع نشود و همه دینها برای خدا باشد ابو
جعفر ع فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه با کفار میجنگد تا اینکه خدای تعالی توحید

کرده



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کرده شود و با او شرک قرار داده نباشد و تا اینکه پیره زن ضعیفی از مشرق زمین
بر میخیزد و بمغرب زمین برود و بیاید و احدی او را متعرض نگردد و خداوند عالم در آن روز
گنجهای دفین زمین را ظاهر گرداند و از آسمان باران رحمت بر ایشان بباراند و خلایق بوجود شان از نعمتهای
خود را بخدمت مهدی ع میآورند و خداوند کردگار شیعیانش را وسعت میدهد و اگر
شیعیان و ملک بخشی ایشان را در نمییابد هر آینه بسبب این وسعت و نعمت طغیان میکنند پس
در وقتی که صاحب الامر بعضی از احکام حکم میکند و بعضی از سنتها بجا میآورد ناگاه
طایفه از مسجد بیرون میآیند اراده میکنند که بر آنحضرت خروج نمایند پس آنحضرت باصحاب
خود میفرماید که بمقابل ایشان بروید پس اصحاب آنحضرت در تمارین با ایشان میرسند و همه
ایشان را گرفته بخدمت آنحضرت اسیر کرده میآورند آنحضرت امر میفرماید سرهای همه ایشان را
میبرند و این طایفه آخرین طایفه است که بر آنحضرت خروج میکنند محمد بن ابرهیم در کتاب غیبت
از ابن عقده او از محمد بن علی او از ابن بزیع و چند نفری هم از منصور بن یونس او از اسمعیل
بن جابر او از ابی جعفر ع مثل این را تا بقول خدا تعالی و یجعلکم خلفاء الارض
روایت نموده در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
که چون قائم آل محمد ع قیام میکند از پشت کعبه بیست و هفت مرد بیرون میآورد و پنج
نفر ایشان آنانند از قوم موسی ع که با حق حکم میکردند و با آن عدالت مینمودند و هفت
نفر از اصحاب کهف اند و باقی یوشع وصی موسی ع و مومن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو
دجانه انصاری و مالک اشتر میباشند شیخ مفید در کتاب ارشاد از مفضل مثل این
حدیث را با تفاوتی نقل نموده **مقصد سیم** در رجعت ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین علی بن ابرهیم در تفسیر آیه شریفه قم فانذر که یعنی یا محمد ص برخیز و خلایق
را بترسان گفته است که مراد از این آیه قیام آنحضرتست در رجعت بر میخیزد و خلایق را



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

[redacted]

در رجعت ائمه

دینش را عزت میکند و میرساند حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر مذکور ساخته که از خط
سید جلیل بهاء الدین علی بن عبدالحمید حسینی بن روایت نموده حدیثی است که از ابطن
نموده از احمد بن محمد ایادی و او در حدیث ما احمد منقبه نموده او از پدرش او از صادق روایت
نموده که از آنحضرت از رجعت پرسیده شد که آیا از حق است فرمود آری گفته شد که کیست
اول کسی که خروج میکند فرمود امام حسین ع است که از پی قائم ع خروج میکند عرض کردم
آیا همه خلایق با آنحضرت میباشند فرمودند بلکه بطرزی میباشند که خدا تعالی در کتاب
خود ذکر نموده یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا یعنی روزی میشود که صور دمیده میشود
پس فوج فوج بدنیا میایند یعنی قومی بعد از قومی بدنیا بر میگردند و نیز از آنحضرت
مرویست که امام حسین ع در دنیا اصحاب خویش که با او شهید شده اند بدنیا در میآورد
و هفتاد نفر پیغمبر در خدمت آنحضرت میباشند چنانکه با موسی بن عمران بودند پس قائم
انگشتر خویش را بآنحضرت میدهد او است کسی که قائم ع را غسل میدهد و کفن و حنوط میکند
و او را بقبرش میگذارد در کتاب بحار از جابر جعفی روایت شده او گفته که از امام محمد باقر ع شنیدم
میفرمود بخدا سوگند یاد میکنم از ما اهل بیت هر آینه مردی زنده میشود و سیصد و نه سال
سلطنت میکند عرض کردم که این کی خواهد شد فرمود بعد از قائم ع عرض کردم که مدت
خلافت قائم ع در عمر خود چه قدر میباشد فرمود نوزده سال بعد از آن منتصر بدنیا بر
میگردد مؤلف گوید که زمان سلطنت ایشان در کوارد متفاوت نوشته اند بعضی احادیث هست
که مدتی برای سلطنت آنحضرت مشخص نفرموده اند بلکه نوشته اند که اینقدر طول میکشد
که برای او هزار نفر پسر متولد میشود و اینحدیث از شیخ مفید در کتاب ارشاد است و نیز در
کتاب مذکور مدت هفت سال روایت کرده و گفته است که سالهای آنحضرت و قد طولانی میباشد
راوی گفته است چگونه سالها طولانی میشود گفت چنانچه [illegible] و نه عالم فرمود که در آن

روز



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

طاهره

روز قیامت بعد مدت هزار سال است از سالهای سیما و ایضا در کتاب مذکور گفته
که مدت سلطنت آنحضرت هفت سال و هر سالی بقدر مدت ده سال طولانی میشود که هفتاد
سال سلطنت مینماید العلم عند الله و بعد از آنکه میفرماید بعد از آن منتصر بدنیا بر میگردد
گردد و او امام حسین ع است پس آنحضرت خونخواهی خود و اصحاب خود میکند یاره را بقتل
رساند و یاره را اسیر میکند تا اینکه سفاح خروج میکند و او امیر المؤمنین است و نیز
از علی بن عبد الحمید او بطریق مسند خود تا باسند بن اسمعیل او از صادق ع روایت نموده که
از آنحضرت پرسیده شد که مراد از روزی که خدا تعالی فرموده بعد از آن در قرآن مجیدست
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة آنحضرت فرمود که مراد از این روز روز رجعت رسول
خدا است پس مدت سلطنت آنحضرت پنجاه هزار سال میباشد و مدت سلطنت آنحضرت امیر ع
چهل و چهار سال مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم بحار که کتاب غیبت و رجعت است نوشته که کتاب
انوار مضیئه از مؤلفات شیخ علی بن عبد الحمید نزد من هست و این احادیث را از کتاب
مذکور داشته و او نیز باسناد خود از حضرت باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون حضرت
قائم ع ظهور میکند و داخل کوفه میشود آنگاه خدا از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق
بر میانگیزاند پس ایشان یاران و اصحاب آنحضرت میباشند و در کتاب منتخب البصائر از کتاب
السلطان المفرج عن اهل الایمان که از مؤلفات سید جلیل بهاء الدین علی بن عبد الکریم
حسینی بطوری که رفع حدیث تا بعلی بن مهزیار نموده روایت نموده او گفته که در خواب
خود خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم کسی بمن گفت که امسال حج کن که بخدمت حضرت صاحب
الزمان ع میرسی حدیث را مطول ذکر نموده تا اینکه گفته بعد از آن قائم ع بمن فرمود
یا بن مهزیار وقتی که شهر جنین ناپاک گردید و شعر بحبش آمد و عباسی لشکر کشی نمود
و سفیانی بیعت نمودند آنگاه بولی خدا یعنی بمن از جانب خدا اذن داده میشود پس

از میان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

[redacted]

در رجعت ائمه

اینها صغار مرده با سیصد و سیزده نفر خروج میکنیم بسمت کوفه میآئیم و مسجد او را خراب
میکنیم و آنرا مانند بنای اولش میسازیم و هر چه که از بناهای ظالمان و جباران در اطراف
آن میباشد همه را خراب میکنیم و خدا بنور حجة الاسلام امید داده و وعده نموده میآید
و تخیره را خراب میکنیم و خلیفه دوم ثانی از انجا بیرون میآورد در حالتی که بدنهای ایشان تر و تازه
است امر مینمایم ایشان را بسمت بقیع میبرند بعد ما بالای دو درخت بدار کشیده میشوند
پس آن درختها در زیر ایشان شاخ و برگ در میآورند پس خدا بنور باشیان بیشتر از پیشتر
فریفته و گرویده میشوند در آنحال ندا کند که خدا بنور را ما بها امتحان کند از آسمان ندا می
کند که ای آسمان ببینداوای زمین بگیر بسوزد از زور و باقی بماند بر روی زمین مگر مومنی
که دلش را برای ایمان خالص کرده اینست عرض کردم ای آقای من آیا بعد از این چه واقع می
شود فرمود دوباره رجعت ما بین مدینا و رجعت [illegible] ثم رددنا لکم الکرة
علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی بعد از آن دوباره دولت
و غالب آمدن بر بنی امیه کرد و بیندیم برای شما قرار داده و بمال و اولاد بشما امداد
یاری نمودیم و شما را بیشتر از بنی امیه کردیم در تفسیر علی بن ابراهیم از محمد بن عباس و از
علی بن عبدالله او از ابراهیم ثقفی او از صالح بن مسعود او از ابی الجارود او از کسی که از علی
شنیده روایت کرده که آنحضرت میفرمود العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی همه تعجب
در ما بین جمادی و رجب است در آنحال مردی برخواست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین چیست
این امر عجیب که پیاپی از آن تعجب میکنی فرمود مادرت برای تو ماتم بگیرد کدام امر عجیب است
که عجیب تر باشد از مردگانی که زنده میشوند این است تاویل این آیه شریفه یا ایها
الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار
من اصحاب القبور یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید دوستی ندارید قومی را که خدا بر ایشان

غضب کرده


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ظاهر بن ع

غضب کرده بدستی که ایشان از ثواب آخرت مایوس شده اند چنانکه کافران از زنده شدن
اهل قبرستان در دنیا و رجعت مایوس و نومید گشته اند پس وقتی که شدت ظهر ساند یعنی
آل محمد را بقتل رسانیدند آنگاه خواهید گفت که قائم آل محمد ص مرده یا هلاک شده یا
اینکه مکر امر بیابان رفته تا وبلا این آیه که سابق مذکور شد ثم رددنا لکم الکرة
شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار باسناد خود از ابن کوا گفته است خدمت امیر المؤمنین ع
عرض کردم ای دیدنیک سخن خود را که فرمودی تعجب بسیار هست از ما بین شهر جمادی و رجب
فرمودی بنوا ای کوا آن امر عجیب عبارتست از جمع نمودن اجزاء پراکنده شده مردگان
و زنده کردانیدن ایشان و بریدن نباتات یعنی کشتن کافران و منافقان و وقوع مفسدهای
دیگر که هلاک کننده اند و من و تو در آنوقت نمیباشیم در تفسیر علی بن ابراهیم از ابن الولید
او از صفار او از احمد بن محمد او از عثمان بن عیسی او از صالح بن میثم او از عبایه اسدی
روایت کرده او گفته که از امیر المؤمنین ع در حالتی که تکیه کرده بود و من نیز با ایشان
بودم شنیدم میفرمود که هر آینه البته در شهر مصر منبری خواهم ساخت و شهر دمشق را
سنگ بسنگ یعنی خانه بخانه دیوار بدیوار خراب خواهم نمود و یهود و نصاری را از همه
شهرهای عرب بیرون خواهم نمود و طایفه عرب را مانند چهارپایان با این عصا میرانم راوی
گوید بخدمت آنحضرت عرض کردم یا امیر المؤمنین گویا خبر میدهی از اینکه بعد از مردن زنده
خواهی شد فرمود هیهات یا عبایه در فهمیدن مطلب من خطا کردی دیگر اینکه اینکارها را من نخواهم
کرد بلکه اینکارها را میکند مردی از اولاد من صدوق ره گفته که حضرت امیر المؤمنین ع در این حدیث
او عبایه اسدی و در حدیث ابن کوا تقیه فرموده زیرا که ایشان نمیتوانستند باسرار آل
محمد ص متحمل شوند یعنی در حوصله ایشان نمیگنجید در تفسیر علی بن ابراهیم از پدرش او از ابن
عمیر او از حماد او از صادق ع روایت کرده که آنحضرت فرمود جماعتی از اهل سنت چه میگویند

در خصوص


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ا

در معاد است

در خصوص این آیه و یوم نحشر من کل امة فوجا یعنی روزی که محشور میشود که از هر امتی جماعتی را محشور میکردانیم عرض کردم که میگویند این آیه در خصوص قیامت است فرمودند نه چنین است که میگویند بدرستیکه این در خصوص رجعت است آیا میشود اینکه خدا در روز قیامت جمعی را زنده کرداند و باقی را مگذارد و آیه که در خصوص قیامت است این است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی همه مردم کافر را زنده میکردانیم و احدی از ایشانرا باقی نمیگذاریم و علی بن ابرهیم گفته از جمله آیاتی که دلالت بر رجعت دارد قول خدا تعالی است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشانرا با غضب هلاک نموده ایم اینکه در روز رجعت رجوع نکنند بلکه باید زنده شوند و رجوع کنند تا اینکه جزای عملهای بد خویش را ببینند یا اینکه کلمه لا زیاد است بنابر این یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشانرا با عذاب هلاک نموده ایم اینکه بدنیا رجوع نمایند بلکه رجوع نمیکنند تا روز قیامت بعد از آن آنحضرت فرمود اهل هر قریه که خدا ایشانرا با عذاب هلاک کرده است در روز رجعت بدنیا نخواهند برگشت و اما در روز قیامت پس زنده شده محشور خواهند شد و مؤمنانیکه ایمان ایشان کامل و غیر ایشان از آنان که بعذاب هلاک نشده اند و کافرانی که کفر ایشان در مرتبه کمال است در روز رجعت رجوع خواهند نمود مؤلف گوید احادیث زیاده از آن است در باب رجعت که این رساله گنجایش باشد بلکه کتابها که علمای در آن سیر معتمد است نوشته اند و باید دانست که در نزد علمای شیعه اثنا عشریه کثر الله امثالهم رجعت بدو فرقه اختصاص دارد یکی کافر محض و یکی مؤمن مخلص سوای این دو فرقه کسی بدنیا رجوع نخواهد کرد و این فصل را همین قدر مختصر نمودیم

فصل پنجم در معاد است باید دانست که مقصود مؤلف از تالیف این کتاب شمه از فضائل حضرت امیر و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بوده

هنگام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فصل پنجم

أنّما خلقناكم عبثاً وأنّكم إلينا لا ترجعون يعني آيا گمان ميكنيد كه ما شما را عبث
خلق كرده ايم و شما بسوى ما باز گشت نميكنيد و نخواهيد كرد و نيز ميفرمايد و ضرب
لنا مثلاً ونسي خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول
مرة وهو بكل خلق عليم و شأن نزول اين آيه شريفه شيعه و عامه روايت كرده
اند كه أبي بن خلف استخوان پوسيده را أخذ نمود نزد رسول خدا آورد و آنرا در دست خود نرم
كرده بر باد داد و عرض كرد شما ميگوئيد كه خدا اين استخوانهاى پوسيده را در قيامت
زنده ميكند آنحضرت فرمود بلى تو را هم زنده ميكند و داخل جهنم مينمايد پس اين آيه نازل
شد و معناى آيه شريفه اين است كه او براى ما مثلى زد و از خلقت خود فراموش كرد و
گفت كيست كه زنده كند استخوانهاى پوسيده ريزه ريزه شده را بگو براى محمد ص كه زنده
ميكند استخوانهاى پوسيده خورد شده را آنكسى كه آفريد آنرا اول بار و او بهمه خلقتها دانا
است و اجزاى آنرا ميداند و باز ميفرمايد أوليس الذي خلق السموات والأرض بقادر
على أن يخلق مثلهم بلى وهو الخلاق العليم يعني آيا نيست آنكسيكه آنكسى كه آفريده است
آسمانها و زمين ها را توانا نيست بر ذكر آنها قادر و توانا است بر اينكه اعاده كند آدميان
را و او است بسيار دانا بكيفيت احوال موجودات و اين اشاره است باينكه علم الهى شامل
همه چيزها ميباشد و بعد از اين ميفرمايد إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون
يعني خداوند على اعلى در آفرينش موجودات محتاج بآلت نيست بلكه شأن او چنين
نيست هر وقتي كه بخواهد آفريدن چيزى را ميفرمايد باش موجود است يعني محض اراده
خلقت چيزى آنچيز موجود است پس چگونه قدرت بر زنده كردن استخوانهاى پوسيده را
ندارد خدا است كند اشخاصى كه عبارت از اين بر خدا روا دارند و در سوره مباركه روم
ميفرمايد وهو الذي يبدؤ الخلق ثم يعيده وهو أهون عليه يعني او است آنچنان

خدائى

سازمان اسناد و كتابخانه ملى جمهورى اسلامى ايران

در معاد است

خدائی که ابتدا آفرید خلق را پس زنده میکند بعد از آنکه مرده باشند و برگردانیدن و زنده کردن در معاد دو بیر آسان تر است برای خدا از اول بار یعنی بنسبت بقدرت مخلوق و الا خلقت اول و برگردانیدن و میرانیدن و زنده کردن و موجود کردن و معدوم نمودن همه در قدرت خدا مساوی است مراد اینکه مثل برای مخلوقاتست که اگر صانع صنعتی را نماید و بعد او را خراب کند و بخواهد آن الت خراب شده را مثل اول بسازد صعب تر است از برای او تا اینکه ابتدا بصنعت نماید این است که برای فهم مخلوق پیغمبر فرمود باز برای خدا زنده کردن مرده آسان تر است از خلق نمودن اول و نیز مروی است که عدی بن ربیعه همسایهٔ پیغمبر بود و نهایت دشمنی را با آنحضرت داشت روزی از آنحضرت سؤال قیامت و معاد جسمانی را نمود و آنحضرت برای او بیان فرمود کیفیت آنرا او گفت اگر او را به بینم باور نکنم خدا بتعالی این آیه را که در سورهٔ قیامت است نازل فرمود ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه یعنی آیا گمان دارد انسان اینکه ما استخوانهای او را بعد از پراکندگی جمع نخواهیم نمود چنین نیست بلکه جمع خواهیم کرد آنها را در قیامت در حالتی که قدرت داریم براینکه مساوی و عضوت اول برگردانیم سرهای انگشتان او را نرم و کوچکی آن چه جای اینکه استخوانهای بزرگ را و از جمله ادله و لها براهین معاد آیهٔ شریفه است که از باب چهارم در حضرت ابراهیم ع را و در هم کوفتن آنها و نگاهداشتن سرهای آنها را و متفرق ساختن اجزای آنها را بر سر کوهها و خواندن آنها را و جمع شدن آنها و زنده شدن آنها بصورت اول و این آیه در آخر سورهٔ بقره است و هرگاه بخواهد تفصیل معاد را ذکر نماید کتابی علاحده میشود چون بنای این رساله اولا بر فضایل حضرت امیر ع بود و مقصود کلی مؤلف تنها تفصیل باب چهارم بود بعد از آنکه مشغول تالیف شد رشته چنین آمد که وضع باصول کشید و بحض جامعیت بطور اختصار



از هر یک

فصل پنجم

از هر باب از اصول اشاره رفت و این معنی یقینیات است که آنچه خدا تعالی به پیغمبر خود خبر داده و پیغمبر ص و ائمه طاهرین بتجاوز فی رسانیده‌اند از ابتداء قبض روح و حاضر شدن پیغمبر ص و امیرالمؤمنین ع و ائمه طاهرین علیهم السلام از ابتداء قبض روح و سؤال و فشار و عالم برزخ و عذاب و رحمت همه از ضروریات شک و شبهه نیست و اینکه روح بعد از سؤال و فشار تعلق به بدن مثالی میگیرد و در عالم برزخ بدن مثالی است و در قیامت به بدن جسمانی تعلق حاصل مینماید این مطلب که آیا بدن مثالی با شخص موجود است یا آنکه بعد از قبض روح خلقت میشود و یا آنکه تعلق روح در عالم جان در وقت خواب به بدن مثالی زیادتر است در زمان فوت نیز تعلق مابین زیادتر دارد یا آنکه بدن مثالی قالب جداگانه است از جمله واجبات نیست علما و مجتهدین فرموده‌اند همین قدر بطور اجمال کفایت است که شخص معتقد باشد باینکه مردن و سؤال قبر و فشار قبر و عالم برزخ و رجعت در مؤمن و کافر و زنده شدن روز قیامت با همین بدن و حساب و میزان و کتاب و صراط و کوثر و بهشت و دوزخ خواهد بود و جزای اعمال از نیک و بد داده میشود کفایت است و نیز حدیثی بیان میکنم که چشم شیعیان روشن و انف معاندین بخاک مالیده می‌شود و آن این است که رسول خدا فرمود علی ساقی حوض من است دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را و هر که را آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که را یک شربت از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهند کشید بر روایت دیگر فرمود که علی ع با یازده فرزندش که سایر ائمه اطهار باشند ساقی خواهند بود و بر طریق عامه مروی است که رسول خدا ص فرمود وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر کسانی که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفا داشته باشند و صحیح باشند نیتهای ایشان و اطاعت کنندگان باشند وصی مرا بعد از من

که خیر امت


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در معاد است

که علی امت تا اینکه فرمود که علی دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست
از حضرت رضا مرویست که رسول خدا فرمود هر کس ایمان بشفاعت من ندارد حق تعالی
شفاعت مرا باو نرساند و نخواهد بود شفاعت من مگر از برای صاحبان معاصی کبیره از
امت من و اما نیکوکاران پس راهی بر ایشان نیست که احتیاج بشفاعت داشته باشند
راوی میگوید بحضرت رضا عرض کردم پس معنی این آیه شریفه و لا یشفعون الا لمن ارتضی
چه چیز است فرمود یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که خدا دین
او را پسندیده باشد و نیز اجماعی علمای اثنا عشریه است که صاحبان گناه کبیره از شیعه
اثنا عشریه که بمیرند بی توبه مخلد در جهنم نخواهند بود بلکه از فضل الهی و شفاعت
پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام ایشان را از جهنم بیرون میاورند و داخل بهشت مینمایند
و بعضی از علما گفته اند اگر شیعه اثنا عشریه اصول و عقاید خود را از روی دلیل درست
نموده باشد حب امیر المؤمنین ع و سایر ائمه طاهرین ع را و علو شان و علوم و سایر
فضایل ایشان را معرفت بهم رسانیده باشد از روی دلیل بطور یقین نه بتقلید خدا در
عالم گناهان او را مبتلا نمودن مصیبتها و سختیها و ادبی که از مخلوق باو میرسد
دفع مینماید و اگر باز باقی باشد در وقت مرگ جان کندن را بر او سخت میکند و اگر
باز باقی باشد از شداید قبر و عالم برزخ که باو میرسد دفع میکند و اگر باز باقی باشد
از شدایدی که در عرصات و عقبات قیامت باو میرسد کفاره معاصی او میشود و اگر باز هم
باقی باشد بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی ع امرزیده میشود تا آنکه شیعیان هیچ کدام را
از عذاب جهنم آسوده میشوند و ایضا قوله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا الی آخر الایه عن علی علیه السلام
ما فی القرآن آیه اوسع من هذه و قیل ان وحشی و اصحابه لما قتلوا حمزة هربوا الی
مکة و ندموا و کتبوا الی النبی ص لا یمنعنا من الاسلام الا آیة انا سمعناک تقول

الذین

والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق
ولا یزنون وقد فعلنا ذلک کله فنزلت الا من تاب وآمن وعمل صالحا فبعث بها
الیهم فکتبوا هذا شرط شدید نخاف ان لا نعمل صالحا فلا نکون من اهل هذه الآیة
فبعث بها الیهم فکتبوا هذا شرط شدید نخاف ان لا نعمل صالحا فلا نکون من اهل
هذه الآیة فنزلت ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
فبعث بها الیهم فبعثوا انا نخاف ان لا نکون ممن یشاء فنزلت قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم الآیة فرجعوا الی المدینة واسلموا وعن ابن عمر انه لما نزلت
یا عبادی الذین اسرفوا الآیة قرأها النبی علی الناس علی المنبر فقال الرجل و
الشرک فسکت فاعاد فنزلت ان الله لا یغفر ان یشرک به وعن ابن عمر کنا اذا مات
الرجل علی کبیرة شهدنا انه من اهل النار حتی نزلت هذه الآیة فامسکنا عن الشهادات

خاتمة الکتاب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بعضی حکایات
است ابن ابی الحدید که از اکابر اهل سنت است در شرح نهج البلاغة گفته است که
یحیی بن سعید بن علی حنبلی معروف بابن عالیه که از سکنه قطیعات که در جانب غربی
بغداد است مردی است موثق و گواهی است عادل گوید امام فخر اسمعیل بن علی الحنبلی
الفقیه که معروف بغلام ابن المانی است و بزرگ و رئیس جماعت حنبلیان بغداد است
در علم فقه استاد ایشان بود و بعلم منطق اشتغال داشت و بسیار شیرین عبارت بود
مولی او را دیدم که کلام او را گوش داده بودم در سنه ششصد و وفات کرد و من نزد
او بودیم و از هر مقوله سخن میگفتیم ناگاه یکنفر از حنابله وارد شد و از بعضی از اهل
کوفه طلبی داشت و رفته بود طلب خود را در کوفه عاید نماید اتفاقا در روز زیارت
غدیر بآنجا وارد شده بود و آن روز هیجدهم ذی الحجة است و در آن روز در مشهد حضرت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حکایات است

امیر المؤمنین ع مردم بسیار جمع میشوند که عدد آنها از احصا خارج است ابن غالیه گوید
پیوسته شیخ فخر از آنشخص سؤال میکرد که تو در این سفر چه دیدی و طلب تو بتو رسید
یا اینکه در نزد غریم تو باقی مانده و آنشخص سرگذشت خود را بیان میکرد تا آنکه گفت
اسیر شوم اگر در روز زیارت غدیر میبودی و میدیدی که در نزد قبر علی بن ابی طالب چه
میکنند و از فضایح و قبایح و سخنان بد و ناسزا گفتن که مردم باواز بلند بی ترس
و بیم باصحاب رسول خدا میگفتند اسمعیل گفت اصحاب را چه گناهی است که ایشانرا
ناسزا میگویند بخدا سوگند نداده است که جرأت نداده است پادشاه مگر صاحب آن
قبر آنشخص پرسید صاحب آنقبر کیست گفت علی بن ابی طالب آنشخص گفت ای سید من
صاحب آنقبر این طریقه را بمردم نشان داده و این راه را بایشان یاد داده و ایشانرا
بانها شوراینده است گفت بلی آنشخص گفت اسیر شوم و آقای من اگر صاحب آنقبر در این
امر محق است ما چرا دیگرانرا اولی و خلیفه بدانیم و اگر مبطل است ما چرا او را ولی و
خلیفه میدانیم سزاوار این است که ما یا از آنها دست برداریم یا از این یکنفر ابن غالیه
گوید اسمعیل با شتاب از جای خود برخواست و کفش خود را پوشیده و گفت خدا لعنت
کند اسمعیل تنها را اگر جواب این مسئله را بداند و داخل خانه شد و ما از آنجا
برخواستیم و رفتیم حکایت شیخ شامی در کتب معتبره نقل کرده اند که چون آوازه فضایل
علامه حلی اعلی الله مقامه در اطراف بلاد منتشر شد در شام یکی از مشایخ کبار که
از اجله علمای عامه بود شنید که ادله چند علامه بر حقیت مذهب شیعه دارد آن شیخ
از شام بقصد ملزم نمودن و مجاب کردن علامه روانه حله شد چون خبر آمدن شیخ
بحله رسید چند نفر از شاگردهای علامه باستقبال آنشیخ رفتند و منظور آنها این
بود که پیش از ملاقات کردن علامه با شیخ مقدار فهم و تتبع او را بفهمند و خبر بعلامه
دهند چون آن دو نفر شیخ را ملاقات کردند از او پرسیدند آیا حدیثی که وارد شده

پیغمبر ص

در بعضی

پیغمبر فرموده امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد نزد شما صحت دارد گفت بلی پس از آن از شیخ پرسیدند که شیعه داخل در فرقه ناجیه میباشند یا در فرقه هالکه پس شیخ جواب نگفت و از همانجا مراجعت بشام کرد و چون اهل شام شنیدند شیخ علما را ملاقات نکرده برگشته است سبب پرسیدند از جواب نگفتن شیخ و مراجعت گفت چون دیدم هیچ طرف را نمیتوانم گفت ناچار برگشتم بجهت آنکه اگر میگفتم فرقه شیعه ناجی میباشند خودم اقرار بحق بودن مذهب رافضی میکردم و اگر میگفتم که اهل بیت پیغمبر داخل در فرقه هالکه میباشند کافر میشدم مجملا و پیغمبر پس صلاح خود را در جواب ندادن و مراجعت دیدم

و از جمله حکایات آنکه مرحوم مجلسی در بحار ذکر نموده که علی بن فاضل مازندرانی در بحر ابیض و جزیره خضرا را مشاهده نموده تفصیل او این است که گفته چند سالی در دمشق پیش زین الدین علی مغربی اندلسی مالکی مذهب تحصیل علم اصول و قرائت میکردم و با او مرابطه کلی بهم رسانیده بودم اتفاقا او عزم دیار مصر نمود بواسطه محبت که فیما بین بود مرا همراه خود برد تا اینکه بشهر قاهره که از سایر شهرهای مصر بزرگتر است وارد شد بردیم در مسجدی منزل نمود شیخ زین الدین علی بنای تدریس گذاشت بعد از نه ماه نامه از برای شیخ رسید او را احضار کرده بود شیخ روانه اندلس شد بعضی از شاگردهای وی همراهی نموده و منهم بواسطه محبت فیما بین با او سفر نمودم باول دهی از دهات اندلس رسیدیم تبی عارض من شد که از حرکت باز ماندم شیخ بر حالت من گریست و خطیب ده را داده درم داد که متکفل من شود که بعد از صحت از پی او بروم سه روز حالتم نشیابد بود قادر بحرکت نبودم آخر روز سیم تب زایل شد بیرون خواستم کوچه‌های آن ده را میگشتم جماعتی دیدم از خارج وارد شده بعضی متاع خرید نمودند پرسیدم از چه کسانند گفتند از شیعه هستند که به بربر نزدیکست و الحمد نزدیک جزایر رافضیانست

ازینمطلب


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در بعضی

خوابو اولاد حضرت صاحب الامر ع میرسند در هر سالی دو مرتبه امسال یکدفعه در شنبه و یکدفعه باقی
است چهار ماه مدت دارد چهل روز آنجا توقف نمودم و دعا میکردم برای وصول جزیره
از دلتنگی لب دریا رفتم علامه عطرد دیگر دریا میبینم شاید کشتی جزیره برسد مرغ سفیدی
بنظر آمد دیگر دریا پر میبینم که مرغ سفیدی دور دریا هست بعد از مدتی عطرد گفتند کشتیها
جزیره است لیکن غیر معتاد است بعد از اندکی کشتیها رسیدند هفت کشتی بود از کشتی بزرگ
شیخی مستوی القامه خوش رو و خوش لباس بیرون آمده داخل مسجد شد مشغول نماز شد بعد
از فراغ بسمت من توجه و سلام کرد جواب گفتم پرسید نام تو چیست گمان دارم نام تو علی
باشد و نام پدر مرا هم گفت که فاضل است گفتم آری پس گفتم چگونه نام مرا و پدر مرا شناختی
مگر در سفر مصر با من بودی گفت نه گفتم سفر دمشق با من بودی گفت سوگند بمولای خود
صاحب الامر ع که با شما نبودم گفتم از کجا مرا شناختی گفت بسببی که نام و نسب و صورت و
سیر تو بمن رسیده باید بروی بجزیره خضرا برم پس شاد شدم عادت این شیخ این بوده
که زیاده از سه روز در آن جزیره توقف نمیکرد این دفعه یکهفته توقف نمود و عزم سفر کرده
مرا باتفاق برداشت بعد از شانزده روز بآب سفیدی رسیدیم تعجب کردم و متفکر شدم
شیخ محمد گفت چرا متفکری در آب گفتم از این رنگ آب دریا میبینم گفت بحر ابیض است که اطراف
جزیره خضرا مثل قلعه و حصار کشیده شده فایده ای از آن آب شاعیکه مثل آب فرات دیدیم
شیخ گفت حکیم علی الاطلاق از برکت مولای ما صاحب الزمان چنین قرار داده که کشتی مخالفان
هر چند که استحکام داشته باشد ما بین آب داخل شود غرق میشود پس از آب سفید داخل نموده
بجزیره خضرا رسیدیم پیاده از کشتی داخل شدیم هفت قلعه توی هم دیدیم و نهرهای جاری
و درختهای میوه دار و خانهای چند و بازارهای بسیار و اکثر عمارتها از سنگ مرمر و اهلش
در نهایت حسن منظر بعد از آنکه در خانه شیخ محمد راحت کردم مرا بود اشتم بجامع در

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

که جمع کثیر بودند برد شخصی در وسط ایشان که هیبت و وقار او بحدی بود که وصف آن
نتوانم و مردم او را ملقب بشمس الدین محمد عالم خطاب میکردند و برای من جای وسیع داد
نزدیک خود نشانید و مشفقانه مکرر از من پرسید فرمود که همه احوال تو پیش از
این بمن رسید شیخ محمد با امر من ترا آورد بعد از آن در مسجد برای من محلی قرار داد
و فرمود هر وقت دلت میخواهد خلوت و استراحت بخواهی آنجا منزل تست پس برخواسته
رفتم تا عصر بعد از آن کماشته آمد و گفت از مکان خود بجانب منزل سید بیا که اصحاب او میخواهند
با تو شام بخورند پس تشریف آوردم طعام حاضر شد شام خوردیم و برخواستیم بنماز
مغرب و عشا بمسجد رفتیم پس از فراغ بمنزل رجوع نمود هیجده روز بدین منوال گذشت
روز جمعه را که با سید نماز میکردم دیدم بقصد وجوب دو رکعت ادا نمود عرض کردم دو
رکعت بقصد وجوب نمودند فرمودند بلی زیرا که شرط آن موجود بود خیال نمودم که امام
در نماز حاضر بود فرمود نه لیکن من نایب خاص هستم عرض کردم امام را دیدی فرمود
نه پدرم بمن خبر داد که صدای آنحضرت را شنیده و جدم هم خود آنحضرت را دیده و هم صدای
مبارکش را شنیده عرض کردم چگونه یکی آنحضرت را می بیند و دیگری نمی بیند فرمود
خدای تعالی هر که را میخواهد فضل خویش را باو عطا میفرماید چنانچه از میان بندگان خود انبیا
و اوصیا را نشانهای راه دین و حجتهای خود قرار داده و ایشان را میانه خود و مخلوق
واسطه قرار داده تا اینکه هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامه حجت و برهان
بر ایشان و روی زمین را برای اینکه در باره بندگان تلطف باشد از حجت خالی نگذارده
و برای هر حجت ناچار است از سفیری تا واسطه برای رسانیدن احکام از جانب وی بر خلایق
بعد از آن دستم گرفته و بخارج شهر برد بسمت باغات نه قسم میوه‌ها در باغها موجود
بود ناگاه مرد خوشروی خوش صورتی پیش روی ما آمد سلام کرد و برگشت از هیبت او تعجب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در بعضی

تعجب کردم از سید پرسیدم این کیست فرمود آن کوه بلند را می بینی عرض کردم بلی فرمود
در وسط آن جایگاه خوبی و چشمهٔ در زیر درختی و نزد آن چشمه قبهٔ از آجر ساخته شده این
مرد با رفیقی که دارد در آن قبه خدمتکارند و هر هفته روزهای جمعه صبح بآنجا میروم و امام را
از آنجا زیارت مینمایم و دو رکعت نماز میکنم و از آنجا ورقی مییابم که در او نوشته
شده احکامی که محتاجند باو و هر حکمی در آنجا نوشته نشده خود را از زبان مبارک می
دارم سزاوار آنکه بآنجا بروی امام را دیدار آن قبه زیارت کنی پس رفتم یکی از خدام که مرا
دیده بود مرحبا گفت و دیگری مرا ناخوش داشت که مرا دیده بود رفیقش گفت این را
ناخوش مدار که در صحبت سید دیدم او را پس با من مرحبا گفت و برای من نان و انگور آوردند
خوردم و از آن چشمه که نزد بود وضو ساختم نماز و زیارت بجا آوردم بایشان گفتم امام را
میتوان دید گفتند دیدنش ممکن نیست و ما ماذون نیستیم که در این باب با احدی خبر دهیم پس از
التماس دعا نمودم دعا گفتند برگشتم بشهر بخانه سید گفتند که از برای کاری بیرون رفته
بود رفتم بخانهٔ شیخ محمد رفیق کشتی با او نشستیم اتفاقیه گفتم گفت غیر از سید شمس الدین
کسی ماذون نیست با این مکان برود ما امثال ان پس احوال و نسب سید را پرسیدم گفت از
اولاد آنحضرت میان او و آنحضرت پنج پشت هست و با مر آنحضرت نایب خاص است بعد از آن
روزی بسید گفتم مرا اذن ده بعضی مسائل که احتیاج است از تو نقل کنم و قرآن را در پیش
تو بخوانم قبول نمود و از قول قراء مثل حمزه و کسائی و عاصم و ابو عمرو و کثیر میگفتم در فلان
محل چنین گفته اند سید گفت اینها را نمیشناسم بلکه قرآن پیش از هجرت نازل نشده مگر
با هفت حرف و بعد از هجرت بعد از فراغ از حجة الوداع جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول
الله قرآن را بخوان نزد من تا اینکه اوایل و اواخر سورهها و شأن نزول آنها را نزد تو
بیان کنم در آن وقت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام حاضر بودند و ابی بن کعب و عبد الله

بن مسعود

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حکایات

ما را از ایشان و از ظلم و جور ایشان دور داشت و از برکت آنحضرت احدی از دشمنان قدرت ندارند خواب بر
مؤمنین ندارند عرض کردم علمای ما روایت نموده اند از آنحضرت که خمس برای شیعیان مباح
کرده اند فرمودند شیعیانی که از اولاد علی علیه السلام باشند بلی مرخص فرموده عرض کردم شیعیان در خواب دیدند
کنیز و غلامی که عامه ایشان را اسیر نموده مرخص فرموده اند فرمودند بلی غیر اهل سنت هم که اسیر
کرده باشند رخصت فرموده زیرا که آنحضرت فرموده با ایشان بطریق معامله رفتار نمائید بعد
از آن سبید فرمودند حضرت از مکه ما بین رکن و مقام خروج میکند در سال وتر بیست و یکم
و سیم و پنجم و غیره پس باید مؤمنان منتظر باشند عرض کردم دوست میدارم در همسایگی
شما باشم تا خدا فرج دهد فرمودند بیشتر از این حکمی در مراجعت تو بوطن بمن رسیده و برای
من ممکن نیست مخالفت نمایم و از مخالفت حذر کن که صاحب عیالی و مدت مدید است که
از ایشان دور افتاده و برای تو جایز نیست بیشتر از این از ایشان دور باشی پس گریستم و گفتم
آیا جایز است در این خصوص بخدمت آنحضرت رجوع نمائی بلکه مرا رخصت نماید در اینجا بمانم
گفت ممکن نیست گفتم مرخص میفرمائید هر چیزی را که دیده و شنیده ام نقل نمایم فرمودند
مانعی نیست از اینکه برای مؤمنان حکایت کنی تا اطمینان بهم رسانند مگر فلان و فلان چیز را
که ایشان تعیین نمود گفتم ممکن است نگاه کردن بجمال آنحضرت گفت نه لیکن هر مؤمن
مخلص را ممکن است که آنحضرت را ببیند و نشناسد گفتم من هم از جمله بندگان مخلصم تا
حال ندیده ام فرمودند تو او را دو مرتبه دیده یکی آنکه در اول سفر تو بسامره رفتی و از رفقا
باز ماندی و رسیدی بجوئی که آب نداشت سواری که اسب سفید داشت و در دستش نیزه
درازی بود نزد تو حاضر شد و تو ترسیدی فرمود برو و مترس برفیقان تو زیرا ایشان
انتظار تو را دارند عرض کردم ماجرا همین بوده فرمودند دیگر آنکه از دمشق با شیخ اندلسی
که آشنای تو بود بعزم مصر بیرون آمدی از قافله عقب ماندی دستت از قافله کوتاه شد
و بسیار ترسیدی سواری نزد تو آمد و گفت مترس و پیشانی و پاهای اسبش سفید بود

و نیزه


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در بعضی

و نیزه در دستش بود و فرمود بان دهی که در دست داشت بشت و امشب اینجا بخواب
مذهب خود را با ایشان بیان ننما از ایشان تقیه مکن زیرا که اهل اینجا و اهل دهاتی که در
سمت جنوبی دمشق واقعند مؤمنان و مخلصان و طریقه علی بن ابی طالب ع را دارند یا بن
فاضل آیا تو را آن سوار دلالت کرد عرض کردم همین فقرات واقع شد صحیح است و از آن
اهالی ده پرسیدم که این طریقه از کجا تحصیل کردید گفتند ابوذر غفاری وقتی که عثمان
او را اخراج کرد باینجا آمد و این طریقه را بما نشان داد پس صبح شد مذهب خود را باینها
گفتم دو نفر همراه من کرده بقافله ام رسانیدند بعد از آن گفتم آیا امام هر مدت حج مینماید
گفت یا بن فاضل همه دنیا در پای مؤمن یک گام است چگونه باشد که سیر دنیا مشکل
باشد بنسبت بکسی که بقای دنیا بسبب وجود او است آری در همه سال حج میکند و میدان
خود را در مدینه و عراق و طوس زیارت مینماید و باین سرزمین ما مراجعت مینماید بعد
از آن مراجعت مرا بعراق امر فرمود و فرمود که قاصد در بلاد مغرب مباش از این موقوف کن
و پنج درهم محض تبرک بمن عطا فرمود که سکه آن این است لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله محمد بن الحسن القائم بامر الله و آن درهم را برای تبرک نگاه داشته
بعد از آن مرا بان کشتی که آمده بودم روانه نمود و قدری گندم و جو بمن داد که از آن در شهر
بربر مصر چهل دینار طلا را به بلاد مغرب فروختم بمکه معظمه رفتم حج نمودم و بعراق
آمدم تا زمان حیات در نجف باشم بعد از آن گفته است نام احدی از علمای بنی امیه ندیدم آنجا
بردم سوی غیر از سید مرتضی و شیخ طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابی قاسم
جعفر بن اسمعیل حلی این آخر کلام او است و از جمله حکایات مرحوم مجلسی در بحار آورده
که جماعتی از سید امیر علام گفته اند در بعضی شبها در نجف اشرف در صحن مقدس در حالتی
که بسیاری از شب گذشته بود میگشتم شخصی را دیدم که بسمت روضه مطهر میرفت نزدیک او رفتم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حکایات

شد دیدم استاد ما ملا احمد اردبیلی است خود را از او پنهان نمودم تا اینکه بروضه مقدسه
با اینکه در بسته بود باز شد داخل شد ناگاه شنیدم تکلم میکند گویا با کسی سخن
میگوید بعد از آن بیرون آمد و در بسته شد از عقب او رفتم تا داخل مسجد کوفه شد
و مرا نمیدید در محراب که حضرت امیر شهید شد زمان طویلی در آنجا درنگ نمود بعد از آن
بیرون شد من پشت سرش بودم تا نزدیکی مسجد حنانه مرا سرفه گرفت که نتوانستم ضبط
خود کنم سرفه مرا شنید متوجه من شد گفت آیا تو میر علامی گفتم آری گفت در اینجا چه
کار میداری کیفیت را گفتم و عرض کردم ترا بحق صاحب این قبر سوگند که ماجرای خود
را که در این شب اتفاق افتاد از ابتدا تا انتها برای من نقل کن گفت خبر میدهم بشرطی
که در زمان حیات من بکسی نگوئی قبول کردم گفت بعضی مسائل برای من مشکل گردید در آن
ها فکر میکردم ناگاه بدلم افتاد خدمت حضرت امیر ع رفتم سؤال کنم چون بدر روضه مطهره
که رسیدم بی کلید در گشوده داخل شدم چنانچه دیدی و بدرگاه الهی تضرع و زاری نمودم
که آنحضرت جواب مسائل را بفرمایند در آنحال از قبر مطهر صدائی شنیدم که برو بمسجد کوفه
و آنها را از قائم ع بپرس که او امام زمان تست پس آمدم نزد محراب آنها را از آن
حضرت پرسیدم و جواب شنیدم و الحال بخانه خود بر میگردم و نیز مرحوم مجلسی در بحار
ایضا نقل کرده که بحرین در تصرف پادشاه فرنگ بود مردی از مسلمانان را بجهة اصلاح
امور آنها والی قرار داده بود و این والی از جمله ناصبیان بود و وزیری داشت متعصب
در دین خود و نسبت باهل آنجا که از جمله دوستان اهلبیت بودند عداوت میورزید و انواع
اقسام خسارات و اضرار بایشان وارد میاورد روزی آمد نزد والی و اناری باو داد
که بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء
رسول الله والی دید تأمل کرد که آن کتابت خلقی انار است مصنوعی نیست و احتمال

صنعت

که بعضی

صنعت را و عبره دید تعجب نمود بوزیر گفت که این انار برای باطل نمودن مذهب رافضیان
اینی است آشکار و حجتی است قوی رای تو در خصوص اهل بحرین چیست گفت بهتر آنکه ایشان را
حاضر و این انار که برهانی است قاطع بایشان نمائی اگر از مذهب خود بمذهب ما عدول کردند
که اجر و ثوابی است عظیم والا ایشان را مخیر نمائی باینکه جواب انار را بگویند و اگر نگفتند جزیه دهند
با ذلت و خواری یا آنکه مردان ایشان را کشته و زنان ایشان را اسیر و مال ایشان را تاراج دهی والی
این رای را پسندید و علما و سادات و مشایخ ایشان را احضار کرد و انار را بایشان نمود و تکالیف
را گفت حضرات متحیر و خائف ناچار سه روز مهلت خواستند که هر گاه بعد از سه روز جواب
شافی نیاورند یکی از دو امر را قبول کنند والی مهلت داد بیرون آمده در مجلسی اجتماع نموده
مشورت کردند رای ایشان براین قرار گرفت که از صلحای خود سه نفر انتخاب نموده بیکی از ایشان
گفتند امشب برو بصحرا بعبادت مشغول شو بخدا و امام زمان استغاثه نما امید هست
که آنحضرت طریقه خلاصی و نجات را بیان فرماید آن زاهد این طریقه را معمول داشت شب
را بعبادت و گریه و زاری مشغول شد مدعا بعمل نیامد شب دوم یکنفر دیگر از آن سه نفر
فرستادند او هم همین طریق معمول داشت و مدعی حاصل نشد شب سیم اضطراب و جزع ایشان
بیشتر شده سیوم ایشان که محمد بن عیسی نام داشت و مرد صاحب فضل و تقوی بود
سر و پا برهنه رو بصحرا نموده در تاریکی شب مشغول تضرع و زاری شده و از حضرت قائم
عجل الله فرجه خلاصی این مومنان را استغاثه نمود آخر شب مردی را دید باو خطاب میفرماید
یا محمد بن عیسی بچه سبب ترا باین حال می بینم و برای کدام امر باین بیابان آمده گفت ای مرد مرا
بحال خود بگذار زیرا که برای امر عظیم بیرون آمده ام و آنرا ذکر نمیکنم مگر برای امام خود و
شکایت نمیکنم آنرا مگر بکسی که در دفع آن قادر است آن شخص گفت یا محمد بن عیسی من صاحب الامرم
حاجت خود را بگو گفت اگر توئی صاحب الامری حاجت مرا میدانی فرمود چنانست حاجت تو

کتابت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حکایات

کتابت انار است که والی شما دارد باید تو بستانید محمد گوید این را که شنید نزد آن حضرت رفته
عرض کردم تو مولای منی و دانستی چه مصیبتی عاید ما شده و تو امام و ملجأ مایی و فریادرسی
بر وضع آن فرمود یا محمد بن عیسی در خانهٔ وزیر ملعون درخت اناری هست وقتی که آبستن
بار بود وزیر به اندازهٔ انار قالبی از گل درست کرده بدو نیمه و در آن قالب این نقش را نوشته
داده در کوچکی انار در قالب گذارده و بسته تا انار بزرگ شده در قالب جا گرفته
آن نقش از آن قالب است چون فردا نزد والی حاضر شدید با او بگو جواب تو را آورده‌ام لیکن نه
میگویم مگر در خانهٔ وزیر چون به خانهٔ وزیر داخل شدید به جانب دست راست بنگر در آن
غرفه می‌بینی به والی بگو جواب را نمیگویم مگر در این غرفه وزیر ابا و امتناع مینماید تو
مبالغه بکن و راضی مشو مگر با بغرفه بالا روی وزیر بالا میرود تو هم با اتفاق برو و مگذار
قبل از تو برود وقتی که داخل غرفه شد محمد در بالای روزنه ببینی و آنجا کیسهٔ سفیدی
هست آن را بردار در توی کیسه همان قالب را که برای این حیله ساخته میباشد آن را در پیش والی
بگذار و انار را هم توی قالب بگذار تا آنکه حقیقت حال بر او معلوم شود و نیز یا محمد بن
عیسی به والی بگو که ما معجزهٔ دیگر هم داریم و آن این است که در توی این انار جز خاکستر چیزی ودودی
نمیباشد اگر خواهی که صحت آن بر تو معلوم شود به وزیر بگو که انار را بشکافد وقتی که وزیر
انار را شکستند دود خاکستر بر ریش و روی ریش میپرید راوی گوید وقتی که اینها را از امام شنیدیم
با استبشار و شادی به سوی طائفهٔ خود برگشتیم چون صبح کردند نزد والی رفتند آنچه را که
امام امر فرموده بود محمد بن عیسی عمل آورد والی متوجه با او شده که اینها را کی به تو خبر داد
گفت امام زمان ما و حجت خدا گفت امام شما کیست و گفت ائمه علیهم السلام را اسم برد
یکیک تا بحضرت قائم عجل الله فرجه والی گفت دستت بده بیعت میکنم او دستش را گرفت و گفت شهادت
میدهم که خداوند یگانه یکی است و محمد بنده و فرستادهٔ اوست و علی خلیفهٔ بلافصل او

علی بن ابیطالب ع



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در بعض

علی بن ابی طالب است بعد از آن با امامت ائمه علیهم السلام تا آخر بن شهان داد پس امر بود
و دیر ملعون را کشتند و از اهل بحرین معدنست طیبه و ایشان را معزز و محترم داشت داری
گویند این قصه در بحرین مشهور است و قبر محمد بن جلیس معروف و زیارتگاه جماعت شده او
جمله حکایات عجیبه حکایت کنند هرمان و وارد شده است که شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال
الدین این قصه را مذکور ساخته است که ابو الحسن بن حماد و سیر احمد بن طولون بر مصر مستولی
شد چندان از گنجهای انجا بجهت او مفتوح شد که برای هیچکس نشده بود پس نزدیکان او
او را تحریک نمودند در خراب کردن هرمان و ظاهر ساختن گنج آن ذهن قدیم دیگران او را منع
کردند که کسی متعرض این عمل نشده مگر آنکه عمرش بسر آمده و این مطلب تجربه شده است او قبول
نکرد و لجاجت نموده هزار نفر عمله حواله داد که در آن را پیدا نمایند و مدت یکسال در حوالی
گنبد کار کردند و بتنگ آمدند و در آن نتوانستند پیدا کنند و ازه کوفته پیش دهند
و چون ماخوذ میدیدند دیدند تخته سنگ مرمر بر پا داشته‌اند یقین کردند که در دروازه گنبد
است پس تلاش کردند تا آن را کندند دیدند در پشت آن سنگ خطی نقش کرده‌اند بلفظ یونانی
حکمای مصر آن را نتوانستند بخوانند در میان ایشان ابو عبد الله مدنی بود با ابو الحسن حماد و
گفت در بلاد حبشه کشیشی هست که سیصد و شصت سال عمر دارد خط یونانی را میخواند پس
ابو الحسن بپادشاه حبشه نوشت او را بفرستد جواب نوشت که او پیری است بسیار ضعیف و تحمل
بر حرکت نیست هوای این اقلیم او را بر پا داشته اگر او را نقل کنم باقلیم دیگر مظنه آنکه تلف
شود وجود غنیمت و حیف است از دست برود اگر چیزی میخواهید بپرسید یا از برای شما بخوانند
بفرستید در اینجا تا آنچه توقع دارید بعمل آید پس آن تخته مرمر را فرستادند در کشتی به
حبشه و بنظر او رسانیدند و او خواند و بزبان حبشی تفسیر نمود و از حبشی بعربی نقل کردند
دیدند نوشته است منم ریان بن دومغ پرسیدند ریان کیست گفت پدر عزیز مصر که پادشاه
مصر بود.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در خطبه

پیغمبر را کرفت و بوسید و بر چشم خود کذارد اسحق کفت از او پرسیدم با این ضعف چه
کونه نماز میکنی کفت سبحانه و تعالی میفرماید الذین یذکرون الله قیاما و قعودا
و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض کفتم چه میخوری کفت آب کوشت با
کند تا که او را قوه میکویند کفتم بول و غایط از تو دفع میشود کفت هر هفته یکمرتبه کفتم
بسیار کم بعد از آن از دندانهای او پرسیدم کفت حال بیست سر میجنبند و باز دو بسته
اسحق کوید در طویله او چیزی دیدم از فیل بزرکتر که او را زنده پیل میکفتند پرسیدم
چه کار از این میآید کفتند رختها و خدمه را حمل میکنند برای نزد کار در سفر سند عرض
و طول مملکت او چهار ساله راه بود و شهری که پای تخت او بود پنجاه فرسخ در پنجاه
فرسخ بود و هر دروازه از آن یکصد و بیست هزار مرد جنکی بود که اکر حادثه در آن
دروازه روی دهد همان لشکر کفایت کند و احتیاج بسایر دروازها و قشون دیکر
نباشد و میکفت رفتم بمغرب زمین و بر رمل عالج رسیدم و نزد قوم موسی رفتم دیدم
بام خانهای ایشان مساوی یکدیکر است و خرمنهای کندم و جو و سایر حبوبات در صحرا
شده تل عظیمی است هر روز بجهت قوت خود میروند از آنجا برمیدارند و باقی همانجا کذارده
بود و قبرهای ایشان در خانهای ایشان بود و باغستانهای ایشان از شهر دو فرسخ دور بود
مرد پیر و زن پیر و ازار مند در میان ایشان نبود و ناخوشی با ایشان رو نمیداد تا آنکه اجل
ایشان میرسید و میمردند و بازارهای ایشان چیده و آماده بود و هر وقت کسی را چیزی
ضرور میشد میرفت بازار اکر صاحبش حاضر نبود خود مشتری برمیداشت و میکشید
و قیمت میکذاشت و در وقت نماز حاضر میشدند و نماز میکذاردند و میرفتند در میان
ایشان جنکی نبود و جدالی نبود سخن لغو و شوخی نداشتند مکر ذکر خدا و ذکر مردن

فصل دویم در خطبه افتخاریه که از آنحضرت روایت شده و این خاتمه

کتاب ا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

افتخاریه

کتاب ذا الهمین کلمات معجزات ختم بیکم قال امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة
الافتخار انا اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وارث علمه و معدن حکمته
و صاحب سرّه و ما انزل فی کتابه حرفاً الا و قد صار الی علم ما کان و ما
یکون الی یوم القیمة اعطیت الانساب و الاصلاب و اعطیت الف مفتاح
من العلم یفتح عن کل باب الف باب و امددت بعلم القدر و ان ذلک یجری
فی الاوصیاء بعدی الی آخر الدهر و اعطیت الصراط و المیزان و الحوض و الکوثر و
انا المقدم علی بنی آدم و انا المحاسب للخلق انا منزلهم منازلهم و عذاب اهل النار
الیّ ذلک من فضل الله علیّ انا صاحب الدعوات انا صاحب الآیات و العجبات
انا عالم اسرار البریات انا قرن من حدید انا بدّ من حدید انا منزل الملائکة
منازلهم انا اخذت العهد علی الارواح فی الاول انا المنادی لهم الست بربکم
بامر قیوم لم یزل انا کلمة الله الناطقة فی خلقه انا اخذ العهد علی جمیع
النسمات انا زوج الارامل انا ابو الیتامی انا باب مدینة العلم انا کهف
الحلم انا دعامة البیت القائمة انا صاحب لواء الحمد انا صاحب الهبات بعد
العیبات و لو خبرتکم لکفرتم انا قاتل الجبابرة انا ذخیرة الدنیا و الآخرة
انا سید المؤمنین انا علم المهتدین انا صاحب الیمین انا عین الیقین انا امام
المتقین انا السابق فی الدین انا صاحب جبرئیل انا صاحب میکائیل انا
شجرة طیبها انا علم التقی انا حاشر الناس الی الله الکلمة التی یجمع بها المفترق
انا منشی الانام انا جامع الاحکام انا صاحب القضیب الازهر و الجمل الاحمر
انا باب الیقین انا امیر المؤمنین انا صاحب الخضر انا صاحب البیضاء انا
صاحب الافراد انا الصدیق الاکبر انا الفاروق الاعظم انا المتکلم بالوحی

انا صاحب


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

[redacted]

ذکر خطبة

أنا صاحب النجوم أنا مدبرها عن ربي وعلم الله الذي خصني به أنا صاحب
الرايات الحمراء أنا الغايب المنتظر الأمر الأعظم أنا المعطي أنا القابض أنا
الواصف لنفسي أنا الناصر الدين محمد أنا الحامي لابن عمي أنا مدبحة في
الأبيات أنا صاحب الخضر وهرون أنا صاحب موسى ويوشع بن نون أنا
صاحب الجنة أنا صاحب القطر والمطر أنا صاحب الزلازل والخسوف أنا
قاتل الكفار أنا إمام الأبرار أنا بيت المعمور أنا السقف المرفوع أنا البحر
المسجور أنا الظل الحرم أنا عماد الأمم أنا صاحب الأمر الأعظم هذا من نطق
مناطقيني ولولا آية كلام الله وقول رسول الله صلعم لوضعت صبعي فيكم و
نبأتكم عن آخركم أنا الأول والآخر والظاهر والباطن وصاحب الوصايا
ودولته الدول أنا شهر رمضان وليلة القدر أنا أم الكتاب أنا فصل
الخطاب أنا صاحب الحمد أنا صاحب الصلوة في الحضر والسفر أنا نحن الصيام
والصلوة والليالي والأيام والشهور والأعوام أنا صاحب الحشر والنشر
أنا الواضع عن أمة محمد صلعم الوزر أنا باب السجود أنا العابد والمعبود أنا
الشاهد والمشهود أنا صاحب السندس الأخضر أنا المذكور في السموات و
الأرض أنا المشهور في السموات والأرض أنا المعروف في العرش والفرش أنا
الماضي مع رسول الله صلعم في السموات أنا صاحب الكتاب والقوس أنا صاحب
شيث بن آدم أنا صاحب موسى وآدم أنا صاحب السماء الخضراء أنا صاحب
الدهماء الغبراء أنا صاحب الغيث بعد القنوط أنا من ذا مثلي أنا الوعد الأكبر
أنا صاحب البحر الأخضر أنا مكلم الشمس وأنا الصاعقة على من طغى أنا غوث
من أطاع من الورى والله ربي لا إله غيره ألا وإن للباطل جولة وللحق
دولة:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در خطبهٔ افتخاریه

بما كان وما يكون انا صلوة المؤمنين وصيامهم انا موليهم وامامهم انا صاحب
النشر الاول والآخر انا صاحب المناقب والمفاخر انا صاحب الكواكب انا عذاب الله
الواصب انا مزيل الدول انا صاحب الزلازل انا صاحب الكسوف والخسوف انا مد
مر الفراعنة انا الذي اقامني الله في الازلة انا نور الانوار انا حامل العرش
مع الابرار انا باب الله انا يد الله انا جنب الله انا قدرة الله انا الذي يزاحم
الملائكة على فراشه ويعرفني عباد الاقاليم انا الذي ردت لي الشمس مرتين انا
الذي بايعت البيعتين وصليت مع الرسول بالقبلتين انا صاحب بدر وحنين
انا الكتاب المسطور انا البيت المعمور انا البحر المسجور انا الذي دعى الله الخلق على
طاعتي فكفرت واصرت فمسخت واجابت فنجت وازلفت الذي بيدي مفاتيح الجنان
ومقاليد النار انا مع رسول الله في الارض والسماء انا المسيح حيث لا روح يتحرك
ولا نفس يتنفس غيري انا اغرقت فرعون وجنوده وجاوزت موسى في البحر انا
الذي اعلم همهمة البهائم ومنطق الطير انا الذي اطوف السموات والارضين طرفة
عين انا الذي خلق عيسى بن مريم انا الذي انقلب في الصور كيف شاء الله انا مفتاح
الهدى انا مصباح الدجى انا الذي ازن اعمال العباد انا خازن السموات والارض
انا القائم بالقسط انا ديان الدين انا صاحب مكيال قطر الامطار ورمل القفار باذن
الملك الجبار انا محصي الخلائق ومحاسبهم انا الذي عندي الف كتاب من كتب الانبياء
انا الذي جحد ولايتي الف امة فمسخوا انا المذكور في سالف الزمان انا الخارج في آخر الزمان
انا قاصم الجبارين انا معذب يغوث ويعوق ونسر لعنهم الله انا المتكلم بكل لسان انا
الشاهد لاعمال الخلائق في المشارق والمغارب انا محمد ومحمد انا انا الذي لا يقع علي اسم ولا شبه
انا باب حطة ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم تمت الكتاب بعون الملك الوهاب



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

وبالاسناد يرفعه عن عايشة انها قالت كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله فذكرت عليا فقال
يا عايشة لم يكن قط في الدنيا احد احب الى الله منه والي منه ومن زوجته فاطمة ابنتي ومن ولديه
الحسن والحسين عليهما السلام يا عايشة تعلمين اي شئ رايت لابنتي فاطمة ولجعلها سيدة نساء
العالمين وان لا يقاس باحد من الناس ولولديه الحسن والحسين هما ريحاناي في الدنيا والاخرة
يا عايشة انا وفاطمة والحسن والحسين وابن عمي علي في غرفة من درة بيضاء اساسها من رحمة الله
تعالى واطرافها من عفو الله تعالى ورضوانه وهي تحت عرش الله تعالى وبين علي وبين
نور الله باب ينظر الى الله وينظر الله اليه في ذلك وقد يلحم الله الناس العرق وعلي واستراح
قد اضاء نوره ما بين المشرق والمغرب وهو يرفل في حلتين حمراوتين ثم خلقت ذريته محبيه من
طينة تحت العرش وخلقت ذرية مبغضيه
من طينة الخبال وهي طينة
في جهنم

حرره العبد الاثم الجاني محمد صادق بن محمد باقر خير الحاج الخوانساري
اللهم اغفر لنا ولوالدينا ولكاتبه
وبانيه وقاريه بجاه
محمد وآله



هو
الموفق

الصواب

احتشام و بذل پول
انطباع پذیرفت این مجموعه
در کارخانهٔ استاد الاساتید فی
هذه الصناعة و الوحید الکامل
آقای استاد محمد تقی خلف مرحوم
مغفور مبرور جنت
مکان حاج عبد
المحمد

۱۳۰۴ فی

طهران



سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی
جمهوری اسلامی ایران

هذا کتاب امثله

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه مصدر اصل کلامست و ازوی نه وجه باز میگردد ماضی و مستقبل
وامر و نهی و جحد و نفی و استفهام **واز ماضی** چهارده وجه باز میگردد
مخاطب را بود و دو حکایة نفس متکلم را بود انش که مغایب را بود سه مذ
بود انسه که مذکر را بود ضَرَبَ ضَرَبا ضَرَبوا و انسه که مؤنث را بود
و انش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود انسه که مذ
ضَرَبتم و انسه که مؤنث را بود ضَرَبتِ ضَرَبتما ضَرَبتُنَّ و اندو که حکایة نفـ
ضَرَبنا **واز مستقبل** نیز چهارده وجه باز میگردد شش مغا
و دو حکایة نفس متکلم را بود انش که مغایب را بود سه مذکر را بود و
را بود یَضرِبُ یَضرِبانِ یَضرِبُونَ و انسه که مؤنث را بود تَضرِبُ تَضرِ
را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود انسه که مذکر را بود تَضرِبُ
سه که مؤنث را بود تَضرِبِینَ تَضرِبانِ تَضرِبنَ و اندو که حکایة نفس م
واز اسم فاعل شش وجه باز میگردد سه مذکر را بود و سه مؤنث
بو ضارِبٌ ضارِبانِ ضارِبُونَ و انسه که مؤنث را بود ضارِبةٌ ضارِبتانِ ضارِبات





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران